۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمدی که حامدان ملأ علیا و ذاکران کروبیان از ادای آن عاجز بوده محمود در ملأ است که بموجب و ان من شیء الا یسبح
بحمده هیچ ذره از ذرات و موجودی از موجودات از ذکر او غافل و عاطل نیستند و شکری که قدسیان صوامع
ملکوت و مقربان جوامع جبروت در فرضهای آن بتقصیر معترفند معبودی را لایق است که بمضمون لا احصی ثناء علیک انت کما
مغرب ذهن انبیا و رسل و حکما و اولیا و عرفا بنیاز از دریافت کنه کمالات او بما عرفناک حق معرفتک معترفند سبحانه ما اعظم
شانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم بیت از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش
بدر آید بعد از سپاس و ثنای آفریدگار [illegible] درود نامحدود بر ارواح انبیا و اولیا خصوص بر روح پاک سرور موجودات و خلاصه
مخلوقات یعنی سید و مهتری که هدایت را [illegible] و شفاعت بوعده ثابت او [illegible] و بر اهل خواص و عام [illegible]
در ازل [illegible] عالم از لوث کفر و ضلالت به برکت وجود [illegible] ذو الفقار [illegible]
[illegible] ولا بد چنین مسئله ایست [illegible]
در احکام دین و اکمل مسائل است بعد از توحید و نبوت سید المرسلین و علمای شیعه و سنی در اثنای مباحث کتب کلامی این مسئله را ذکر نموده
و از طرفین بر مطلب خود دلایل ایراد فرموده‌اند قبل از این عقیده را نیز بموجب من تشبه بقوم فهو منهم بخاطر فاتر رسید که رساله
در اثبات امامت امام بحق و پیشوای مطلق ساقی حوض کوثر امیر المؤمنین حیدر صفدر علیه السلام و نفی خلافت دیگران بنویسد از آیات و اخبار
و احادیثی که مجمع علیه فریقین بوده باشد با مقدمات و لواحق دیگر که متعلق بان مبحث است بر سبیل ایجاز و اختصار بعبارت فارسی مقرر از

٢

بتحقیقات لائقه و تدقیقات رائقه و بعبارات لطیفه مانوسه وارده در تصنیفات از کتب و رسایل مخالف و مؤالف ائمه دین صلوات الله
و از سفرها نوشته که در آمده از مصباح نور نجات و وصول علیا درجات سفر کرده سالک شده و موجب نفع تبیین حضرت امیر المؤمنین
چه رساند و چون مدتی مدید و عهدی بعید بگذرد و حیدرآباد دکن صانها الله عن الآفات الی یوم القیام در سلک بندگان
جاکران و وزرا بر سایه بلند پایه پادشاه دین پناه سلطان اعظم مالک رقاب امم فریاد بخش طوایف عرب و عجم مهر سپهر سلطنت
و اقبال مهر ملک جاه و جلال قطب سپهر جهانبانی شاه سریر کشور ستانی مرجع احکام شریعت خدام ملک و ملت بسط بساط امن و امان
ناشر آثار خیر و احسان اعنی عدالت گستری که ندای سلطان العادل خیر من مطر وابل بگوش هوش ساکنان این دیار بلکه جمیع امصار
رسانیده و درست اعتقادی که از برکت ذات بابرکاتش منتهای عمل چون نقطه‌های سهو و شک از صفحه دکن حیدرآباد حک نموده حکام
در وصف آن سرافراز که هست آفتاب از صفت با بیان الخصوص بنص ان الله یأمر بالعدل و الاحسان المنصور بعون الله الهادی
ابو المنصور ابو المؤید ابو المظفر عبد الله بن قطب شاه ابد الله ظلال رأفته علی رؤس المؤمنین بمحمد و آله الطاهرین الی یوم الدین آمین
یا رب العالمین بیت همه روز شش خجسته باد اقبال : پادشاه ایشان را ابد ازوال بر رفاهیت خاطر و فراغ بال بنیاد ارده کرده
و منعقدان را از تصدق فرق مبارک او دام ظله العالی اوقات مسکین و دیده بدعای دولت روزافزون آن صاحب قدر والا مشغول اند
همچون موری که پای ملخی نزد سلیمان برد این رساله را بوسیله بارگاه آن جهانبان از آنکه [illegible] روح و ریح را مایه فتوحات الله
روح الله جوهره [illegible] از آن خرد ورزان [illegible]
[illegible] نام مبارک آن فرمانفرما [illegible]
انوار قدم و وسیله ابداع عالم بمقصد ایجاد [illegible] مرتضی [illegible]
باعث تخفیف گناه خواهد شد بیت من خوردم کسی که در شمار هیچم : یا در صف اهل دل سواری باشم مقصود ما آنست که
گویم سخنی [illegible] امید داری بدرگاه آنکه خوانندگان و شنوندگان از این رساله انتفاع یابند و باعث یادآوری مومنان و مومنات
انجمن شود [illegible] این رساله انتهی [illegible] مرتب میشود بر مقدمه
دو باب و خاتمه مقدمه در بیان مقصود از لفظ امام و احتیاج او باب در حقیقت ولایت آنحضرت صلوات الله علیه در آن دوازده فصل است
بدین ترتیب فصل اول در بیان آنکه [illegible] فصل دوم [illegible] فصل سوم [illegible]
[illegible] فصل ششم [illegible] فصل چهارم [illegible] فصل پنجم [illegible]

از حالات ظاهری و کمالات باطنی فصل ششم در مطاعنی که اهل سنت در حق خلفاء ثلثه ذکر کرده‌اند که منافی منصب امامت است
فصل هفتم در مطاعنی که اهل سنت در شان خلیفه اول ذکر نموده‌اند فصل هشتم در مطاعنی که در کتب قوم مخصوص خلیفه دوم است فصل نهم
در مطاعنی که مخصوص خلیفه سوم است فصل دهم در آیات و احادیثی که مفسرین و محدثان اهل سنت در حق علی به روایت نموده‌اند در فضل
سادات و بنی امیه لعنهم الله فصل یازدهم در قضایا و احکام و معجزات و کرامات امیرالمؤمنین علی از احکام قرآن تا مجمل جهت فصل دوازدهم در بیان
آنکه عدد اوصیا بعد از حضرت رسالت پناه صلعم دوازده است و اسامی و القاب و کنای هر یک منقول از کتب فریقین خاتمه در نکته
متفرقه بدانکه این نسخه بانجام به نحوی که قابل شنیدن و خواندن اهل فضل و کمال باشد صورت اتمام پذیرد نبوده چون بر حسب التزام که
که این رساله را از کتب اهل خلاف ذکر نماید ناچار است از این چند کتاب که مشهورترین کتب قوم است استخراج دلایل و مسائل نماید ناچار بنا و عقلی
جهت توانا بود صحیح مسلم و صحیح بخاری جمع بین الصحیحین مشکوة الانوار مسند احمد بن حنبل کتاب خطیب خطبا موفق بن احمد مکی خوارزمی که از اکابر اهل سنت است
کتاب فصول المهمة مؤلفه علامه تصنیف نور الدین علی ابن محمد مالکی کتاب کشف الغمة که از تصنیفات وزیر سعید علی بن عیسی است و آنچه در آن کتاب
مستطاب مذکور است مقبول طبایع موافق و مخالف است احیای علوم که بهترین مصنفات غزالی است از تفاسیر تفسیر استاد ابا اسحق ثعلبی
و تفسیر کشاف زمخشری و تفسیر کبیر امام فخر رازی و آنچه از کتب شیعه نقل میکند احادیثی است که مجمع علیه طرفین و متفق علیه
فریقین باشد مستخرج از کتاب ابن بابویه و کتب شیخ طوسی و کتاب کشف الغمة عن الیقین فی مناقب ائمة الطاهرین مامول آنکه اگر از اول
دین و شیعیان امیرالمؤمنین یعنی رضا در این نظر نمایند وجود جامع انوار که ذره است با مقدار در بیابند بنابر قابل طعن و دلایق رد ندانند
که مقصود ذکر مناقب ائمه معصومین است نه غرض دیگر در کتب مناقب ائمه طاهرین مسطور است که حضرت رسول [illegible] فرموده ان الله
جعل لاخی علی فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و من کتب فضیلة من فضائله لم تزل
الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم و من استمع فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع و من نظر الی کتاب من فضائله
غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر یعنی بدرستیکه گردانیده است حق تعالی برای برادرم علی ابن ابیطالب فضیلتهای چند از کمالات و زیادتیها که او را
برادر جماعت که بشمار در نمی‌آید پس اگر کسی توفیق یابد که یاد کند یک فضیلت از فضایل او را در مجلسی و اقرار بآن داشته باشد و اعتقادی
او باشد می‌آمرزد حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را و اگر شخصی توفیق یابد که بنویسد فضیلتی از فضایل او را تا آن زمان که نوشته باشد
ملائکه استغفار برای او طلب آمرزش از حق تعالی بکنند و کسیکه بشنود یک فضیلت از فضایل او را گناهی که بسبب شنیدن بهم رسانیده حق تعالی آمرزد
و کسیکه نگاه کند بنوشته از فضایل آنحضرت حق تعالی آمرزد هر گناهی که بسبب دیدن آن شده باشد امیدواری بدرگاه باری آنکه [illegible]

کنانهان خواننده و نویسنده و شنونده این رساله را بکرم و لطف بی‌نهایت خود بیامرزد بحق محمد و آله الطیبین الطاهرین مقدمه
در آن دو فصل است فصل اول در بیان معنی لفظ امام و احتیاج بوجود او علیه الصلوة و السلام امام در لغت عرب پیشوا و سردار
و مقدم در کارها است لهذا پیشنماز جماعت را امام گویند در اصطلاح فرقه ناجیه اثناعشریه شخصی را گویند که از جانب خداوند تعالی و رسول
رسول علیه السلام تعیین شده باشد چه باعتقاد ایشان نصب امام بر حق تعالی واجب است عقلا ازین جهت سر او را جمع بنده و حسب اختیار در امر دین باشد
به خلاف رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نفس الامر نایب حق تعالی است و در روی زمین پس البته هر کس بجای پیغمبر خدا قرار گیرد باید که بحجت الهی باشد و رسول خدا
او را از برای این امر تعیین کرده باشد و لفظ امام و وصی و خلیفه و نایب و ولی و جانشین همه یک معنی است اگر کسی گوید که حق تعالی در قرآن کریم خلیل خود ابراهیم
علی نبینا و علیه التحیة و التسلیم امام خوانده و از آنجا که میفرماید انی جاعلک للناس اماما و داود نبی علیه السلام خلیفه نامیده و در خطاب فرموده که انا
جعلناک خلیفة فی الارض پس بر وصی و نبی باشند گوییم که امام و خلیفه در این اطلاق بمعنی حقیقت در وضع لغوی مستعمل شده نه اصطلاحی و بعضی از علما گفته‌اند مراد
از امام و خلیفه کسی است که از جانب حق تعالی بواسطه کارسازی در نهان خلق متکفل شده باشد و بجهت انتظام امور دینی و دنیوی بندگان مامور گشته
اعم از آنکه نبی باشد یا ولی خواه این معنی در ضمن رسول متحقق باشد یا در ماده خلیفه و مولانا ملا احمد اردبیلی رحمه الله در رساله اثبات واجب تفسیر نموده که امام
شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب خدای تعالی بواسطه آدمی در امور دین و دنیای ایشان مثل پیغمبر الا آنکه پیغمبر از خدا بیواسطه و بواسطه ملک نقل میکند و امام بواسطه
آدمی که آن پیغمبر است نقل میکند و جمعی از اهل کشف و الباب فرقه متصوفه آن است که حق تعالی پیغمبر را از آن جهت خلیفه و امام خوانده که ذوجهتین است
الفاظ [illegible] در قرآن آیات فرقانی فهم کنند و در یابند که در حقیقت [illegible] تفاوت و تغایری که میان انبیا و رسل و خلیفه و امام است بحسب نبوت و رسالت
پیغمبریست و افاده که بر وجود رسول و نبی مترتب است مترتب بر وجود ولی و نایب و امام نیز [illegible] یکدیگر بنبوت امتیاز یافته‌اند چنانچه مقبول امام ملک
الشعرا ابن حسام در مدح خلیفه [illegible] وصی مطلق امیرالمؤمنین و امام المتقین صلوات الله علیه در بیتی از قصاید میفرماید بیت مجموع منزلات کمالات انبیا
موجود در وجود تو الا پیمبری و بنابران واجب است که هر کس امام خود را بشناسد و اعتقاد بامامت او کند و کسی که ظاهر است از خلف باشد عاشق و حاصل
باین مضمون ایراد کرده‌اند و این حدیث در کتب فریقین مذکور است و اعتقادی همه است که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
یعنی کسیکه بمیرد و امام خود را نشناخته باشد مردن او مثل مردن آنهاست که پیش از ظهور اسلام مرده باشند اما بیان احتیاج بوجود امام
در وقتی که رسول موجود نباشد چنانکه رحمت شامله الهی اقتضای برانگیختن و فرستادن نبی و رسول نمود تا که مقصود است از او امر و نواهی بی
زیاد و کم به بندگان رسانند و بندگان خدا در هر چه احتیاج الیه ایشان است از مصالح و مفاسد و هر چه ایشان از نفع و نقصان رسانند بایشان رجوع
نمایند [illegible] غرض الهی بعد از رحلت پیغمبران بیان حجت و بیان است و هر پیغمبر را البته از آنکه از دار دنیا رحلت نماید نبی خلیفه و جانشین بحکم خدا در کار است که احکام

شریعت را پاس بانی کند تا زیاده و نقصان در آن راه نیابد و دزدان راه و شیاطین جن و انس که در کمین اند فرصت که در بنای ایمان
بندگان خدا رخنه اندازند نیابند و آن احکام درست نیابند و همچنان که پیغمبران باید که مطهر و معصوم باشند از همه آلایشهای ظاهری و باطنی و صوری و معنوی
تا بندگان به برکت طاعت و انقیاد ایشان نجات یابند و در دنیا و آخرت رستگار باشند و هم چنین بعد از انقراض زمان نبوت تمام شرایط و صفات مذکوره باقیست
مذکور باقی است و چنان شخصی که قائم مقام باشد باید که به عصمت و طهارت و جمیع صفات مستحسنه متصف باشد تا رشد خلق و نیابت رسول تواند
تواند بود و به مقتضای مقام ریاست تواند شد و بر تمامی مقاصد و اراده های الهی اطلاع داشته باشد و با صفات پیغمبری متصف باشد به اوصاف و اعجاز و حفظ شرع
باد مطلق دارد و چنانکه ادراک ارشاد بندگان بکند و احکام الهی را به ایشان برساند امام نیز همان کار بکند پس باید که هر گونه رفع حاجت الهی
و هر فایده که از جانب خدا و رسول پروردگار به بندگان عاید گردد و شریعت مطهره از ضیاع و نقصان و عیب باز دارد و منزه باشد از نقصانی که خداوند
ادراک این کند و دلایلی که دلالت بر اقامت این شخص کنند بر بندگان ظاهر سازند چون قرآن و حدیث تا آن دلایل بی معجزه میسر باشد و هیچ کس ...
نماند و فرق میان رسول و نایب نشده کرد و پیغمبری چنانچه مولوی در مثنوی گفته :: چون که گل رفت از چمن و باغ رفت حاصل باد :: بانگ بلبل را ز که جوییم باز ::
غلط گفتم که نایب با منوب :: گر دو پنداری قبیح آید نه خوب :: از اینجا ظاهر می شود که باعتقاد مولوی میان رسول صلعم و امیرالمؤمنین علیه السلام فرقی نیست
در نبوت مخصوصه است و الا دوئی در میانه راه ندارد و در قرآن عزیز هم چندین جا ثابت است که هیچ زمانی خالی از وجود معصوم نبوده و نخواهد بود
یکجا که می فرماید و فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی هر چه ندانید از آداب و مسائل دین و شریعت سؤال کنید و بپرسید و مراد از اهل ذکر چنانچه
مفسران تفسیر نموده اند جمعی اند که علم معانی قرآن و اراده های حق را دانسته احکام را مطابق اراده الهی گویند چرا که حق تعالی از جاهلی که از اراده خبر ندارد
سؤال بندگان نمی فرماید و ... را ... جواب گوید و حکم بسوال کردن از ایشان نخواهد فرمود و بعضی از مفسران ذکر را در این مقام به معنی قرآن و رسول گرفته
گفته اند و بنا بر این تفسیر باید که مراد از اهل ذکر اهل البیت باشند و هر دو تفسیر بر سطح ثابت است و در آیه دیگر فرموده که آمنوا بالله و رسوله والنور الذی
انزلنا و مفسران نور را تفسیر به امام زمان نموده اند و در جای دیگر بهدون الی الحق و این هم صریح است در اینکه زمان را ناچار است که بندگان را از
برکت او هدایت یابند و بعضی از اهل سنت را عقیده آن است که احکام الهی بعد از رحلت رسول از قرآن استنباط می توان کرد و احتیاج به امام
نیست و این شبهه را جواب گفته اند یکی آنکه از جمله فوایدی که بر وجود امام مترتب است یکی آن است که به برکت او اختلاف از میان امت برخیزد و همه را
راه هدایت یابند و اگر قرآن تنها کافی بودی بایستی که همه امت بر یک مذهب و ملت باشند و بالعکس اختلاف در میان ایشان پیدا و ظاهر است که همه مختلف الآرا
تا حدی که امت به هفتاد و سه فرقه شده اند و اگر کسی اعتراض کند که پس با وجود امام بایستی که خلاف پدید نیاید و ظاهر است جواب آنکه اگر شیاطین الانس نمیگذاشتند و خلق
خدا از رسول اکرم بگذرند و احکام الهی از شخصی که عارف به آداب شریعت بود فرا گرفته مطلقا خلاف نبود چنانکه اهل عهد سابق با وجود آنکه انکار رسول از سبب انتها کردند

ایمان و هر گونه سابق باقی مانده جواب دیگر آنکه هفتاد و سه ملت همه قرآن میخوانند همه را گمان بلکه ظن آن است که عمل ایشان موافق و مطابق
قرآن است بنا بر این اگر قرآن تنها حجت بودی ... و ... مختلف نباشند به سبب اتفاق خود نیست پس به وجود امام معصوم که مشکلات را از او پرسند
از او نفع توان یافت چرا که حجت اسرار قرآن بیش از آن است که فهم کس بآن تواند رسید و کدام دلیل بر احتیاج به وجود امام بهتر از این است که رگها
عادة الله بر این جاری شده باشد که هیچ موجودی نه موجود را بی سر کرده و سرداری نگذارد حتی آنکه در بدن انسان از برای جوارح ظاهری و باطنی
فرمانروای که دل است قرار داده که اگر همه اعضا فرمان نبرد با او رجوع نمایند و اگر صحیح و سالم است تمامی عضو جوارح صحیح و سالم باشند اگر دل فاسد
رود و همه تمامی جوارح و اعضا را حیات نبخشد پس بالضروره موجب خرابی همه اعضا بدن انسانی گردد و یقین از روز بعثت پیغمبر تا روز آخر دنیا این امت
با سردار و سر کرده و پیر و رهبر و دلیل نخواهد گذاشت و این همه خلق خدا در این مدت دراز در ضلالت نخواهد پسندید و حق تعالی در کلام
مجید میفرماید اجیبت الله دعوة الداع اذا دعان نیز که حدیث نبی آنها گمان میکنند که آدمیان که ایشان را بی سردار و صاحب اختیار گذاشته اند که کیهار الله باشند
نفس ایشان با شد بعمل آرند چنان نیست و این خیال فاسد است به وجود امیری و سر کرده نه مقاصد خدا از بندگان و نه مطلب بندگان
صورت نمی بندد و اگر او را بندگان و بندگان پروردی به وجود شخصی که به این صفت مذکوره متصف شده صورت یافتی عقل تنها کافی بودی به پیغمبر
نیز احتیاج نبودی از امام جعفر صادق علیه السلام که اگر در روی زمین الا دو کس باشند البته یک کس باید امام باشد و دیگری رعیت و یکی امام بودی و دیگری مأموم
چون علت احتیاج بوجود نبی است همان علت احتیاج بوجود امام و نایب است پس مأموم که نعلیف بر جاست از امام و نایب و سر کرده
و صاحب اختیار گریزی و چاره نبوده است و نیست و اهل سنت و جماعت بر آنند که بعد از انقراض زمان نبوت بر بندگان لازم است
که نصب امام کنند نه بر خدا و به دلیل سمعی واجب است نه بدلیل عقلی چنانکه مذهب اشاعره است و عمده دلیل ایشان اجماع صحابه است
میگویند صحابه را نصب امام ... درین مهم بود که بعد از فوت پیغمبر بلافاصله مشغول به تعیین امام شدند و آن را بر همه کارها مقدم
و دفن رسول صلعم مقدم داشتند چنانچه عمر خطاب ابوبکر بر منبر رفته گفت هر که محمد را پرستش میکرد او از دنیا رفت و هر که خدای محمد را می پرستید
که او حی لا یموت است پس شما باید از برای خود امام رسیدن پس ابوبکر گفت هیچ احدی منکر قول او نشده و نگفت که احتیاج با امام نیست در خلیفه دوم
رفتن دیگری را بر جای خود نصب نمود و کسی منع نکرد پس نصب امام بر امت واجب شده اما شیعه میگویند که کدام اجماع و چه اجماع دلیل منعقد شد
اجماع و چون هر چه بعد از آن بوقوع آمد همه بر آن اجماع مرتب بود حکم آن دارد و تفصیل در محلش مذکور خواهد شد ان شاء الله و اتمام مذکور از
ازمطاعن شمرده اند و نصب کردن خلیفه دیگر را موقوف بر رحلت خلیفه اول است و آن اول کتاب است والله اعلم **اصل دوم**
در بیان نصب کردن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون روشن شد که اهل زمان محتاجند به وجود خلیفه و نایبی ناچار است که آن شخص معصوم و مطهر و عالم
و شجیع و از همه ناس باشد عقلا و نقلا ... خطا و غلط در قول و فعل او باشد نتوان کرد چرا که هادی و رهنمای خلایق اگر جایز الخطا باشد ...

در ثابت اقوال و فضائل او و ترجیح بر سایر علما و محسن ترجیح بلا مرجح لازم آید و چون لهذا از ... هیچ کس از اهل خلاف منکر این نسبت
چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در چندین موضع بیان نموده و علامه الدین در مقاصد و ملا سعد تفتازانی در شرح تجرید میگوید که هیچ کس را در این حرفی
نیست که علی ابن ابی طالب از رسول اکرم ص ... و اشرف نسب است لیکن چون قدمای ما برای خدمت ... نیز لازم است که در عقب بردیم
که خلفای ثلثه را نیز در حق ... و منزلی ... انتهی کلامه و هر گاه این صفات در او باشد در غیر او نباشد ... نابر این
در حمل بیان اسم و نسب آنحضرت ع ... اسم آنحضرت علی ابن ابی طالب ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف
و کنیتش ابو الحسن ... ابو تراب ... و عقیل و جعفر ... از او بزرگتر
بوده و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم ... آنحضرت رسول بمدینه رفت ... بمبارک خود ... و از ... گرد
در قبر او ... خود را کفن او ساخت و تلقینش نمود ... که از دو طرف هاشمی است ... و او را بنام خود نام کرد
خوارزمی نقل نموده که ... در شب معراج چون بمقام قاب قوسین رسیدم ... آنحضرت نقل ...
بحجبه ... علی ... رسول الله ... ای محمد ... سلام ... دارم و هر که او را دوست دارد
من او را دوست دارم و از دوستی که مرا با او است نام او را از نام خود ... عظیم و او علی است ... نام آنحضرت
و در حکایت روز ... حیدر است چنانچه خود در روز فتح خیبر ... مرحب یهودی در برابر آنحضرت آمد گفت انا الذی سمتنی امی
حیدره ... که مادرم مرا حیدر نام کرده ... آنحضرت ... ذکر آن ... و اسد الله
از ... مذکور ... ملا جامی در ... میگوید ... شیر خدا ... شاه ... ولایت ... آنحضرت بسیار است از جمله ابو الحسن و ابو الحسین
است که خوارزمی نقل کرده که ... رسول خدا ... در حیات بود ... حسن مرا ابو الحسین ... ابو الحسن ... رسول ... پدر
آنحضرت از دنیا رحلت ... رسول خدا ... نقل کرده که روزی رسول ص ... فرمود که یا ابا تراب
... قلیل ... علیک ... سلام ... من ... که از این ... عقوبت دو
... آنحضرت از دو رکن ... فاطمه ... لهذا چون آنحضرت ... از دنیا رفت ...
... رسول ... فاطمه ع از دنیا رفت ... آنحضرت ... دیگر آنحضرت ...
امیر المؤمنین است که ... جبرئیل ... این لقب ... مخصوص ... رسول ... علی
بامیر المؤمنین ... سلام ... امیر المؤمنین ... اول ... امیر المؤمنین علی
... مولای ... مومن و مومنه ... ای امیر المؤمنین ... پیشوای ... و ... اعتقاد آن است که این لقب ...

مطلقا روا نیست و لیکن ... ائمه معصومین روا نیست در کتاب ... محمد ابن یعقوب کلینی مذکور است که حضرت امیر المؤمنین ع
از میان ائمه معصومین بلفظ امیر المؤمنین مخصوص است و اطلاق آن بر سایر ائمه معصومین جایز نیست حتی ائمه از جعفر ... امام
که شخصی از آن حضرت پرسید که قائم آل محمد را بامیر المؤمنین یاد و سلام توان کرد فرمود که لا ذلک اسم سمی الله به امیر المؤمنین
و لا یسمی به الا کافر پس پرسید که چگونه بر او سلام باید کرد فرمود که بگوید السلام علیک یا بقیة الله ... و این آیه بقیة الله خیر لکم ان کنتم مومنین
و دیگری ابو تراب است خوارزمی نقل کرده است ... حضرت با ابو تراب که روزی رسول ص ... فاطمه ... پرسید که ...
کجاست فاطمه فرمود که میان من و او ... بود از خانه بیرون رفت رسول کسی را بطلب آن فرستاد آن مرد خبر آورد که در مسجد خوابیده
حضرت رسول ص بمسجد آمد دید که علی بر پهلو ... و ردا از دوش مبارکش افتاده و گرد بر او نشسته بدست مبارک خود از او دور میکرد
و میگفت قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب ... و از ... رسول ص این کنیت را در آن حال ... بود هیچ کنیت از این دوست تر
نداشت و دیگری ابو محمد است چون یک پسر او محمد نام داشت و دیگر ابو السبطین است چون پدر دو سبط رسول است که حسن و حسین باشند و دیگری
ابو الشهداء است چه همه شهدا از اولاد آنحضرت اند از القاب آنحضرت که صاحب کشف الغمه و خوارزمی و صاحب فصول المهمه و دیگران نقل کرده اند شمس ... الدین
الناکثین و قاتل القاسطین و قاتل المارقین و مولی المومنین و المرتضی و نفس الرسول و اخ الرسول و زوج البتول و سیف الله المسلول و امیر البررة و قاتل الفجرة
و قسیم النار و الجنة و صاحب اللواء و سید العرب و خاصف النعل و کشاف الکرب و الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم و باب مدینة العلم و ... و الوصی و ...
الرسول و منجز وعد الرسول و کرار غیر فرار و کاسر صنم الکعبة و ... الطیر و هازم الاحزاب ... و ... و الهادی ...
و قائد الغر المحجلین و منه الله ... و ... خاطب ... اهل الکساء و امام الائمة ... و ... و لا ... بالله ...
الحق ... الذی ... الوری و مفتاح ... و مصباح الدجی و شمس الضحی ... سید ... امام ...
کل ... الموده الوثقی و المغنی ... الذی ... اکرم من ارتدی ...
الکریم ... القوی ... الذی ... للدرع ... الله الذی ... رسول الله الذی یصدق ... الکوکب ...
الذکر ... و ... و ... القبلتین و ... و الضارب بالسیفین و الطاعن بالرمحین ...
الحق ... قریب پانصد لقب ذکر شده در این جا بهمین قدر اکتفا نمود و اگر کسی خواهش نماید بآن کتاب رجوع نماید و صاحب کشف الغمه نقل کرده که ...
... از ... اصحاب ... که دیگر ... در تفضیل ... و ...
... و سید الوصیین و امیر المؤمنین و قسیم الجنة و النار و ابو تراب و صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی و حیدر و قائد الغر المحجلین ...

بجهت آن این چه شد که رتبه دیگر از برتر از رتبه و شد و مع هذا او را صدیق اکبر و فاروق اعظم نامیده اند تا اینجا کلام او است و تولد آنحضرت در حرم
که مخالف و موافق نقل کرده هیچکس از انبیا و اوصیای پیش از آنحضرت و بعد از آن این رتبه بلند و مرتبه ارجمند نداده از جمله این مخالفان
از ائمه عامه بنت ... صاحب ... که روزی در مسجد الحرام با جمعی از قریش نشسته بودیم که ابوطالب آمد و غمناک بود پرسیدم که چرا غمگینی گفت فاطمه بنت اسد
گرفتار است بعد از آن ... رسید همان جوان ... فاطمه رسید و ابوطالب دست او را گرفت و به درون خانه برد بعد از آن ما همه حاضر بودیم که از خانه
فاطمه بیرون آمد و طفلی در دست داشت و ابوطالب گفت او را علی نام کردم ... ابوطالب ... و صاحب کشف الغمه نقل کرده که در کتاب بشارت المصطفی
مسطور است که یزید بن قعنب گفت که با عباس بن عبد المطلب و جمعی از قریش در برابر خانه کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد آمد و طواف خانه نمود و اثر وضع حمل
جمال بیرون رفتن ... در روی نیاز به درگاه ... آورده گفت ای صاحب خانه ... من ایمان دارم به تو و نبوت رسولان تو و در عقیده
جد خود ابراهیم خلیل بحق این خانه و بحق فرزندی که در شکم من است ... که ولادت او را بر من آسان گردان یزید گوید چون دعای
دیدیم که خانه ... شکافته شد و فاطمه به درون خانه رفت و از نظر ما غایب شد و دیوار ... بهم آمد ...
حاضر ... نمودند که در خانه ... فتح باب ... دانستیم که این امر از حکمت ... روز چهارم دیدیم که فاطمه از خانه بیرون آمد و علی
در دست داشت و فخر میکرد که من از جمیع زنان سابق ... طعام ... بهشت روزی کرد چون فرزندم متولد شد از ... ندای ... شنیدم
که گفت این مولود را علی نام کن که رفیع القدر است که نام او را از نام خود مشتق کرده ام ... علم خود ... و در این خانه ... اصنام خواهد
فاما گفت ... تولد آنحضرت در شب یکشنبه بیست و ... رجب ... بود ... سال ... گذشته بود و ...
و بعضی ... گفته اند ... از عمر رسول ... سال گذشته بود و ... یزید بن قعنب ... که رسول ... امیر المؤمنین ...
نزد ... و سخنان ... در کودکی ... بر دوش ...
و همین گفتی این برادر ... در ... نام ... کتاب ...

باب در حقیقت امیر المؤمنین علی علیه السلام و امامت در آن دوازده فصل است فصل اول در بیان آنکه نصب امام لطف است بر حق تعالی ذکر واجب بدان اهدک الله
چنانچه در مقدمه مذکور شد ریاست عامه است و امام شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب حق تعالی بواسطه آدمی که آن پیغمبر است در همه چیز در همه کار در دین و دنیا
و شیعه امامیه را اعتقاد آن است که امامت لطفی است از حق تعالی در حق بندگان که هر عاقلی پوشیده نیست که هرگاه بندگان را رئیسی قهری و حاکمی باشد از جانب
خدا و از جانب رسول خدا که ایشان را امر کند بطاعت و عبادت و باز دارد از معصیت و ناشایسته و حفظ کند دین خدا و شریعت رسول خدا را از تغیر و تبدیل
و نقصان بدان سبب باز دارد ظالم ... اهل ظلم را ... و چون ... حل مشکلات کند ... احکام ...

مردم بطاعت و خدا پرستی از معصیت و نافرمانی دورتر خواهد بود پس نصب کردن و قرار دادن چنین شخصی که مصلحت همه بندگان در آن است
لطف باشد چه مراد از لطف در شرع این است که نزدیک سازد بندگان را به طاعت و دور دارد از معصیت چون نصب امام لطف است و لطف
بر خدا تعالی واجب است پس بر خدا تعالی نصب امام واجب باشد و اهل سنت بر این مطلب اعتراض کرده اند فضل المتقدمین و المتأخرین خواجه نصیر الدین محمد طوسی قدس سره
تجرید بر رد آن جواب گفته اعتراض اول آنکه لطف بودن امام وقتی قبول داریم که هیچ مفسده نداشته باشد و این در محل منع است چرا که هرگاه بندگان
بجا آورند و لذت گناه باز ایستند با وجود امام بتقاضای آنکه ثواب ایشان بیشتر ... خواهد بود با وجود امام شاید که از ترک عبادات یا ترک معصیت ...
جواب گفته که و المفاسد معلومة الانتفاء و یعنی به بدیهه و بر همه کس معلوم است که جمیع مفسده ها منتفی است یعنی هیچ مفسده نیست و با وجود امام
رغبت بطاعت زیاده است ... اعتراض ... که نصب امام لطف است ... واجب باشد که در عوض لطف دیگر باشد ...
بندگان لطف دیگر کند ... جمیع بندگان را معصوم بیافریند ... معصوم باشند و از امام مستغنی خواهند بود و احتیاج با امام نخواهد بود
لطف خواهد بود جواب آنکه و انحصار اللطف فیه معلوم للعقلاء یعنی یقینی است که لطف منحصر در وجود امام است و عوضی که میگویند محض فرض است
که هیچ لطفی بجای آن لطف نمیشود و آن فرض محالیست ... همه معصوم باشند و احتیاج با امام نداشته باشند اعتراض سیم آنکه نصب امام گاهی لطف است
که ظاهر باشد و مردمان را از امور ناشایسته منع کند و قدرت بر اجرای احکام داشته باشد و در هیبت ... تو ... و این خود ...
در این مدت مدید ... امامت ... پس ... لطف ... واجب باشد جواب از این عبارت ... فرموده که وجوده لطف
امر و عدم [٩] وجود امام لطف است خواه تصرف کند و خواه نکند چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرموده لا تخلو الارض من قائم لله بحجة
اما مشهور ... اما ظاهر مشهور یا خائف مغمور لئلا تبطل حجج الله و بیناته یعنی ... هرگز روی زمین از نصب کرده خدا و حجت حق تعالی بر خلق خالی نباشد اما ظاهر مشهور یا پوشیده
مستور که اگر چنین نباشد حجتهای حق تعالی و آیات و علامات او باطل گردد و تصرف کردن امام لطف دیگر است نسبت به بندگان و آنکه تصرف نکند یا ظاهر
و مخفی باشد از سبب ظالمان و غاصبان و اگر همراهی بکردند و نصرت و اعانت او مینمودند ظاهر میشد و اجرای احکام الهی مینمود ...
که از این لطف محروم شده اند و چنین ظاهر شد که بعد از انقراض زمان نبوت بر خدا تعالی واجب است که امامی نصب کند که او بمنزله ... بندگان را باید
الهی ... رساند و حفظ شریعت کند باید دانست که شخص مذکور بر صفت عصمت و طهارت باشد و از سهو و خطا و جهل در قول و فعل منزه و مبرا
بجای نبی است و هادی و رهنما اگر در رهنمائی ... دیگران جایز الخطا بوده ... افعال او ... و ترجیح دادن طاعت
او بر همه ... و تفضیل ... ترجیح ... لازم آید ... دیگران ...

باطل است وجه دیگر آنکه احتیاج بامام آن است که داد مظلوم را از ظالم بگیرد و دفع فتنه و فساد بکند و اقامت حدود نماید پس اگر اراده ام خطا
و معصیت جایز باشد آن فواید برطرف میشود و بموجب آنکه ؛ ترسم که طبیب را طبیبی باید ؛ محتاج بامام دیگر خواهند بود و هم چنین اگر
آن امام هم معصوم نباشد الی ما لا یتناهی و لازم آید به تسلسل منجر شود و خواجه نصیر الدین در متن تجرید باین دلیل اشاره نموده و میگوید و امتناع التسلسل
یوجب عصمته یعنی محال بودن تسلسل باعث است بر وجوب عصمت امام وجه دیگر امام حافظ شرع است اگر نعوذ بالله خطا بر او روا
باشد نتوان دانست که از اراده خواهند بود که چیزی از شریعت بکاهد یا بر آن بیفزاید پس حافظ شرع نباشد و باین دلیل خاتم است
دلالت حافظ للشرع یعنی از جهت آنکه امام حافظ شرع است واجب مینماید که معصوم باشد وجه دیگر آنکه بر مسلمانان واجب است که
او را نمایند و فرمانبرداری او کنند و حق تعالی در این امر فرموده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی طاعت کنید ای مؤمنان خدا و رسول را
امر را که امام و پیشوایان شما باشند و هرگاه معصیت کند نعوذ بالله ترک موافقت نموده باقدام بر ما نهانا کند بموجب امر بمعروف و نهی از منکر واجب است که او را
انکار کنند و انکار کردن منافی با طاعت است و غرض که مطلب فرمان برداری است از میان فوت شود و باین دلیل خاتم اشاره کرده
ثمه و یبعد با خاص الله انکار علیه لو اقدام المعصیة فیضاد امر الطاعة و یفوت الغرض من نصبه یعنی از این جهت که واجب است انکار کردن بر او
بر معصیت باید هر آینه در مرتبه درجه کمتر از عوام الناس خواهد بود عوام الناس خود با عبادت و شیطان پرستش و هدی خطاء تیغ گناه او
او میبه بود خاصه آنست پس اگر گناه مرتکب کند این شود که عامی خود را از آن بالاتر یابد ای نقص مرتبه است کمتر از مرتبه عامی خواهد بود چنانچه عارفی در این
شعر گفته: عام نادان پریشان روزگار ؛ به ز دانشمند ناپرهیزگار ؛ کان بنادانی ز راه افتاده ؛ وین دو چشمش بود در چاه افتاد
خاتم باین دلیل اشاره نموده است و لا نحطاط درجته عن درجة اقل العوام یعنی از جهت آنکه اگر مرتکب گناه شود مرتبه اش فروتر از مرتبه کمترین عامی
بود واجب است که امام معصوم باشد و یکی از مخالفان اعتراض نموده که هیچ یک از شما بحث امامت با عصمت قرار میدهید باید بواسطه زیاده علم و دانش
در وقوع حاصل آید و احتیاج بعصمت نباشد و یکی از محققین جواب گفته که مجرد اعلمیت داد عینت در این باب نزد عقل صحیح کافی و عادی که است
ممکن نباشد آن شخص را از نصف آن بری توان دانست و قول او را در اعتبار چون قول دیگران خواهد بود و مقصود در این باب آنست که خطا مطلق صورت پذیر نباشد
و این معنی در غیر معصوم صورت نمی‌شود و حافظ ابونعیم که از کبار مفسرین اهل سنت و جماعت است در تفسیر آیه و خواهد بود که فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
گفته مراد از اهل ذکر مقاصد تا آن امامان باشند به نحوی که هر چه اراده الهی بان تعلق یابد نزد ایشان باشند بمخالفت نقل آید و این وقتی است که از نفس
باشند و سینه ایشان ظرف مقاصد الهی باشد و نیز هر کدام و توضیح و بعضی از محققان آیت با هدایت لا یمسه الا المطهرون باین روش تفسیر نموده اند که فهمیدن

آن از کلمات و بینات قرآنیه با طهارت ظاهر و باطن و پاکیزگی که از دست نفس پاک و پاکیزه شده صورت پذیر نیست و از امام محمد باقر علیه السلام جعفر ابن
مرویست که اینکه حق تعالی بعد از اطیعوا الله و اطیعوا الرسول بلفظ فاسئلوا الله را ذکر نموده غرض آنست که اهل تعلیم باید باشند و بعضی گفته که اولو الامر که حق تعالی
ایشان را در وجوب طاعت و انقیاد فرمانبرداری ردیف ذات ربوبیه و قرین مرتبه رسالت کرده در ضمن مخالفت ایشان مخالفت خدا و رسول خواهد
جمعی اند که بعصمت از زلل و طهارت ذات از جمیع نقایص و کمالات از این عطیه و مرتبه سرفرازند و اقوال و افعال ایشان مطابق مراد الهی و طاعت ایشان طاعت
و مخالفت ایشان مخالفت خداست و از جمله چیزها که طرفین دارند و خوش سینه است آنکه باعتقاد اهل سنت اولو الامر که حق سبحانه و تعالی تمام جمیع بندگان را
بطاعت و انقیاد ایشان امر فرموده یکی سلاطین را و روم و یکی عبد المؤمن خان از بک است جمعی که از فهمیدن سخن کتاب یا دو بیت بر سبب عاجز باشند با آن حسن و خوبی
و نسبت بمدلولات آیات بینات قرآنیه و منزلات است چه استنباط که حق تعالی بندگان را چنانچه بطاعت خود و طاعت رسول امر کرده بطاعت ایشان مامور ساخته و بعضی
صحابه کرام در مدینه که منبع فیض و مقام سلطانی و مظهر اسما و صفات الهی بود امیر المؤمنین علی علیه السلام که میگفت اگر مسند بنشانند مرا حکم کنم در میان اهل تورات بتورات ایشان و در
انجیل ایشان و در اهل زبور بزبور ایشان و در اهل قرآن بقرآن ایشان و بار دیگر میگفت هیچ آیتی از آیات قرآن نیست که ندانم که در که نازل شد و از چه نازل شد و در بار دیگر
مسلمانان در معنی پرسش بودند ابوبکر را تقدیم دهند و طاعت او را واجب لاللهیت شناسند که از دانستن معنی فاکهه و ابا عاجز بودند الفاکهه فاعرفها فالاب فلا اعرف
بدانم و اعتذار نمود به آنکه بعد از او عمر را مقدم دانند که در اعتقاد ایشان بجز فرق علی ایشان یا در حکم غلط کرده باشد و از جمله مسئله شرعی عاجز آمد
و گوید لولا علی لهلک عمر یعنی اگر علی نبودی هلاک میشدم بسبب غلطی که کرده بودم و در باب وجوب طاعت اگر دیگران هم اولو الامر دانند از جانب
دور و بعید نباشد و از جمله سخنها که بر این امر عجب مترتب است یکی آن است که اگر کسی از دنیا رحلت نماید و آن سلطان یا امام را نشناسد در زمره اموات
و ایام جاهلیت داخل شود و حشرش با آن قسم کفار باشد چه در صحت این روایت و از روایت مخالف کسی در این حدیث خلافی نیست و حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین نقل
نموده که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی کسیکه بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده است بروش مردنهای جاهلیت که پیش از زمان ظهور اسلام است
و تغییر کردن امام زمان بقرآن چنانچه بعضی از ایشان کرده اند یا به بعضی از قرآن مثل فاتحه و سوره که جهت آنکه در نماز واجب است و جمعی بر آن رفته اند بامتی عقلا
طایفه دیگر بعض درست و باز دن و یاد کردن است چه تخصیص قوم با مام زمانه از آن آباء دارد و قرآن یا بعض از آن یا بعض بحکم امام زمان شخص نشده
قرآن واجب عینی است که بر هر شخص بعینه واجب است و هیچکس با آن قابل نشده و بعد از تسلیم آنکه مراد قرآن باشد بمذهب که نه دانستن قرآن از روی فاتحه
واجب میدانند بلکه حکم میکنند بانکه معنی یک آیه از قرآن در نماز کافی است مطلق با معنی حدیث است نمی آید نعوذ بالله از فهم کج و از تحریفات کلام خدا و رسول
و قرصی که بعضی گفته و زمانه نیز در مقام عجب دیگر آنکه بعضی از ایشان چون شارح مواقف حکم کرده مسئله امامت را از فروع دین میدانند و میگویند که مطالب آن از
واجب نیست و تحقیق آن لازم نه و تقلید در این امر کافی است و نهی خدا و رسول در آن مخالفت و طاعت اولو الامر در آن تغییر میکند که گذشت و هیچ ابدا نگویند

در صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و حفظ شرع و جهاد با کفار و امر بمعروف و نهی از منکر و دادن مظلوم داد او را از ظالم و مانند آن و در جمیع درجات سلطنت ظاهری
و تعلق با امر نبوت دارد امام باید که بعد از نبی در این امور از برای او نایب باشد و او خلیفه رسول است که متقلد به آن است از امامت حق سلطنت ظاهری نیست
و بعض دیگر چون قاضی بیضاوی در کتاب منهاج و شارح کلام او بر آنند که این مسئله از اعظم مسائل اصول دین است و مخالف در آن فرد مبتدع شمرده شود که
از علمای ابوحنیفه در کتابها که در بیان ایشان به تفصیل مذکور است گفته که هر که با امامت ابوبکر قایل نباشد کافر است بلکه جمعی متعصب قتل کسی که اعتقاد به امامت ابوبکر
نداشته باشد یا بعضی از آنکه اعتقاد به شخصی امامت ایشان مخالف باشد یا بگوید که علی بعد از رسول بلا فاصله امام است بشنوند و اگر این مسئله از فروع باشد که تکفیر و قتلی ارتکاب
و بجود آنکه تکفیر ... نکرده و کشتن نشود و آن حدیثی که حمیدی نقل کرده هم صریح است در آنکه امامت از اصول دین است و به علم ضروری حاصل است که جاهل مسئله
فرعی اگر چه واجب باشد مرد او مثل مردن اهل جاهلیت نیست و این نشان خواهی و این ندانستن تدین در اسلام شخص نمیکند و اگر کسی خواهد که در این
فرق میان مذهب شیعه و سنی به وجه اجمالی بداند که مذهب شیعه امام قائم مقام نبی است و دلایل و شروط معتبره در هر دو یکی است و فرق میان ایشان آنست که نبی از جانب الهی
به رسول بودن بی واسطه جبرئیل میرسد و امام و رسول میرسد و تعیین امام به نص خدا و رسول است و مهدی امام آنکه از جمیع کناهان صغیره و کبیره باید
که منزه و مبرا باشد و امام به مذهب اهل سنت عصمت و عدالت شرط نیست بلکه اکر اسلام بهتر است لاشتراط نیست پس اکر امام فاسق و فاجر و شارب
الخمر چند آن تصور ندارد و خدا و رسول او را بنصب امام کاری نیست بلکه جمعی از علما و رؤسا و ریش سفیدان محله را اکر همه یک کس یا دو کس شنیده برسد که او را
نصب کنند چنانکه اسفراینی شافعی که از اکابر علمای ایشان در کتاب جنایات از کتاب بیانیه کفته است بدان عبارت که و تنعقد الامامة باهل الحل و العقد
العلماء و الرؤساء و وجوه الناس من الذین تیسر حضورهم الموصوفین بصفات الشهود و کما مات الصدیق او وضعهم کاما مر الفاروق یعنی منعقد میشود بیعت
اهل حل و عقد یعنی آنانیکه بست و کشاد در مردم بدست ایشان است خواه از اهل علم و فضل یا رئیس و سرکرده قومی یا ریش سفید و کار روشناس باشد از جمعی که
حاضر بودن ایشان میسر شود و موصوف بصفت کواهی و دیندار باشند چنانچه در روز وفات فاروق یعنی عمر ابن خطاب اتفاق افتاد که بکواهی ایشان ابوبکر
امام شد و چنانکه شارح عقاید نسفی کفته است که انه لا ینعزل الامام بالفسق و الجور لانه قد ظهر الفسق و انتشر الجور من الائمة و الامراء بعد الخلفاء السلف کانو
ینقادون لهم و یقیمون الجمع و الاعیاد باذنهم یعنی بدرستیکه بسبب فسق و جور مثل خوردن خمر یا کردن ظلمی امام عزل نمیتوان کرد از جهت آنکه
ظاهر شد فسق بسیار و پدید آمد جور بسیار از امامان و امیران و خلفای مسلمین و جمع اند امرای که در عهد ایشان بودند اطاعت و فرمانبرداری ایشان میکردند
و در جمعها و عیدها و اوقات نماز با ایشان نماز میگذاردند و اکر فسقها و ظلمها مانع امامت ایشان میبود و هیچیک مطیع و منقاد ایشان نمیشدند چنانکه شارح
وقایه که از علمای حنفیه است در شرح وقایه کفته است بدان عبارت که لا یحد الامام حد الشرب لانه نایب من الله تعالی یعنی حدی که در شرع از برای شرب
خمر مقرر شده است بر امام که تجری فرموده باشد اجرا نمیتوان کرد از جهت آنکه او نایب است از جانب الهی تعالی پس این کس از قبیل است و اجاز نباشند اکرچه

٨

از قسم فتوا ما در کتب قوم بسیار است بهمین قدر اکتفا نموده شد تا فرق میان هر دو مذهب ظاهر شد به این تفاوت زیاده است تا بکی دیگر علمای ایشان
تجویز این قسم چیزها کرده اند و این بحکم گفته ما نموده شد و در تصانیف خود نوشته اند و غرض ایشان مکر حفظ عصمت و امانت معاویه و یزید و خلفای بنی امیه
و بنی عباس باشد و الا باید بنزد عقل مستبعد و منکر مینماید والله اعلم بالصواب فصل چهارم در آنکه امام باید افضل از رعیت باشد و قبح تقدیم مفضول
بر فاضل بدانکه باتفاق علمای امامیه است بر آنکه امام می باید اکمل از رعیت باشد در جمیع صفات مستحسنه و خلقهای مرضیه هم چون علم و زهد و کرم و شجاعت و عفت و جودت
ظاهر و سیرت باطن و حسب و نسب چنانچه در پیغمبر نیز نسبت بامت این صفت معتبر است در میان رعیت باید که افضل از او و بلکه مساوی او نیز نباشد که اکر افضل
تقدیم مفضول بر فاضل و اکر مساوی او باشد تقدیم او ترجیح بلا مرجح لازم آید و جمهور اهل سنت بر آنند که اینها لازم نیست و نزد ایشان جایز است تقدیم مفضول بر فاضل
و این خلاف مقتضای عقل است و مخالف قرآن چه نزد عقل قبیح و ناپسند است تعظیم مفضول و نادان و اهانت فاضل و دانا که رتبه فاضل
بلند باشد و مرتبه دانا پست و خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است و بر هان ساطع کرده میفرماید از روی انکار و سرزنش آنانکه تجویز این معنی میکنند افمن
یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا کسی که هدایت تواند کرد دیگری را و دلالت بحق نماید سزاوارتر
که تابع او شوند مردمان و متابعت او را تحقیق کنند یا کسی که هدایت و علم ندارد و نمیداند تا کسی او را هدایت نماید و چیز آموزاند پس شما را که مردمان عقل
و تمیز باید در این باب چگونه حکم میکنید یعنی هر عاقلی معلوم است و عقل حکم میکند که شق اول بهتر است و حکم بخلاف آن نمودن محض مکابره است
در جای دیگر در مذمت آنانکه خبر ندیده اند یا نفهمند کفته که لا یعقلون شیئا و لا یهتدون و آیات دالة بر این معنی از حد و حصر بیرون است
و نزد تجویز اهل سنت تقدیم مفضول بر فاضل این است که میگویند پیغمبر عمرو عاص را بر ابابکر و عمر تقدیم فرموده و اسامه ابن زید را بر ایشان سردار
کرده بود و با اعتقاد ایشان عمرو عاص و اسامه نسبت با اینها مفضول بودند نه فاضل و هم چنانکه اصحاب عمر و ابابکر را تقدیم داده اند و خلیفه
کردند و ابابکر عمر را خلافت داد و بر دیگران که اکثری از او اعلم و افضل بودند تقدیم فرمود پس اکر امامت مفضول بر فاضل جایز نمی بود
رسول و اصحاب آن تقدیم نمیکردند چون کردند پس جایز باشد اهل سنت جواب کفته اند که تقدیم نمودن رسول عمرو عاص و اسامه را بر اینها از جهت
که در امر حرب از اینها اعلم بودند چنانکه از اخبار و تواریخ معلوم است و لا تقدیم ابابکر بر دیگران و تقدیم او عمر را نبود الا محض جهت دنیا
و فریب مردمان و لهذا چون بر کاغذی نوشت در آنجا مسطور بود که عمر را وصی خود و خلیفه رسول کردانیدم و طلحه ابن عبد الله بر ابن خطاب
خطاب بعمر نموده کفت ولیته امس و ولاک الیوم یعنی اکر تو او را دیروز متوالی امور بردار کردانیدی امروز او هم تو را والی خود کرد
بقرض الهی و افضل المتأخرین قاضی نور الله تستری در حقاق فرموده و بکن استدلال بر عدم جواز تفضیل المفضول بقول ابی بکر انی لست بخیرکم
دع الی ما بعیه ممکن است مانع که استدلال کنیم بر جایز نبودن تفضیل مفضول بر فاضل اینها که کفته ابابکر که میکفت بر سر منبر فاله بیعت را ترک کردن خود و اسایر

من سزاوار بامامت ... در بیان ... باشد و این ... از ... مفضول و او فاضل و تقدیم مفضول بر فاضل جایز نیست و این دلیلست

که ناظر ... دیگر گفته است ... آن ... تکرار کلام ... بر فضل ...

یعنی ... خلافت ... قصه ... کرم ...

او که ... ابابکر ... یعنی ای ... چنانچه مشهور است ...

... امام ... تقدیم

دادن مفضول را بر فاضل ... صاحب ... که اعلم ...

[illegible]

[illegible]

ساکت رفت و حاکم مذکور از آن مذهب برگشته [illegible] و از آن حکایت [illegible] مشهور است که [illegible] و دیگری یعقوب فی

شطرنج را حلال میدانند که گفته است از جهت ترتیب [illegible] مباح است [illegible] مذهب مالکی [illegible] که گفته است

للارض حلال [illegible] هرچه بر روی زمین [illegible] خوردنش حلال است و ایضا مالکی [illegible] فتوی [illegible] حلال [illegible]

قولش [illegible] جمعی که از علمای شافعیه که یکی از [illegible] در کتاب خود از پسر عبد الحکم [illegible] نقل کرده که او گفت از استاد

خود شنیدم که گفت لم یصح عن النبی [illegible] فی تحریمه ولا فی تحلیله شیء والقیاس انه حلال [illegible] حرام است یا حلال [illegible]

آن میگفت که حلال [illegible] فتوی [illegible] گفته [illegible]

[illegible] مالک [illegible] اگر مذهب حنفی [illegible]

دیگری از شعرای [illegible] به نظم آورده [illegible] شطرنج [illegible] امام ابو حنیفه

گوید در باب شراب [illegible]

[illegible] مالک [illegible]

یعقوب فی اگر کسی [illegible] وضو باطل [illegible] ابو حنیفه [illegible]

دست در چاهی پر آب کند تمام آن آب نجس شود [illegible]

[illegible]

[illegible] مولوی رومی [illegible] گفته است [illegible]

امام علیه السلام چون معلوم شد که زمانه از امام خالی نتوان بود ثابت شد که امام باید بصفت عصمت و افضلیت موصوف باشد [illegible]

و در مسئله [illegible] بر امامت او از جانب الله تعالی و رسول [illegible]

کند بر امامت [illegible] قرآن و حدیث [illegible] منصوص [illegible] اظهار معجزه که دلالت [illegible]

و دلالت بر امامت او کند چه معجزه فعل خداست [illegible] و چون عصمت از امور خفیه است [illegible]

از علام الغیوب [illegible] کسی که عصمت او [illegible] از جانب الله منصوص و منصوب [illegible]

بر عدم [illegible] خدا و رسول [illegible]

جمیع [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible]

رسالت پناهی جاری داشته هر کس بسر خود نتواند که در امور دینیه هر چه خواهد کند یا گوید [illegible]

[illegible] عصمت [illegible] ابو حنیفه است که [illegible] پس واجب است که منصوص من عند الله باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حسن و قبیح [illegible]

[illegible]

[illegible]

دنیا رحلت نماید [illegible] که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی

[illegible] روز غدیر [illegible]

[illegible]

صورت [illegible] الیوم اکملت لکم دینکم [illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible]

پس [illegible]

پرسید [illegible]

[illegible]

فضل و صلاح [illegible]

از اهل فساد [illegible]

که اهل [illegible]

اعتقاد آن است که امامت ثابت شود بنص رسول [illegible]

هر دو نقل اتفاق به بیعت او کردند چه عمر ابن الخطاب علیه اللعنه با بنی کرده خلاف از روایت چهار کس که هر یک با ایشان در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کردند
با وجود دیانت و سنی که در دین داشتند اکتفا بآن قدر نمودند که قبول کردند بمجرد آن اتباع و جمله با تحسین داشتند و تا با چون عبد الرحمن ابن عوف
بن عفان بیعت کرد مردمان تبعیت نمودند و کسی منکر نشد پس مدار امامت بر انعقاد بیعت شد اگر کسی تامل کند بیند که ثبوت امامت بمجرد بیعت
یا جمعی شخص معنی ندارد چه در علم اصول مقرر شده که قول و فعل مجتهد [illegible] و هم چنین قول خلفا و همچنین قول اهل مدینه در مسئله فرعی که محل آن
حجت نیست پس چگونه قول [illegible] عمر ابن الخطاب [illegible] با قول عبد الرحمن بن عوف در محل نزاع [illegible] ثابت شد بر جمیع خلایق در دین و دنیا حجت
آنکه بر ابا بکر چون ظاهر شد که امام [illegible] است تا این دعوی کند و [illegible] ظاهر شده و چه داشت که ابا بکر امام و وصی رسول است تا با او بیعت کنند و هم چنین
و حاصل کلام آنکه ایشان خود معترفند که غیر از اتفاق و اجماع دلیل بر آن سخن ندارند و قطع نظر از آنکه مذهب ایشان چنانچه در کتب اصول مثل منهاج بیضاوی
و شروح آن بیان شده عبارتست از اتفاق جمیع اهل حل و عقد یعنی مجتهدین و علمای اسلام بر امری از امور در وقتی معین و هم ایشان در این مسئله بحث بسیار
در ثبوت آن نموده اند و گفته اند که آیا اجماع ممکن الوقوع است یا نه و بر تقدیر امکان آیا متحقق شده یا نه و بر تقدیر تحقق آیا علم جزم بآن بهم میتوان کرد یا نه و بر فرض
بالا بهر سه آیا آن به نقل توان کرد یا نه و بعد از اینها آیا از اجماع دلیل بر چیزی توان ساخت یا نه و بر تقدیری که حجت توان ساخت [illegible]
و از اینها همه با خلاف است که آیا [illegible] بر طرف شدن این جمع که اجماع نموده اند هیچکس خلاف [illegible] نکند و باید که از اینها هیچکس نماند یا نه و آیا اجماع
حجت است یا سندی دیگر میخواهد که بدان حجت شود یا نه هم اشکال تمام دارد و علمای اهل بیت [illegible]
بسیار دارند و سندی که در این اجماع از برای حجت بودن آن ذکر کرده اند قیاسی است که حضرت رسالت پناه در بیماری خود گفت که ابا بکر [illegible] نماز با [illegible]
در امور دینی [illegible] در امر دنیا که خلافت است راضی [illegible] قیاس امامت [illegible] نماز کردن [illegible]
نسبت [illegible] که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابو بکر را [illegible] بجهت ضعفی که داشت چون بلال خبر داد که وقت نماز است عایشه بلال
گفت که با ابا بکر بگو که امامت مردم کند بلال [illegible] حکم رسول است او را گفت و بنماز مشغول شدند چون صدای تکبیر نماز بر آمد حضرت [illegible]
بیرون آمد با کمال ضعف دستی بر دوش [illegible] و دستی بر دوش [illegible] نهاده بیرون آمدند و ابو بکر را دور کردند و خود [illegible]
بر تقدیری که واقع شده در جای قیاس نتوان کرد که در اصل علتی باشد [illegible] در فرع یا اصل مساوی باشد و اینجا علت ظاهر نیست بلکه فرق ظاهر است چرا که [illegible]
نماز در پس هر فاسق جایز است و [illegible] علمی و [illegible] و نه شجاعتی و نه تدبیری در کار است [illegible] چنانکه خود تعریف آن کرده اند حکومت عامه
دینی و دنیاوی [illegible] که یکی از [illegible] ابا بکر [illegible] و بر تقدیری که قیاس صحیح [illegible] در فروع [illegible]
مسئله امامت از اصول است و اگر [illegible] تحقیق اجماع [illegible] در مرتبه [illegible] سال بعد از [illegible] اول اسلام [illegible] و اهل حل و عقد

همه در مکه و مدینه و حوالی آن بلاد متفرقه زیاده [illegible] تحقیق نیافت چه روز اول همان سه چهار نفر بیعت کردند
و بعد از آن مردم [illegible] به تهدید و تخویف به بیعت در آوردند پس ممکن نیست که باید که اتفاق همه در یک وقت [illegible] معلوم نیست و قطع نظر
از آنکه اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله از بیعت خبر نداشتند چرا که حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلام و سایر بنی هاشم و جمع کثیری از صحابه کبار چون ابوذر و سلمان
و مقداد و عمار و حذیفه داخل نبودند و سعد ابن عباده که رئیس قبیله خزرج بود تا زنده بود بیعت نکرد و اهل خلاف قایلند با آنکه بیعت حضرت امیر
در شش ماه [illegible] شده گویند چون فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت فرمود حضرت امیر علیه السلام و بنی هاشم هنوز بیعت نکرده بودند چنانچه ابن اعثم کوفی که از اهل
[illegible] است در تاریخ خود نوشته که ابا بکر مجلسی ساخت و حضرت امیر را با آن مجلس طلبید چون حاضر شد [illegible]
کردن حضرت امیر [illegible] اینکه ایشان در روز سقیفه بآن تمسک [illegible] بودند که الائمة من قریش و قرابت رسول خدا [illegible] دلیل
استحقاق خود دانسته بر ایشان حجت [illegible] فرمود که من نیز بهمان دلیل بر شما حجت میکنم و عمر گفت تا تو نیز مثل دیگران موافقت ننمائی بیعت
ترا رها نکنیم و ابو عبیده جراح گفت در استحقاق تو این امر هیچکس [illegible] ندارد لیکن [illegible] مصلحت وقت عمل نمای حضرت فرمود [illegible]
[illegible] و جز راه راستی نپوئید [illegible] که حضرت [illegible] نبوت فرموده بجای دیگران نقل [illegible]
ما [illegible] و معدن علم و فقه و دین و فرض و سنت مائیم و مصالح دنیا و آخرت [illegible] ایم و ما [illegible] از ایشان سزاوار
و ما [illegible] بیعت دیگری [illegible] به بیعت [illegible] و بشیر ابن سعد گفت یا ابو الحسن اگر تو این حرف را قبل از این اظهار میکردی کسی خلاف بیعت
اما چون تو در خانه نشستی در جمع قوم حاضر نشدی [illegible] که مگر تو از این امر [illegible] حضرت فرمود که چون [illegible]
و دفن ننموده از پی خلافت بروم و در دفع خلافت کوشم [illegible] بعد از نقل این حکایت نوشته که آنحضرت در آن مجلس بیعت
در گذشت و بعضی گویند و بعضی میگویند که بعد از وفات فاطمه بود [illegible] گذشته بیعت و از عایشه زوجه رسول روایت کنند که بعد از شش ماه
در کتب [illegible] مسطور است و در [illegible] مذکور که چون حضرت امیر [illegible] دید که این قوم نیز متابعت قوم موسی [illegible] نقض عهد [illegible]
و یک سال [illegible] مشغول [illegible] بر روی خود [illegible] ترک [illegible] اصحاب نموده بترتیب قرآن مشغول شدند
بعبادت الهی [illegible] رسالت [illegible] و مکرر کس بطلب آنحضرت میفرستادند در هر مرتبه جواب [illegible]
نفاق یاران [illegible] دست یک دیگر قرار بآن دادند که عمر ابن خطاب و عبد الرحمن ابن عوف و قنفذ نام که یکی از [illegible] ابا بکر بود با جمعی
دیگر با شمشیرهای حمایل و غلامی همه [illegible] و یکی آتش بدست بطلب حضرت [illegible] اگر حضرت در آمدن تعلل [illegible] خانه [illegible] زنند چون بدر خانه رسیدند
و آواز با بلند کردند [illegible] آنحضرت را طلبیدند و از آنجمله عبارت عمر ابن خطاب آن بود که اخرج یا علی والا احرقنا علیکم یعنی در بیرون آی والا آتش
خانه را بر تو هم سوخت در اکثر روایت [illegible] است که چون در [illegible] آن [illegible] آتش بر فروخته در خانه را بسوختند [illegible]

کرده که ابوبکر در مرض موت می‌گفت لیتنی کنت ترکت بیت فاطمه یعنی کاش از زدن در خانه فاطمه زهرا علیها السلام چنانچه تفصیل در بیان احوال او خواهد آمد
اینجا گذشت و فاطمه زهرا از آزار ایشان هنوز مشغول ماتم پدر بزرگوار و جای تعزیت نبی در بستر [illegible] بچشم خونبار و خاطر فگار چون ماتم بر [illegible]
بلوازم مصیبت قیام می‌نمود چون بیاد او بیاد وصیت آنحضرت افتاد فریاد بر آورد که یا ابتاه یا رسول الله و اخوتاه و امصیبتاه با آنکه گریه آن معصومه [illegible]
سنگهای را در سوز و گداز داشت در دل آن سنگدلان اثری نکرده فایده‌ای بر جرح آن سیلاب ترتیب نداشت که چون عمر [illegible] که [illegible]
کرد آن معصومه را بر عصای در میان دو در فشرد و آنها که حلقه در عرش انداز کشیده بشکستی بر او طاری شد و اسقاط حمل شد آتش زدن [illegible]
نیست چون عمر و [illegible] خانه شده عداوت آن جناب در دل او طبع [illegible] نموده بود که آن حمل را [illegible] داشت تا او نقد معصوم که [illegible]
تازیانه بر حاشیه [illegible] زد که آن معصومه [illegible] دو روز دیگر [illegible] نموده مجروح بود و چون خالد ولید هم جرأت [illegible]
قدم خود پیش نهاده شمشیری [illegible] که در دست داشت حواله آن نور [illegible] عصمت و طهارت نمود چنانچه بعضی [illegible] در فضل خالد [illegible]
بهر تقدیر جهت [illegible] خالد [illegible] تجربه [illegible] عبرت و [illegible] در آن روز و روز [illegible] فدک از آن خلیفه هم [illegible] بجز کوته دیده [illegible]
د نوع [illegible] مکر در کربلا هم [illegible] در چشم حقیقت بیان و مآل اندیشان [illegible] در کردن [illegible] آن هم [illegible]
القصه چون حضرت امیر المؤمنین دید که [illegible] از حد گذشته بی اختیار از خانه بیرون آمد فرمود ای پسر صهاک حبشه از آن [illegible]
[illegible] کشته شدن توبه بجوی دیگر [illegible] و گرنه تو [illegible] برای قسم [illegible] دشمن خدا و رسول خالد ولید
شمشیر کشید حواله آنحضرت نموده [illegible] جمیع آنها [illegible] خالد [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مانع [illegible]
جری که خدا و رسول او را [illegible] بود و [illegible] جناب [illegible] دسکی [illegible] با قوم مسجد رسول [illegible]
از طرفی که فتنگر باشد در آنجا ابوبکر گفت صلوات خود بر [illegible] که کسی علی [illegible] و چون خبر آزردگی فاطمه [illegible] ابوبکر
و عمر [illegible] خاطر او [illegible] آن معدن علم و حلم کردیدند و اولا رخصت سلام [illegible] داخل شدند و تا [illegible] حضرت امیر [illegible]
و [illegible] فاطمه [illegible] از پیغمبر خدا شنیده‌اید که فاطمه بضعة منی من آذاها فقد آذانی [illegible] گفتند بلی [illegible] که [illegible]
چون عمر [illegible] فاطمه [illegible] مبارک [illegible] که اللهم انهما قد آذیانی فانا اشکوهما الیک والی رسولک لا والله لا ارضی عنکما ابدا حتی القی رسول الله
و [illegible] کم [illegible] حاصل [illegible] چون [illegible] شنیدید که پدرم گفت فاطمه پاره از من است و آزار او آزار من است و آزار [illegible]
[illegible] خدا است ایشان قسم خوردند که مکرر از آنسرور این حدیث را [illegible] شنیدیم پس فاطمه [illegible] بدرگاه باری [illegible] گفت الهی [illegible]
مکرر [illegible] و [illegible] شکوه [illegible] برسول تو [illegible] که [illegible] ایشان [illegible] دو تا رسول خدا [illegible] خبر دهم [illegible]

١٠١

و خدا بهما حکم کند [illegible] برظلم [illegible] که در [illegible] که حاکم و صاحب اختیار است اگر چه این نقل بطرق [illegible] چون از [illegible]
نقل نموده و [illegible] که فاطمه از جمله ذوالقربی است و در قرآن حق تعالی امر بمحبت او فرموده و پیغمبر خدا بر طبق آن [illegible] کرده [illegible]
[illegible] آورده محبت و طاعت او را سبب نجات از عذاب گفته کسی که جمیع امور [illegible] [illegible] تا [illegible] خلافت [illegible]
خود [illegible] از ابا سعید خدری نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت من ابغضنا اهل البیت بعثه الله یهودیا [illegible]
و ان مات [illegible] در [illegible] دارد و [illegible] در زمره [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] اگر در دنیا دجالی را در یابد [illegible] و از [illegible] و اگر پیش از دجال بمیرد [illegible] ظهور دجال [illegible]
تا آن طینت دجالیت که در طبیعت او سرشته ظهور کند و در زمره مریدان او دجال [illegible] چون [illegible] قیامت در آورند و در زمره کفار [illegible]
[illegible] از اهل سنت را در باب اجماع ابابکر عقیلی [illegible] است [illegible] گفته صحابی [illegible] بود و چون بیعت نکرد [illegible]
اما بعد از آنکه سعد را کشتند اجماع ابوبکر درست شد اگر چه او هم زنده بود [illegible] ابوبکر [illegible] خلیفه [illegible] و بعضی [illegible]
نیز در امامت [illegible] که [illegible] گفته [illegible] اول او را [illegible] و بعد از آن او را [illegible] کردند [illegible]
[illegible] نکته بود که بر عالم و عالمیان ظاهر شود که شخصی که قابلیت [illegible] ندارد [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] واقع بود که اول [illegible] دادند [illegible] و بعد از آن [illegible] کرده [illegible]
آنکه چون [illegible] اهل خلاف [illegible] از [illegible] ذکره بخلافت و [illegible] اختصاص نداده و پیغمبر او [illegible]
به تمامی خلیفه [illegible] و عقل [illegible] مطلق [illegible] زمان [illegible] معصوم [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] در این کار [illegible] شرط آنکه اجماع سند [illegible] که صحیح [illegible] اهل مدینه چون [illegible]
[illegible] است [illegible] لازم می‌آید که خلیفه نمودن [illegible] ابابکر را قبول کردن [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] اگر کسی [illegible] و [illegible] مساوی است و از جانب [illegible]
که خلاف آن جایز نباشد و رسول [illegible] نموده بود که [illegible] و عقل خود در این [illegible]
[illegible] بود که [illegible] از دست [illegible] عرض [illegible] واقعه روی داده بود [illegible]
عقل [illegible] نموده باشد و [illegible] آن [illegible] و [illegible] که [illegible] بود و بر همه کس واجب [illegible]
از دیگری [illegible] کرد [illegible] داریم و [illegible] که [illegible] نجات [illegible] و ضلالت [illegible] اسلام [illegible] هدایت [illegible]

او را نادیده انگاشته که گویا آشنا نام هم نبوده است و ملاحظه رسوم قرب و آداب صحبت که در جاهلیت و اسلام برایشان هیچ ملتی از ملل بود مراعی
خواه عرب و خواه عجم خواه سیاه و خواه سفید نزد همه از امور معتبره بوده است تا روز جزا هم خواهد بود رد فی ما نموده او را در بستر هلاکت واولاد او بیت
و اگر نه از حب که در شنیده اند سقیفه اجماع نموده بعد از گفتگو در دو روز ابوبکر خلیفه است و خلیفه رسول الله نامیدند چه جواب توان داد بغیر پیروی هوای نفس
و اشتیاق حکومت و انتظار ریاست بلکه بعض عداوت با اهل بیت رسالت چه بد رشته توان کرد و این دلیل حجت آن حکایت که از اکابر علمای اهل سنت نقل
که چون دانم غدیر روشن است چهل نفر از صحابه مجلس آراستند و از اخیار خارج شده با یکدیگر بیعت نمودند تعهد نموده و طاسی که مستحکم نمودند که چون معامله با نبی رسید
منظر باید بود و آماده این کار شد که چون طایر قدس بسوی از قفس تنگ تن بموطن اصلی رجوع نماید ما نیز کشش و طریق اصلح خود راحت نموده این حکایات
را شنیده انگاشته اعتبار نمائیم و از کلمات خود را تمیز داده بشارت هم یکی را رئیس و سردار نموده سند حکومت را بوجه او رسید و زینت داده در امور
رجوع نموده باشیم و برای همه نامه با هم نوشتند و عبد الرحمن بن عوف که در آن شب از امه ببستر بود بسپرد تا در روز سقیفه باطل نمودند و از مطالعه خطبه شقشقیه
که پایه کلام آنحضرت است و شروح از او و تتبع کتب احادیث و تواریخ و مخالف به وضوح معلوم بود که ظلم ارتکاب و مخالفت ایشان با خدا و رسول از آن باب
و ناخشنودی آنحضرت امیر در مدت عمر در مرتبه ایست که تحریر رضامندی او علیه السلام در وقتی از اوقات از ایشان توان کرد و از جمله علمای مخالفان بزرگ ایشان
در شرح آن صحیح مسلم نقل کرده که چون امر خلافت بابوبکر قرار گرفت روزی آنحضرت امیر در مجلس او رفت بعد از حمد و ثنای الهی گفت ای ابوبکر
بدانکه کفت ما منعنا الا انا بایعناک انکار لفضلک ولکن کنا نرى ان لنا فی هذا الامر حقا فاستبددت علینا یعنی منع نکرد ما را از بیعت نکردن تو بجهت انکار فضل
تو بوده و لیکن ما چنان میدانستیم که ما را در این خلافت حق است دیگران برای خود تحصیل نموده ما را ضعیف داشتند و بعد از آن قرابت و خویشی آنحضرت
برسول صلعم و فضایل و احوال خود را ذکر نموده بطریقی که باعث رقت خاطران گردید تا بحدی که گریست در آن مجلس و وقت ابوبکر راضی شد و خلافت
با مر الهی آن خود دانسته و استحقاق خود را بیان فرموده بدیهه نه غلط نه عادت نمی آید که در وقتی که راضی نبوده باشد در روز دیگر راضی شده باشد
در وقتی خود را مستحق آن دانسته باشد طلب بیعت کرده باشد و در وقتی دیگر بلا مستحق آن بیعت ترک طلب کند چه استحقاق و عطای الهی امری نیست که در جای
از آن توان بود یا مخالفت امر خدا تعالی توان کرد پس اگر در این باب کسی جرئت کند و بخواهشهای طبع و هوای نفس حامل بود چگونه تواند بود که او
چنانچه از عمر که نقل شده مدتی از مواضع ربانیه آیات را دو کوید عطا که حق تعالی نداند نبوت کرده بجای دیگر نقل میکند و آخر باختیار
بیعت نماید و استحقاق خلافتی که اولا بجهت خود اثبات نموده شده بدیگری حواله نماید و ایضا ابن قتیبه که یکی از بزرگان اهل سنت است در باب
ثبات ابوبکر رساله نوشته و فصلی طولانی در باب سیاست ابوبکر و ابا نمودن حضرت امیر ذکر کرده در وقتی که آنحضرت بمجلس ابوبکر و تکلیف بیعت ابا نمود
و حجت بر ایشان تمام کردن و از بیان خویشی خود و علم و فضل و سایر کمالات و صفات و اجرای حجتی که ایشان انصار نام کرده بودند بر ایشان تحقق

از خدا ترسیده و نبوت را از خانه رسول بخانه دیگران نقل بکنند و حق ایشان بجانب حق و اکذار بد که عالم الغیب است و سخن رسول خدا
سالها شنیده و فرمانهای ملت ما شنیده و ما برسول خدا و لا ایمه در دعوات و حیات و حق با مغصوب بکنید و ظلم و تعدی بر ما برخود روا مدارید بالجمله
آنچه گذشته بود بیان نا در نقض آورده و نمیدانیم این قضیه بالا آنچه در این فصل نوشته بیانا حدیثی که او جمیع اهل سنت نقل نموده ابوبکر از رسول خدا صلعم فرمود
باید بهم فرستیدیم امانیدیم بپیغمبر که از ما صحبت کرد قبر تا ما اینها از ما نمی باید چنین جمع میکنند که از آنچه در این فصل ذکر کرده است
اگر کسی در آن تامل کند میداند که آنچه گفته است کاذب است و ابوبکر صادق است و آنچه کرده بحق کرده و حضرت فاطمه ایشان امیرالمومنین علیه السلام ...
و از این کلام لازم می آید که یکی از این دو کس کاذب باشد و کاذب سخن ایشان ثابت نیست حاصل که آن طایفه از سید الانبیاء حجتی از اجماع برای
بار رسیده نام خلیفه را با ابوبکر نهاده و بزعم یا سمی و طاعت نموده نام جماعت ناشی از کذب و افترا باطل فرستاد این سخن را اجماع دانسته در
مدتی تا روز قیامت در ضلالت انکنده اند را که در ضبط احوال بهترین مهدی از کربلا و سوی و جمله سلسله انبیاء و رسل که بر ایشان وارد شود
عاجز بودند تا روز قیامت در شرق و غرب عالم بر جوان و مال و عرض مسلمانان تسلط دادند همه را نیز محتمل در زر و بال عالم گردیدند ظلم و کفر از ایشان
خود بکار رسیده و در فتنه و فسادی که تا آن روز نباید نتیجه از اجماع و فرق بر آن حاصل شده و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و بموجب آنکه
بیش نوکفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است تا خاطر را ملال بکرد و در بیان اکتفا نمود
باب به وز بدیه و مهالکه و جمیع فرق از فرق شیعه که هیچ فرقه نبرآنند که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه امیرالمومنین علی ابن ابیطالب امام حق است
و اهل سنت معتقدند آن است که بعد از رسول ابوبکر ابن ابی قحافه خلیفه است و بعد از او عمر ابن خطاب و بعد از آن عثمان ابن عفان و خلیفه چهارم علی
و ما به بر حقیقت اعتقاد خود دلایل عقلی و نقلی بسیار است اما عقلی دلایل است که دلالت بر امامت آنحضرت از روی عقل دارد و آن چند دلیل است
دلیل اول آنکه امام واجب است که معصوم باشد چنانکه گذشت و غیر آنحضرت از این سه کس بتفاق جمیع است که هیچکدام معصوم نبودند پس آنحضرت امام باشد
دلیل دوم آنکه امام باید که منصوص علیه باشد یعنی از جانب خدا و رسول نص بر امامت او شده بطریقی که مذکور شد و غیر امیرالمومنین علیه السلام باتفاق نصی از جانب خدا و رسول
در حق ایشان نیست پس باید که او امام باشد و برای دلیل صحت این قول آیات نموده و که هر صاحبان با امیرالمومنین علی ابن ابیطالب بجهت نص را ضمن آیات
معصوم و منصوص آنحضرت است و غیر او و باتفاق معصوم نبودند و نص بخلافت هیچ کدام ایشان از ایشان نیست تا دلیل این باب و اینکه اثبات شود که آنحضرت
بی فاصله است دلیل سیم آنکه امام واجب است که افضل رعیت باشد در مرتبه که رعیت مانع ضرر او باشد و اگر نه او نیز محتاج بامام دیگر خواهد بود
و غیر علی این چنین نبودند آنحضرت بود پس او امام باشد چه باتفاق عقلا امام کسی است که افضل از همه رعیت باشد حتی شیخ اشعری که پیشوای ایشان است
و ابو شکور سلمی هم که از علمای حنفیه است تصریح نموده که امام حق واجب است که از همه افضل باشد و با آنچه گذشت و جمعی از اهل سنت

که علی علیه السلام افضل از همه است بعد از رسول صلی الله علیه وسلم پس سزاوار نیابت او باشد دلیل پنجم آنکه امام باید که در زمانه خود بهترین مردم باشد که بعد از وی خلیفه دیگری باشد

که تا شناخته شود و بعد از چهل سال ترک سجده بت کرده ایمان آورده باشند چون هرگز از زمان آدم تا خاتم انبیا جز علی علیه السلام کسی نبود که بعد از رسول علیه السلام افضل

رسل است و خاتم انبیا چگونه شاید که در حق او با وجود علی علیه السلام که طوایف امم اتفاق دارند در آنکه در طرفة العینی مشرک نبوده دلیل ششم آنکه امام باید عالم به جمیع

دانای احکام شریعت باشد و متصف به زهد و علم و عبادت و شجاعت و ایمان و سایر صفات حسنه و بعد از این به تفصیل مذکور خواهد شد که علی علیه السلام کسی که جامع این صفات

بر وجه اکمل باشد نبود الا آنحضرت امیر علیه السلام پس امام و نایب او تواند بود چنانچه آدم در رشته که ابتدا امامت داشت و از شیث تا ادریس علیه السلام و از او تا نوح

نبی و نوح را پسر او سام و از او از پدر به پسر تا ابراهیم خلیل الله و از او با اسماعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و موسی و هارون در حالتی

و یوشع بن نون بعد از وفات موسی و داود و سلیمان و عیسی علیه السلام شمعون و ذکریا و یحیی پس رسول ما نیز خلیفه از ذریت او باید که باشد

و هر چه در کرده بود به گفته خدا و در صحف خدا کرده بود و خدای تعالی در قرآن خطاب بر رسول محمد صلی الله علیه و آله نموده سنت ما که سنت خدا است تبدیل

نمی یابد و نیز سنت انبیا را تغییر نباشد و از این سنت رسول که شریعت نبوده که گوید منسوخ شده باشد پس باید که علی و نبوت و امامت باشد

و جای دیگر می گوید که در متابعت ابراهیم حنیفا تابع ملت ابراهیم باشید و پیروی مذهب و دین او کنید و ابراهیم را موجب آیه بعضها من بعض

خلیفه باید از ذریت او بود که با آنکه رسول الله را نیز خلیفه از ذریت او باشد چنانکه مشهور است که سلطان سنجر ملکشاه بعد از فوت پدر گفته

شاها فوت که بود اهل سنت خواست حکم علیه السلام چه آن قصه را گفته جهت وی فرستاد که بیت ایشان این است

جز کتاب الله عترت ز احمد مرسل نماند یادگاری کو توان تا روز محشر داشتن از کلام مصطفی جز مرتضی عالم دین رسانید

از پس سلطان ملکشاه چنین نمی دارد روا تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن از پس سلطان دین پس چنین زو داری امام

جز نسل دختر نشیند بر ولیعهد چنین و سنجر داشتن و اگر کسی اعتراض کند و گوید که عباس نیز عم حضرت رسول بود و قرابت داشت پس علی نیز از عم

بود پس چرا این حکم فرموده والذین آمنوا و لم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شیء عباس اگرچه خویش بود در مهاجر نبود و منع ایشان آیت امامت

داد جمله مهاجرین نباشند نیست ایشان را از ولایت نصیب و بهره و دلیل از دلایل نقلیه نیز تواند بود دلیل هفتم آنکه در آن مذاهب که است بگو

این سنتون و منقطع شود همچنین به مدح و ثنا گویا مخلوق نباشد یا در دلالت او شک و شبهه باشد و همچنین در خلافت او خلاف نکرده

یکی و در شأن هیچ کس خلاف است در این است که آیا فاضل است یا بعد فاضل امام است پس در کمالات او نقصان و اجماع است در باب دیگران خلاف

بسیار است پس هر چند متفق علیه کردن او اولی است از آنکه مختلف فیه باشد چنانکه مشهور است که شخصی از عالمی پرسید که چه فرق است میان علی

و ابابکر گفت در این قیاس حال هر دو نمی توان کرد که در علی خلاف است که آیا خدا است یا پرستش است یا بندگی لایق مرتبه امامت و در ابابکر نزاع است

که ایشان ایمان درست نکرده و او رسول داشت یا هنوز بر کفر باقی بود در هر دو صورت معتقد خلاف کرده باشند اکنون تو بگو هر دو تمیز کن دلیل

هشتم آنکه جمیع اهل اسلام بلکه جمیع اهل عالم را اتفاق است در آنکه حضرت امیر را جمیع صفات و کمالات از زهد و ورع و تقوی و علم و سخاوت

و شجاعت و قرابت رسول و عدالت و عصمت بود و هم چنان اتفاق است در زمان جاهلی ابابکر و آنکه در چهل سال که ترک بت پرستی

آورده بود و در عدالت خلاف است جمعی دعوی عدالت و صلاح می کنند و طایفه او را نیز منکر اند و بعضی اگر صلاح و عدالت داشتی با حجت

بر مرتضی تقدم نکردی و فدک را که از زهرا گرفته باز نگرفتی و خالد بن ولید را بر قبیله مالک نگماشتی و بعد از آنکه زنا بر او ثابت شد در اجرا

حد بر او تمامی نکردی و در وقت مرگ قرار با آنکه خلافت حق علی بود نکردی پس قید الکسی که جزم و یقین در عدالت و صلاح شخصی

اولیت از آنکسی که در عدالت و صلاح خلاف باشد و خصم چون اثبات عدالت او نتواند کرد و حال آنکه خود هم تجویز کردن

بر خطا باشد و به نزد او باید نماید که حق تعالی در حق برکت ایمان از نبوغ بازستاند و کفر بوی دهد دلیل نهم آنکه باتفاق خصم خلافت ابوبکر دلیل

نقلی و عقلی به جهت نبود بلکه باختیار رسیده بود و هر گاه ابوبکر خود بر بالای منبر خود را عزل می کرد و گفت اقیلونی که ابی او در آن دستور ندان

کرد چه اگر خلیفه بود دلیل بر عزل او ثابت شد و علی هم نرسید که مانع ایشان او را خلیفه کرده باشند با نه و هم از کلام او ثابت خلافت علی

نشد که گفت و علی فیکم بعضی ... مسعود این هر دو صاحب ... اختیار کند دلیل دهم مذهب خصم رسول خدا او وصیت نکرده

رحلت فرمود و ابوبکر وصیت بعمر کرد و عمر شوری انداخت و عثمان کشته شد در هیچ نکرد پس اگر ابوبکر حق کرد و حق بعد عمر و عثمان

بر باطل بودند و اگر پس هر دو حق بودند پس ابوبکر بر باطل بود دست را باید باشان فتنه اگر دو فتنه هر یک خود فتنه بدیگری

و باطل هر سه خلافت ظاهر شد پس معلوم شد که هر سه بر باطل بودند و علی علیه السلام بر حق دلیل یازدهم آنکه امام است محتاج با امام معصوم باشد

وجود ایشان موجب صلاح عالم باشد و سبب فتنه و فساد نباشد و حق تعالی را قدرت بر نصب امام معصوم نیز و مناسب حکمت آنکه در

شأن او و حق سبحانه که امام چنین نصب کند البته بر حق تعالی واجب خواهد بود و قادر بودن الله تعالی و احتیاج خلق و عدم فساد خود ظاهر است

و دانا وجوب بر حق جل و علا بجهت آنکه نزد ثبوت قدرت و احتیاج خلق و نفی فساد و عدم فعل واجب است چون اجماع و اتفاقات

که غیر معصوم مقصود نمی شد نصب او ...ا و دلیل دوازدهم آنکه چون خلافت ... مهاجر را با انصار در باب خلافت مهاجر

حجت آوردند بر انصار بر آنکه رسول صلعم از اولاد قریش بود باید که امام هم از قریش باشد و انصار را آن قرابت نبود و لیکن قرابت

که ابابکر را بود عم عاص و خالد و لید دیگر قریش را بود و همچنین بجهت حجت بعد از قرابت و استحقاق عصمت و ارتفاع نقص لایق

این کار نبودند و اقدام بر این امر نتوانستند و وارث حقیقی و خویش تحقیق علی مرتضی و حسنین علیهم السلام بودند و رسول خدا فرموده بود که خدا

که از ذریت ابراهیم اسمعیل را و از ذریت اسمعیل قریش را و از ذریت قریش بنی هاشم را پس شاید که برگزیدهٔ خدا شود خود در غیبت بیاید و بر دو
خود مقدم و رای و اختیار کرده خالد ابن ولید و عمرو عاص منافق و ابوسفیان ملعون را ترجیح نهند بر اختیار حق تعالی و چون این ثابت شد
امامت و خلافت علی ثابت شد   اگرچه این رساله گنجایش نمی آید ولیکن چند آیت از قرآن و چند حدیث که مخالف و موافق نقل نموده اند کسی
انکار آن نمی رسد و کمال شهرت دارد نقل کرده میشود و آن دلایل در آیه اول انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی حاکم شما و اولی بتصرف در امور شما نیست مگر خدا و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند و نماز بپای می آورند
و در اثنای نماز و حالت رکوع زکوة را بمستحق میدهند باتفاق جمیع مفسرین ملت احمدی این آیه در شأن هدایت درشان امیرالمؤمنین
علی نازل شده که در اثنای رکوع انگشتری خود را بسائل داد چنانکه کشاف حنفی و علامه ابن [illegible] فی دلائل النبوة حافظ و ثعلبی و غیرهم
از مفسران در جمع بین الصحاح و مسند حنبل و مناقب ابن المغازلی و صحیحین از کتب ارباب حدیث نقل نموده اند و مسطور است
که روزی رسول خدا در مسجد بنماز ظهر مشغول بودند که شخصی بهیأت درویشان و فقیران و صورت مسکینان گرد صفهای نماز بر آمده سوال
میکرد و میگفت چون هیچکس مرهمی احسان بر جراحتش نه نهاد درویش روی در جانب کریم بی‌نیاز کرده گفت الهی تو گواهی که از مسجد
رسول تو محروم میروم چون دلها موقوف را بر عبودیت حضرت امیر بود و عبارت درویش در دل ایشان بگوش آنحضرت رسید انگشت مبارک
بطرف او حرکت داد درویش را معلوم شد که غرض چیست انگشتر را از انگشت مبارک بر آورده حضرت را در رکوع که انگشتر بر دوش
شکری ادا نمود که حضرت رسالت از تصدق امیر واقف گشته چون از جواب سلام فارغ شد دست دعا بجناب اله بر داشته مناجات کرد
که ترجمه اش این است که الهی چنانچه موسی التماس کرد که برادرش هارون خلیفه و وصی او کردانی که دینش باو قوت یابد و تو دعای او را
اجابت نموده برادرش را بخلافت او نصب کردی و دین موسی ببرکت او محفوظ کردانیدی من نیز پیغمبر توام و استدعا مینمایم
که علی را که برادر من است خلیفه و جانشین من کردانی [illegible] و ارشاد خلق [illegible] وزیر و صاحب اختیار من باشد راوی گوید
که هنوز مناجات رسول تمام نشده بود که جبرئیل امین نزول فرموده باین آیه بشارت داد اگر کسی پرده عناد و انکار از پیش بردارد میداند
که مضمون آن است که حاکم شما و اولی بتصرف در کار شما کسی نیست غیر خدا که آفریننده عالم و صلاح و فساد شما است
و رسول او که پیغمبر و بیان حلال و حرام شما است و کسانی که ایمان آورده اند و صفت ایشان این است که نماز کنند و در رکوع صدقه بدادن
دهند و شکی نیست که [illegible] در آیه شریفه [illegible] خود در شأن [illegible] ولایت فرموده او ولایتیکه خدا و رسول
[illegible] فرموده و در اینجا [illegible] ثابت کند که چنانچه حق تعالی صاحب اختیار دین و دنیا است و چنانچه رسول او [illegible]

و اولی بتصرف است آنحضرت نیز بهمان صفت موصوف باشد که امر و نهی و وجوب اطاعت تحقیق از فرموده او از خدا و رسول است و [illegible] تعظیم
آنحضرت فرموده یکباب او بصیغه جمع تعبیر نموده و با وجود وحدت خدا و رسول چنانکه در زبان عجم چون شخصی واحد خطاب نمایند گویند
شما بجای تو و ایشان بجای او [illegible] در وجه اینکه در شأن آنحضرت صیغه جمع واقع شده میگویند که سبب آوردن صیغه جمع آن است
که مردمان رغبت نمایند در کرده آنحضرت صدور یافته در تصدق نقود و [illegible] جایز ندارند تا ثمره ثواب و تفضیل که آنحضرت کرامت شد بایشان نیز عاید گردد
و بعضی از علمای کفته اند که وجه صیغه جمع آن است که از برای حضرت ائمه معصومین از حرم این [illegible] تا صاحب الامر تمامی در وقت نماز در رکوع
این صورت روی نموده و سائلی سوال کرده و ایشان تصدق داده اند پس صیغه جمع [illegible] حضرت ائمه معصومین [illegible] و تحقیق آن است که یکی
الآیه از راه احترام شأن ولایت است در سوره توبه مثل این واقع شده جائیکه فرموده الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم
درجة عند الله و بعض از اهل سنت تصریح نموده اند که انما مراد امیرالمؤمنین علی است و با آنکه [illegible] آنحضرت است با وجود اینکه در بیکری
فرموده اند کسانی که ایمان آورده اند و هجرت نموده اند در راه خدا جهاد کرده اند بمالهای خود و نفسهای خود در درجه و مرتبه ایشان نزد حق تعالی
بلندتر و بزرگتر است پس معلوم شد که سنت الهی [illegible] آنحضرت چنین جاری شد که چون [illegible] اوصاف [illegible] ذکر او در [illegible]
و تعظیم بصیغه جمع ادا فرموده و علامه [illegible] نیز با وجود تعصبی که از نقل نزول آیه و حکایت تصدق افاده نموده که [illegible]
[illegible] بطلان نفی [illegible] اهل خلاف درین باب نموده اند چنانچه [illegible] در تفسیر [illegible] و [illegible]
در [illegible] اهل سنت [illegible] شهرت دارد و در کتب [illegible] ذکر نموده که انگشتر [illegible] که بدست حتی از [illegible]
بود که نقره [illegible] در خدمت آنحضرت داشته بودند از راه تحفه و هدیه بخدمت سید [illegible] آورده بود
رسول [illegible] اولی عنایت نموده حین [illegible] عطای خاتم [illegible] کردن وقت نماز [illegible]
اصحاب [illegible] یک [illegible] نماز [illegible] جبرئیل امین [illegible] از
[illegible] چون از [illegible] ولایت [illegible] جبرئیل [illegible] انگشتر [illegible] بود چون
فراغ حاصل شد [illegible] نازل شد پس با وجود این [illegible] اهل عناد نیست [illegible] در آن [illegible] کرده
مشهور است بیت با کرمای قدر [illegible] چون [illegible] و سامری [illegible] که اهل عناد در این مقام
یکی آن است که [illegible] ثابت است که ولی را معنی دیگر باشد [illegible] اولی بتصرف و [illegible] ناصر و محب و دوست و دیگر [illegible]
[illegible] که در [illegible] معنی محب [illegible] و دیگر آنکه [illegible] اولی بتصرف [illegible] با آیه که [illegible] ندارد [illegible] و در [illegible]

لایق بمعنی حری است و باید که کلام علما هم موافق هم باشد زیرا که مسکوت است که علی ع در حالت نماز در غایت خضوع و خشوع می بود و بنحوی مستغرق عبادت

الهی میشد که پیکانی که در وقت جنگ در بدنش جا کرده بود بر می آوردند و خبردار نمیشد پس چگونه از صدای سائل و چیزی بمردم دادن و انگشتر را بر

داشت [illegible] حمل کرده است و حمل کردن نماز را بر [illegible] دیگر آنکه در جائیکه نزاع و تردد باشد کلمه انما آورند ما [illegible] و رفع تردد و نزاع بشود در

وقت که این آیه نازل شد نزاعی در [illegible] نبود و تردیدی در آن امر نداشتند که انما باید آورد و تردد و نزاع بشود و دیگر آنکه مراد از آیه آن

که علی بالفعل صاحب [illegible] در امور مردم و امامت اولی از پیغمبر ثابت شده و تا بعد [illegible] با عام احتیاج نیست و دیگر آنکه الذین

صیغه جمع است و اوی یکی است پس از صیغه جمع یکی را چون اراده میکنند و دیگر آنکه از تغییر کردن [illegible] آیه را بانکه در شان علی نازل شده است لازم

که مخصوص او باشد و به دیگری نرسد و از این آیت نفی امامت دیگران بر نمی آید و دیگر آنکه شاید در هم وقت کلام در سر خود [illegible]

که نماز میکنند و زکوة میدهند و نماز شان در رکوع ولد و نمازشان شغل نماز [illegible] تریت که رکوع ندارد و نه آنکه تصدق میکنند در حالت رکوع و دیگر آنکه

بمعنی خضوع و خشوع هم آمده است باید که معنی کلام این باشد تا آنکه نمازشان با خضوع و خشوع است اول [illegible] نماز که در نمازشان

خشوع و خضوع نیست و جواب آن کلمات اگرچه بنزد فهم درست و عقل صحیح در کار نیست بجهت دفع شبهه [illegible] جواب اول آنکه چون

مسلمانان همه قبیله دوست یکدیگر بودند باید که ناچار [illegible] باشند و حصر کردن و ما را بانکه در مهمان و ولی آن است که در نماز تصدق کننده

و اولا لازم آید که از جمله شرط ولی بودن باشد تصدق کننده در حالت رکوع و شخصهای دیگر که از برای [illegible] و لی تصرف بر میگردد و اگر حرف

علا [illegible] از کلام اهل لغت هر یک را باشند ان ذکر میکردیم جواب دوم آنکه موافق نبودن آیت با ما قبل و ما بعد که مانع از آن باشد گفتیم که

ولی را بر معنی ناصر و قبل حمل نمیتوان کرد و این مانع است دیگر آنکه آیه یکبار نازل نشد تا آنکه ولی در همه جا باید که یک معنی باشد [illegible]

باین روش جمع کرده [illegible] اگر اعتراضی وارد است بر خلیفه ثالث عثمان است که چرا آیات را [illegible] ترتیب [illegible] رعایت [illegible] آیات

خیلی بسیار بود که بنابر آن اعتراض [illegible] جواب سیم آنکه چون اکرام آنحضرت در حالت عبادت منسوب است که گفته [illegible]

از التفات آنحضرت بصدای سائل لازم نمی آید که مستغرق [illegible] باشد و این التفات هم عین التفات است [illegible] از سر [illegible] دور نیست

سستی کار کنند و محمول بر [illegible] از مدهوشی [illegible] معنوی [illegible] و میر نور الله شوشتری رحمه الله در احقاق الحق میگوید که نهایت

امر در این باب آن است که آنحضرت [illegible] مرتبه در [illegible] که او را حاصل میشود از وحدت در کثرت و خلوت در انجمن [illegible] که اهل الله

از برای صوفیان [illegible] این حال و مرتبه قرار میدادند و از ایشان مشهور است که میگویند سلوت در انجمن میداریم و [illegible] امیر المؤمنین در این امر

مضایقه [illegible] که بگویند که [illegible] از تصوف [illegible] خود را [illegible] منسوب

این مرتبه نبود و این جوابا است که بنور از غضب حق نشاء [illegible] کنند و وجوب [illegible] ندارد و نا انجا کلام مرحوم است جواب چهارم آنکه

ما تصدق را بان روش [illegible] و حدیث بیان کردیم که حضرت انگشت مبارک را حرکت داد و در و [illegible] انگشتر را از

انگشت حضرت بیرون کرد و این قدر حرکت را در عرف و عادت فعل کثیر نمیگویند جواب پنجم آنکه ما حنفیه این [illegible] [illegible]

که در حالت حیات پیغمبر که هنوز بای خلافت در میانه نبود و خلافتی از خلفای ثلثه نفعیل [illegible] که از برای حضرت [illegible] آورد بر تقدیر

آنکه البته باید که در مقام [illegible] و تردد باشد چرا [illegible] بود که چون خدا میداند که تردد خواهند نمود و در امر امامت [illegible] آن تردد فرموده گفته باشد

بعد از این در امر امامت تردد مکنید که این حق کسی است که در نماز تصدق کرده باشد و از روی [illegible] مردم [illegible] و [illegible] امر الله و

بر بینا کان تمام شده و مثل این در قرآن و حدیث بسیار است جواب ششم آنکه حضرت امیر المؤمنین ع اگرچه در خلافت و امامت بعد از

پیغمبر بود اما در حالت حیات آنحضرت نیز او را تصرف و ولایت در امور مسلمانان بود با وجه پیغمبر حاجت با [illegible] لا جواب آنکه حضرت [illegible]

ولفظ جمع در [illegible] و جمع شما بانکه بر سائر [illegible] نموده با که [illegible] در شفقت بر دوستان و [illegible] مسکینان [illegible]

در نماز که محل خضوع و خشوع و توجه کلی [illegible] انگشتر [illegible] که [illegible] از [illegible] های [illegible] از سائل دریغ ندارد و تعبیر در [illegible]

نداند و بینا کان بدانند که لایق [illegible] استحقاق [illegible] و هر که عبادت او بر این نوع باشد در رکوع تصدق [illegible] تواند کرد [illegible]

و خلافت است [illegible] عطف شده حالیه رکوع بمعنی خضوع باشد نه معنی حقیقی [illegible] جوب ندارد

چه بیان کرده شد که جمع مفسرین متفق اند در آنکه در حالت رکوع تصدق نمودند و آیت نازل شد پس الرکوع را بمعنی دیگر حمل نمودن [illegible]

و [illegible] که [illegible] نمیشود و الا از [illegible] بحث [illegible] و یکی دیگر از آیات قرآنی آیه شریفه مباهله است و تقریر این [illegible] بر سبیل اجمال [illegible]

که سرداران نصاری با حضرت رسول ص در باب عیسی ع منازعه نمودند که چون آنحضرت [illegible] مستغنی [illegible] حق تعالی [illegible] عیسی ع

خدا [illegible] [illegible] آیت نازل شد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب [illegible] خلقت و [illegible] عیسی [illegible] خلقت آدم [illegible]

خلق تواند شد عیسی ع که مادر دارد اگرچه پدر نداشت [illegible] ندارد [illegible] طریق خلقت عیسی ع را [illegible] [illegible]

ترک آن عقیده نمی کردند حق تعالی این آیه فرستاد که [illegible] فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل

فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی اگر ذکر حجت کنند و قبول ننمایند بگو بیائید و با ما اتفاق کنند در آنکه بطلبیم فرزندان ما و شما و زنان ما و شما

و نفس ما و شما را پس [illegible] پس بکر [illegible] لعنت و دوری از رحمت الهی را بر کسی از ما و شما که دروغ گوید و گفته باشد و حضرت رسالت ص [illegible]

آیت خبر داده پس امر مباهله بر [illegible] قرار [illegible] بنابراین روز دیگر [illegible] [illegible] از جناب الهی طلب نمودن فرزندان و زنان [illegible]

نفس رسول بوده باشد مأمور گشته از این جهت با مرتضی علی و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم و سلامه اجمعین از خانه بیرون آمد و بجانب

که جهت کشف و دفع بیضاوی و دیگر مفسران نقل نموده‌اند که امام حسین را در بغل گرفته و دست امام حسن را در دست داشت فاطمه زهرا

در پس سر و امیرالمؤمنین علی در پای حضرت و آن زاده عبای سیاه و سفیدی که در دوش مبارک ایشان داشت در آورده فرمود که من دعا کنم

و شما آمین بگوئید پس اسقف که سرکرده ایشان بود او بر ایشان نظر نمود گفت و الله که این روشن‌ها که با ما مباهله نمایند اقدام است

نصرانیان روی چند می‌بینم که اگر از حق تعالی درخواهند که کوه را از جای خود بردارد البته بر می‌دارد از زنهار از نصاری مباهله مکنید که هلاک می‌شوید

در قوم نجران اثری باقی نمی‌ماند حتی مرغان بر شاخهای درختان شما زنهار که بشتابید و صلح کنید و نصاری از مباهله پشیمان شده مراجعت

کردند و بصلح قرار دادند بطریقی که در محل خود مسطور است و این نیز دلیل علی حده است که علی در ضمن آن احادیث آورده‌اند و از این

آیت و شأن هدایت بر در و سر و استدلال بر امامت و استحقاق خلافت آنحضرت نموده‌اند یکی آنکه حق تعالی پیغمبر خود را امر نموده که در مباهله فرزندان و زنان

و نفس خود را طلب نماید و معلوم است که مراد حق تعالی از نفس محمد نفس پیغمبر نیست چه جواز بود دعوت نمودن نفس خود را و مانند نگوئیم نفس خود را بنفی

خوانده امر است از غیر خوانده است پس مراد دیگری است که مساوی پیغمبر باشد در جمیع صفات جز از نبوت مثل او تواند بود و حضرت رسالت صلعم

زنان بر فاطمه و فرزندان بر حسنین و از کسیکه نفس پیغمبر تواند بود بر مرتضی علی حمل نموده چنین حضرت سید الانبیا باجماع است افضل

نوع بشر بود کسیکه بمنزله نفس نفیس او باشد هم افضل خواهد بود پس بمقتضای مساوی لافضل افضل امیرالمؤمنین علی در جمیع صفات افضل

خواهد بود جمیع حالات کمالات علم و حلم و احکام شریعت و قوانین ملت و آنچه خاتم پیغمبران را بود از دیگران ممتاز شد سوای نبوت تمامی

میانه رسول الله و امیرالمؤمنین مشترک بوده و دوئی و جدائی متصور نیست و هیچ عاقل تأمل ندارد که با وجود کمال علم و ورع افضل من جمیع الوجوه

دیگری را حق و سزاوار جانشینی رسول نیست و این از حکم عقل و نقل با آنحضرت مخصوص است جواب دیگر آنکه بر اهل عقل مخفی نیست که غرض

از مباهله اظهار اجابت دعا و غلبه بر اعداء اظهار حقیقت و نجات قرب الهی است این مرتبه را از جمعی که عزیزتر و مقدم در درگاه الهی باشند طلب نمایند

تمام نمام ایشان با پیغمبر خدا شریک باشند تا جان است لهذا رسول اکرم صلعم این جماعت را بعنایات خاص خصوص ساخته یا در قرب و منزلت و بلندی مرتبه ایشان

نزد الهی تعالی بدعا و تعیین و شریک بودن در مباهات و آمین شراکت هیچکس غیر از ایشان حرمت نداده و مصلحت ندیده متوجه مباهله گردید

از این جا معلوم شد که اصحاب مباهله نزدیک‌ترین نزدیکان و دوست‌ترین دوستان خدا و رسول‌اند دیگر بر ایشان تقدمی و امری بگیر سزاوار نیست

و هیچ عاقل بدون عداوت و تعصب در این تأمل ندارد و صاحب کشاف با آنکه حنفی مذهب است دعوی قرب در دین دارد بعد از ذکر این آیت گفته و فیه دلیل لا شیء

اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء دلیل و حجتی قائم و روشن‌تر از این بر فضیلت ندیده‌ام آل عبا نیست و با وجود این هر که در امر خلافت ایشان انکار نماید

[illegible]

و عناد تعصب کند انکار حق و نقل نموده البته از دشمنان دین و مخالفان ملت سید المرسلین است و نیز ثابت است امیرالمؤمنین علی از این جهت نفس نبی گرداند این تعب

و اختلاف ایشان اهل ادراک کرده و زنگ شک و شبهه برآئینه عقلیان کسی نمی‌نشیند حقیقت ایشان بود و در تعریف خود مغالطه از لوثی مخالف نموده و بیان

بد نقش کرده مغالطه هر گاه پیغمبر افضل از انبیا البته افضل‌تر از غیر انبیا خواهد بود و امیرالمؤمنین هم غیر از انبیاست پس پیغمبر افضل از او خواهد بود

هر گاه پیغمبر از او افضل شد مساوی نخواهد بود و هر گاه مساوی نباشد و پیغمبر بر طرف شد افضل بودن او از انبیا هم بر طرف شد و حتی افضلیت

از انبیا که مساوی پیغمبر باشد و مساوی نبی که نباشد افضل از انبیا نخواهد بود و این مغالطه است و جوابش ظاهر که چرا مساوی بودن آنحضرت بار حالیه

با امر الهی در جمیع ظهور باشد پس افضلیت پیغمبر از هر که نبی باشد راست است و مسلم اما آنکه غیر از علی باشد آنحضرت را حق تعالی استثنا کرده و جدا ساخته

پس باصطلاح منطقیان کبری مقدمه ثانیه خصم که علی در زمره غیر نبی داخل است ممنوع و ظاهر البطلان است و نقض دیگر از این نقل استنکار

کرده‌اند و گفته چگونه ممکن باشد مساوی بودن علی با پیغمبر و حال آنکه او پیغمبر مرسل است و خاتم انبیا و افضل انبیا و اولوالعزم است در جمیع کمالات از آن

صفات بود و آنکه این استبعاد کرده نمی‌دانند که این مساوات کنایه است از نهایت اختصاص و قرب و محبت هر گاه میان دو کس محبت بمرتبه کمال رسید

بیگانگی میان ایشان مرتفع شده و یکی شود و اتحاد صوری پیدا شده اگر چه یک صورت و یک وجود در میانه باشد و نهایت آنکه از این اتحاد لازم آید مساوی بودن در رتبه قرب

نه در نبوت که شئون از آن دور و بعید است و آنان استبعاد می‌کنند و ظاهر است که اگر مرتضی علی نزدیکی و قرب در این مرتبه نمی‌بود حق تعالی او را نفس رسول نمی‌خواند و با

جعفر و عقیل و عباس و غیر هم همه در خویشی و قرابت مساوی بودند او را اولی نمی‌داند حاصل کلام آنکه چون رسول الله علی را خاصه شناسا بود و کمال

الهی و بحکم آنکه محبت و قرب و رتبه افزون است حال ترس و خوف داشت در امر مباهله که نمونه از عذاب است و در یک از طرفین از حق تعالی هلاک

شدن دیگر را بخواهند و از برای طرف حاضری از رحمت الهی طلبند یاری و مددکاری از جمعی بخواهد که یقین در قرب و منزلت ایشان نزد حق تعالی

باشند چرا که در این قسم امور یاری و امیدواری باشد که این کار ربوبیت او را نیز رد او را بعد بخواند و یاری طلبد امری از امور دین از اهل

بیت و پیغمبران تا منزه و مبراست و دلیل بر این مطلب آنکه شهرستانی جمیع خطابات این مباهله را با شما و این بحثی که از مستوفیات در کتاب نقل کرده

نقل کرده و آنچه مؤید دلالت این آیت است بر افضلیت علی گفته که مرتضی علی حجت آورد روزی که عمر بن الخطاب شوری قرار داده بود بر ایشان

شمار آنکه قسم می‌دهم کدام از شما کسی است که نزد دیگر شد برگشته خدا از من و پیغمبر در روز مباهله پسران او را پسران خود و زنان او را زنان خود

و نفس او را نفس خود گفته باشد همه گفتند اللهم لا یعنی بار خدایا هیچکدام از ما نیست که چنین باشد و با وجود این تصدیق نمودن و قسم خوردن با عثمان را خلیفه کردند

و بر و سمای روز قیامت راضی شدند تا اگر چه بعد تقدیم یکدیگر نزد رتبه مرتضی علی نمی‌نشیند بلکه دیگری می‌خرند چنانکه حضور مانند و آنکه که گفته و بیان نیز معلوم شد

از رتبه صوری خلافت مقصود جز عوض ظاهر سید آنچه بجز صفری و وسعه که فرمایش از اعلی پیداست که رتبه کدام آیه و دیگر آیه نیز

بجهاری و نقع

تطهیر است که چون به دلیل عقلی ثابت شده بلکه ثابت را بیان شد که امام زمان باید که بصفت عصمت و طهارت متصف باشد از گناهان صغیره
و کبیره عمدا و سهوا بری باشد و از آلوده گناهان ظاهری و باطنی و هر چه موجب نقص و عیب تواند بود منزه تا مستحق مرتبه خلافت رسول مستوجب رتبه
الهی گردد در حق ایشان دلالت تصریح بعصمت و طهارت اهلبیت نموده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا که باجماع مفسران شیعه
و سنی نازل شده است در شان امیرالمؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین ع و محدثان اهل سنت در کتاب احادیث خود نقل کرده اند و از ابو الحمرا که او گفت
نه ماه در مدینه در خدمت رسول ص بودم که هیچ صبحی نبود که آنحضرت از خانه برآید مگر اینکه بر در خانه علی ع بعادت مبارک گذارد که السلام علیکم و رحمة الله
بعد از آن رسول خدا بگوید الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا آنگاه بمسجد رفته بنماز مشغول شده و حق در این آیت
ذهاب رجس از ایشان نموده یعنی آنچه موجب حرکتی و حسنتی تواند بود و از ارتکاب سیئات و منهیات صوری و آنچه باعث دوری از درگاه حق
و کینه و نفاق و دوستی دنیا و حب جاه و لذات و خود پرستی از نجاسات باطنی تمامی را از ایشان دور گردانیده و در آن مبالغه تمام فرموده چنانکه
از مجموع و یطهرکم تطهیرا ظاهر است و غرض حق سبحانه و تعالی از این آیه اظهار عصمت استحقاق امامت و انحصار این قضیه است در اهلبیت رسالت چنانکه
لفظ انما افاده آن میکند و بیان نزول این آیه باجماع مفسران من حیث المعنی اگر چه در لفظ اختلاف باشد آن است که روزی رسول ص در خانه ام سلمه
[illegible] ابو الحسن و حسین ع در آن خانه در آمدند به نزدیک رسول بنشستند و بعد از ایشان فاطمه ع در آمد و از عقب ایشان امیرالمؤمنین علی ع آمد و نشست و رسول ص بعد از
[illegible] آن جمع دید خرم شد حسن و حسین را بر زانوی راست آنحضرت فاطمه و علی را بر زانوی ایشان متصل ساخت عبای خیبری که از اینجا گرفته بود ایشان را با ایشان پوشانید
کنار عبا را در زیر پای مبارک گذاشته دست به دعا برداشت گفت اللهم ان لکل نبی اهلبیت و هؤلاء اهلی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
یعنی بار خدایا هر پیغمبر را اهلی بوده و اینها اهلبیت منند پس دور گردان از ایشان رجس و نجاست ظاهری و باطنی را و پاک گردان که از تو سزد در حال جبرئیل
[illegible] آمد و این آیه را آورد و ام سلمه گوید من در گوشه خانه بنماز مشغول بودم چون این را شنیدم گفتم یا رسول الله الست من اهلک آیا نیستم از اهلبیت تو
رسول خدا ص فرمود که انک علی خیر و ما اهلی هؤلاء یعنی ای ام سلمه عاقبت تو بخیر است و اما اهلبیت اینانند و غیر از ایشان نیستند در مسند احمد حنبل گفته
[illegible] و در جمع بین الصحاح الستة و در صحیح ابی داود و صحیح مسلم این حدیث را بطریقین روایت نقل کرده اند و این نیز دلیل واضح است بر آنکه آنحضرت ع نفی
از معانی گفته اند که چون اعتبار آیت در بیان خطاب بازواج رسول است باید که در شان ازواج نازل شده باشد و از اینکه عدول از خطاب تانیث شده در بیت [illegible]
نازل در شان همه اهلبیت نبی است از مردان و زنان یس حسنین و فاطمه و علی ع را شامل باشد و جواب این شبهه آن است که این دو سخن که این گفتگو از نسبت
باشد [illegible] اعتماد و اعتباری در نزد علماء ندارند و ابن حجر که از اکابر علمای اهل سنت است در کتاب صواعق گفته که اکثر مفسران اهل سنت بر آنند
که این آیت در شان علی و فاطمه و حسن و حسین است و از جهت آنکه ضمیر عنکم و یطهرکم مذکر است و ثانیا آنکه روایت مناسبت با او است مطابق [illegible]

جواب این

که نبی باشد و اینجا تذکیر ضمیر عنکم و یطهرکم و اینکه روایت کرده اند که چون آیت نازل شد حضرت فرمود که اللهم هؤلاء اهلی فاذهب
عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و غیر آن از ام سلمه و جواب آنحضرت او را که انک علی خیر و چندان قرینه دیگر دارد که قطعیت یقین مینماید
رعایت نظم از اینجا بر همه عرض شد و ذی بال آن خطاب نیست که آیت شریفه خطاب عنه است و یک چیز را دید و از چندین جز
غافل شده و سید المحدثین میر عطاء الله حسینی در کتاب تحفة الاحباء پنج حدیث نقل کرده و از جمله دو حدیث را از ام سلمه نقل
فرموده و گفته صاحب حدیث حکم بصحت آن نموده اند و در هر یک از آن دو حدیث از ام سلمه نقل کرده که گفت که رسول خدا
امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین ع را در عبای خود داخل کرد و من گفتم السلام اهل بیتک آنحضرت فرمود انک علی خیر و سید مذکور بعد از آن
نقل احادیث کرده فرموده که پس به تحقیق رسید از این حدیثها که آیت نازل نشده مگر در شان پنج تن ع و از این جهت است [illegible]
گفته اند و خود اینکه دعای [illegible] که گفته [illegible] و بالخمس اصحاب العبا [illegible]
[illegible] المقتدی بمرتضی علی ع و این شعر را از کمال ظهور محتاج ترجمه نیست و بعضی دیگر حدیثی از ام سلمه نقل کرده اند و گفته اند
که آن احادیث معارضه میکند که گویند ام سلمه گفت یا رسول الله الست من اهل البیت و حضرت در جواب فرمود که بلی انشاء الله تعالی
حضرت در جواب آیا نیستم من از اهلبیت گفته باشد البته او را در اهلبیت داخل کرده خواهد بود جواب آنکه این حدیث صحیح نیست و بعد از
حجت ام سلمه در این روایت در معرض تهمت جر نفع و اثبات شرف بزرگیست از برای خود و قول او تنها مسموع نیست و بعد از
تسلیم آنکه حضرت رسول ص در جواب او انشاء الله فرموده باشد پس داخل بودن او را معلق بمشیت [illegible] اگر خدا خواهد او از اهلبیت
خواهد بود [illegible] جزم [illegible] در اهلبیت بودن او بهم نمیرسد با آنکه گویم بیان نداریم [illegible] اگر بیابد که از زنان آنحضرت
[illegible] و با آنکه در عرف عادت اهلبیت خویش و قرابت [illegible] ازواج [illegible] در جای اهلبیت [illegible]
کسی [illegible] قصد نکرده و سید نور الله نور الله مرقده در احقاق الحق گفته که این [illegible] الا آنکه از اهلبیت را در آیت [illegible]
[illegible] حمل کرده اند که از چوب [illegible] حضرت و اهلبیت و ازواج در آن [illegible] اهلبیت [illegible]
[illegible] قصد کرده [illegible] ظاهر است که مراد اهلبیت بر طبق قول ایشان اهل البیت اهل قرآن و اهلبیت نبوت
باشد شک نیست که این [illegible] بر کمال اهلبیت و استعداد تا از جانب خدا و رسول [illegible] واقع شود [illegible] از خدا و رسول [illegible]
[illegible] ام سلمه [illegible] سؤال کند آیا اهلبیت داخل بودن [illegible] آیت [illegible] مذکور شد اینجا نیز میتوان گفت که نازل شده
این آیت با آیت [illegible] ممنوع است [illegible] ترتیب [illegible]

بداوت اهل‌بیت ظاهر است که در ترتیب مصحف اختلاف بسیار واقع شد تا آنکه بر مصحف قرآن قرار گرفت و اختلاف در قرآن نبود چه قرآن متواتر است
در تواترش شکی نیست بلکه اختلاف در ترتیب بود رسیده و حاصل استدلال آن است که هرگاه اراده الهی تعلق گرفته باشد از اهل‌بیت و خداوند اراده ذهاب رجس از ایشان
دانسته است که دروغ و کذب از جمله رجس است و در این خلاف نیست که آنحضرت ادعای امامت و خلافت نمود پس واجب است که در آن دعوی صادق باشد
و امامت حق او باشد و اراده رفع شبهه فخر رازی در این شبهه نموده یکی آنکه لازم نیست که چون اراده الهی متعلق بچیزی گردد البته آن بفعل آید یا برای [illegible]
که حق تعالی [illegible] اراده ذهاب رجس نموده یا نه جواب آنکه قدرت بیان اراده الهی بفعل دیگری باید یا بفعل خود در صورت اول
ممکن است که بفعل نیاید جواب آنکه در صورت اول ممکن است که بفعل نیاید چرا که در بنی اراده بندگان هم در این مسئله قبل دخل دارد و در صورت دوم ممکن نیست چنین
اراده که حاصل شده چون فعل تعلق گیرد البته آن امر باید که بفعل آید زیرا که تخلف اراده الهی در این صورت بعینه تخلف معلول
از علت تامه محال است پس چون همت فعل است که آنرا تمام در شخص اراده خود وجود داده بنا و اراده الهی در وجود و عدم آن مدخلیت و باید که
به تاخیر و تامل تحقق گردد دیگر آنکه چون اراده ذهاب رجس از حق تعالی شد باید البته بفعل آمده باشد و الا لازم آید تخلف و این محال است شبهه دویم
آنکه ذهاب رجس در حق عدالت هم متصور است و عصمت را لازم ندارد جواب آنکه الف لام در کلمه الرجس یا برای جنس است یا استغراق
بهر تقدیر افاده عصمت میکند زیرا که حقیقت رجس و ماهیت آن بتمامی افراد در ماده اهل‌بیت منتفی شد این معنی مستلزم ثبوت عصمت است
و معنی عصمت همین است که هیچ فردی از افراد و قسمی از رجس نه در حق ایشان صادق نباشد شبهه سیم آنکه ظاهر است که در این آیت
معنی نیست آنکه حق تعالی اراده کرده است ذهاب رجس را مگر از ایشان و این ظاهر درست نیست چه لازم می‌آید که اراده ذهاب رجس از دیگران
نکرده باشد جواب آنکه اراده حق تعالی متعلق است از ذهاب رجس از ایشان نه نفی اراده از دیگران است اراده ذهاب رجس از ایشان نمود
نه تحقیق اگر اراده حقیقی بودی شبهه صوری بیدا است و مولوی روم نظر باین قسم شبهات کرده گفته است [illegible]
لذ برای کدمان [illegible] چون منجر زران منافقت آن چیزی که قابل نقل باشد بنظر نرسیده همین اکتفا نمود آیت دیگر آیت مودت است
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی است که احمد حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیرش و در صحیحین و غیرها ذکر نموده‌اند که ابن عباس رضی الله عنهما
گفت که چون این آیت نازل شد اصحاب پرسیدند که یا رسول الله آن قرابت تو کیستند که مودت ایشان بر ما واجب شده فرمود که علی و فاطمه و [illegible]
دوست داشتن و محبت ایشان را حق تعالی واجب ساخت و طاعت و فرمان برداری ایشان واجب خواهد بود و منع آیت با اهل‌بیت و آله صلی الله علیه و آله و سلم
بلکه با هر که مراد در رسالت تحمل مشقتها و محنتها و عداوت قریش و ترک وطن و ارتکاب جنگها و جرحها شدن و از جهات حرب و دیگر
آن آزارها کشیدن و تهمت سحر و کهانت بودن زرشتی هیچ اسید اجری و عوضی نیست متوقع نفعی از ایشان نیستم مگر یک چیز که همان در برابر

امری که گویا تواند بود در [illegible] که علت تامه نبوت و رسالت همانست و آن محبت و مودت اهل‌بیت و چون این مرتبه دانستی
طلب رضای ایشان و فرمان برداری امر و نهی و وجوب داشتن قول و فعل ایشان و مقدم داشتن متابعت ایشان بر متابعت غیر است
و واجب بودن دوری کردن از مخالفت مخالفان ایشان است و در این آیت نیز با طاعت و فرمان برداری ایشان نموده‌اند
از آن محبت ثابت شد چنانچه از طاعت غیر به نفس عداوت و ظاهر است که میان دو دشمن که محبت بدرجه کمال رسد و فرزندی باشد
در طاعت عجیب نباشد با وجود آن اگر اطاعت او ننماید فرمان برداری دشمنان وی اختیار کند البته آن دشمنی بدشمنی مبدل کرد و چنانچه
اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله اهل نبوت و رسالت ترک مراعات آیات و منزلات قرآن و احادیث و روایات نبوی کرده از متفقات اهل حرب
نموده تابع هوای نفس خسیس شدند دلیل و رهنمای و هادی نفس خود از جانب الله که گذشته بر وسیله این رضا در داده‌اند و به مقام است اکنون
علی طبرسی در کتاب خود ذکر نموده که حق تعالی در سوره مریم بعد از ذکر انبیا فرموده که فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا
یعنی در رسید ندارند پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان بلکه از فرط غفلت فرو گذاشتند نماز را و ترک نموده پیروی کردند آرزوهای
نفس را از گناهان پس زود باشد که ببینند جزای تباه کاری خود با عذاب و تاوان و بعضی بر آنند که مراد از ضایع گذاشتن نماز ضایع
رسول است و از پیروی هوای نفس و شهوت اهل خلافت است که آنحضرت را در خانه گذاشتند بطلب خلافت و امامت رفتند و در تدبیر
بودن اگر به تجهیز آنحضرت مشغول شوند امر خلافت به بنی هاشم قرار گیرد و یکی از فضلا که دلیل بر محبت اهل‌بیت هست از آیت قوم
تدع کل اناس بامامهم نیست یعنی فردای قیامت میخوانیم هر گروهی را با امامی که داشته‌اند و حشر ایشان با ایشان میکنیم شیعی اصحاب معاویه
با او و پیران او و شیعه امیرالمؤمنین را با اولاد او چنانچه شاعری گفته ما مریدان علی و عمر ن هیچ نگوییم زجبر و ز قدر
حشر ما با علی با عمر حشر مریدان عمر باشد در تحفه الله برار آورده که اگر در علم خدا ممکن بودی که نعوذ بالله از اهل‌بیت
ذلک [illegible] فائدها محبت ایشان نفرموده و نکته در نزول این آیت که بدان امر محبت ایشان نفرموده آنست که اگر شخصی
عترت رسول را رنجانید با ایشان اظهار عداوت کردی ممکن بود که پیغمبر از او برنجیدی و حال آنکه پیغمبر از مومنان نرنجد پس محبت
عترت را واجب گردانیدن بر کافه خلایق تا هر که مخالفت قول خدا و رسول نموده محبت ایشان نورزد انکار دیانت کند تا عداوت
بدل کند [illegible] و کافر گردد و پیغمبر از کافر رنجیدن باشد از مومن هر که هدایت از ما را با عنایت لم بر ما صحیح نموده در محبت ایشان از راه
صدق و خلوص فرمان الهی را گوش کند و استغفار نزد پیغمبر خدا را از خود راضی سازد در خانه دنیا و آخرت سعادتمند گردد چنانچه مولوی روم گوید بیت
چون خدا خواهد که پرده کس درد ن میلش اندر طعنه پاکان برد ن ور خدا خواهد که پوشد عیب کس ن کم زند در عیب معیوبان نفس ن ای خنک چشمی که آن گریان اوست

وی همایون دل که آن برهان اوست، آخر در کریمه آخر صفات است مرد آخر آن مبارک است پس حاصل استدلال بآیه
آن است که محبت علی علیه السلام واجب است بمقتضای آیه زیرا که حق تعالی اکثر از نهایات مودت ذوالقربی را اجر و جزای رسالت رسول که با آن مستحق
ثواب دایم میشوند دادن گاهی واجب است که معصوم باشند چه اگر خطا از ایشان وقوع دهد ترک مودت واجب بود از جهت آنکه در جای دیگر
میفرماید که لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله یعنی نیابی گروهی را که ایمان آورند که دوستی کنند با کسانی که
مودت ورزند هر که خلاف کند با خدا تعالی و رسول او یعنی مومنان که کفر ... دوست دارند اگرچه پدر در برابر باشند
امیرالمؤمنین علیه السلام کسی معصوم نبود باتفاق دوست و دشمن پس متعین شد امامت او علیه الصلوات والسلام دلیل دیگر از آیه قرآن سوره مبارکه هل اتی
اکثر مفسران اهل سنت چون صاحب کشاف و بیضاوی و واحدی و فخر الدین و علامه نیشابوری و صاحب کشف الغمه و ثعلبی و جمیع
مفسران امامیه نقل نموده اند که در شان اهل بیت رسول مرتضی علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده و سبب نزول
چنین نقل کرده اند که حسنین علیهم السلام بیمار شدند و حضرت مرتضی علی و فاطمه و خادمه ایشان فضه نذر نمودند که چون کوفت ایشان
برطرف شود سه روز روزه بگیرند بعد از آنکه حق تعالی شفا بخشید و ایشان خواستند که نذر وفا نمایند از کم و بیش
در خانه آنحضرت هیچ نبود و حضرت امیر المؤمنین از یهودی که در همسایگی ایشان بود سه صاع جو قرض نمود و فاطمه زهرا صلوات الله علیها
یک حصه از آن را آرد کرده نان پخت و از آن صاع پنج قرص نان پخته شده بود چون مرتضی علی از نماز فارغ شد بخانه آمد و فاطمه
آن نان را حاضر ساخت اراده افطار نمودند مسکینی بر در آمد سوال نمود که یا اهل بیت محمد مسکینم از مسکینان مسلمانان مرا اطعام کنید
تا حق تعالی از موائد جنت شما را اطعام کند حضرت امیر قرص خود را خواست که بمسکین عطا نماید فاطمه نیز از قرص خود گذشته و همچنین
حسنین با مادر و پدر در آن سخاوت شریک شدند و فضه نیز همراهی نمود و هر پنج قرص نان را بمسکین دادند و با آب افطار نمودند و نیت
روزه کردند شام روز دیگر وقت افطار که یک صاع دیگر پنج قرص دیگر پخته شده بود یتیمی طلب نمود همان کیفیت و بهمان طور پنج قرص
نان را عطا فرمودند و با آب افطار نموده نیت روزه دیگر نمودند شام روز سوم اسیری آمد همان طریق گذشت و بعضی گفته اند
حق تعالی جبرئیل را با ملکی دیگر بجهت امتحان ایشان فرستاده بود روز چهارم که رسول خدا بخانه فاطمه تشریف آورد دید
که شکم مبارکش بپشت چسبیده و چشمها بگود رفته و قوت حرف زدن ندارد و حسنین را دید که از گرسنگی میلرزیدند و قدرت حرکت
کردن ندارند دست دعا بدرگاه الهی برداشته فرمود بار خدایا اهلبیت رسول تو از گرسنگی هلاک میشوند در این حال امین وحی نازل
گشت آورده سوره هل اتی را و تهنیت نمود رسول را از جانب حق و رسول خدا شکر الهی برای این عطیه عظمی

شأن نزول هل اتی

آورده صاحب کشف الغمه بعد از نقل این حکایت و هذه السوره نزلت فی هذه القضیه باجماع ... لا نعرف خلافا فیما نعلم ... و
این قضیه را نسخه است باتفاق جمیع مسلمانان و کمان ندارم که کسی خلاف آن گفته باشد و ابن طاوس ... بعد از نقل این قصه
که نقل کرده از مفسران اهل سنت است از جمله ای سماع ... که او نیز سنی است نقل نموده که ابو ... نام کرده آورده که بعد از
اهلبیت نزول سوره هل اتی حضرت ... جهت طعام ایشان خانه پر از طعام بود جهت ... روز ... دشنام
اطعمه نبود و بعد از آن ... و محمد یوسف شافعی نیز در کتابی که او را کفایة الطالب نام کرده قصه نزول هل اتی ... روش ...
روز چهارم امیرالمؤمنین علی دست حسنین را گرفته بخدمت رسول آمدند چون نظر حضرت بر ایشان ... از گرسنگی ...
دیگر را بر دوش گرفته بخانه فاطمه آمدند و او را چون چشم بر پدر افتاد ... در آمد و گفت ... حکایت ... روی ...
روز است که من و شوهر و فرزندان هم از طعام دنیا نچشیده ایم ... حضرت رسول دست مبارک بدعا برداشته گفت
اللهم انزل علی اهل بیت محمد کما انزلت علی مریم بنت عمران یعنی الهی فرو فرست بر محمد مائده از بهشت چنانکه فرستادی قبل از این از برای
دختر عمران و بعد از آن فاطمه امر نمود که با فرزندان بدرون حجره داخل شوند پس آنحضرت نیز با مرتضی علی موافقت نموده ... دیدند ...
بجا که بوی مشک ... از آن میدمید پر از ترید قطعه گوشت پخته بر روی آن ... روز چاشت و شام اهلبیت از آن بود ...
... که آنحضرت ... نام حسن ... گفت ... حضرت الهی فرموده
از عالم غیب ... اهلبیت ... که از دست آنحضرت ... برده و حضرت رسالت پناه چون ... اگر
نکند تا روز قیامت در منازل اهلبیت ... و علامه حلی ... در شرح ... گفته است که ... حضرت امیر
قولیست بر آنکه هرچند کسی ... خود در حضرت ... کند ... گفت ... که در این فعل حضرت ... نفقه کردن
و تصدق نمودن ... حصه است که ... روزه دارند ... از جو ... افطار ... و آن را هم قرض کرده ... و
شان باید گرفت در روز دراز و هوای ... نان ... را ... افطار نمایند
کار ... جلالت ... در مجمع البیان ... که ... فضیلت ... ان ...
بلکه هر کسی که این قسم ایثار نماید ... درین باب و این فعل از حضرت ائمه معصومین دلیل است بر آنکه جایز است قرض کردن ... در جهت صرف
نمودن ... حضرت رسول ... که امیرالمؤمنین ... ابذل مالک حتی ... بذل کن ... در راه خدا ... تا ... که ... صرف ... دنیا ... حق

که ما انفقتم من شیء فهو یخلفه یعنی آنچه نفقه در راه خدا ان از برای شما میانجامد و عاقل هیچ نی بار [illegible] کسی نیست بیند دوبرابر:
که نبی رساند یکی چندان و بعضی از معاندین در این مقام گفته‌اند که آیا جایز است کسی را که تصدق نمودن بدان چه بالوکند که نفقه
داهل خود را به هلاکت رساند حق تعالی فرموده است و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو یعنی کم و آنکه کند از نوای [illegible] که بچه طریق نفقه نمایم
بگو آنچه باقی شد از نفقه عیال و در حدیث نیز آمده که بهترین صدقه است که آنچه از نفقه عیال خود باقی بماند جواب آنکه نفقه چنانچه
باید منع آمدات یعنی فضل مال واجب نیز آمدات یعنی آنچه بهتر و خوبتر باشد و مؤید این معنی است آیه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
یعنی درنیابید نیکی را مگر آنچه نفقه کنند و تصدق نمایید از آن چیزی که شما را بهتر بیاید و دوستر میدارید و در حدیث چنانچه این سخن دلالت
این نیز آمده که خیر الصدقة ما ابقت غنی یعنی بهترین صدقه آنست که صاحبش را غنی سازد بمرتبه که بعد از آن محتاج و سائل نشود و حضرت امیر در آن
سه شب آنچه جمله آورده امر نمود که بسائل دهند و خود و حسنین و فاطمه خود در غیب و رضای خاطر خویش ایثار نمودند و نوبت آنحضرت را امر نکرده
رغبت را مکرر دیدند نه آنکه حضرت ایشان را جبر کرده باشد تا گویند که مبالغه نموده و اهل خویش را به هلاکت رسانید و عجب است که تا ما کند و شما آنحضرت
استبعاد نموده بود از صوفیه نقل میکنند و تحسین مینمایند در ریاضت نفس چیزی چند را که عقل باور نمیکند چنانچه میگویند با یزید بسطامی
یکسال آب نخورد و نفس خود را ادب میکرد و فلان صوفی چند چله بر آورد و چهل روز را در آورد یک بادام کذرانید و صاحب اعتقاد آن را که
ضرر به نفس برسد و به دیگری نفع نرسد و اینجا اگر مشقتی بنفس آنها رسید مسکین و یتیم و اسیر را رزق رسید و جمع خلایق را درد نمودند بسبب آن سنا که چنانچه
از آسمان نازل گردد و لیکن آنچه از صوفیه در تبع شما نیکو است و ثبات ایشان را باید کرد و آنچه از مرتضی علی و فرزندان امجادش مستبعد است
و عجب ببیند یکی از شعرای سنی در مذمت جمعی که در این امر تامل نمایند گفته است شعر قوم هل اتی مدحهم هل اتی ما شک فی ذلک الا ملحد
و از
یعنی تو میرا که در مدح ایشان و علی که در راه خدا کرده بود سوره هل اتی نازل شده باشد در حاشیه که از آن کسیکه شبهه داشته باشد البته ملحد و از خدا
خدا پرستی بیگانه است و دیگری از شعرای عجم گفته نظم هم بنده بری و چنین رای است مردی زده که روشنی کو مانده بهر است خطاب سیگا لقمان تو بار
نماید که زاید بدل اندر غضب و دشمنی آل عبا است حاصل کلام آنکه هر کس در این سوره تامل کند و در آیه و تفسیر و تاویلش تفکر کرده بر ما
ببیند که کسی لایق منصب و مرتبه جانشینی رسول خدا است که این قسم سوره در حق او نازل شده باشند به غیر از علی السلام مرتضی علیه السلام آیه دیگر و من الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله از ثعلبی از اهل سنت چون ثعلبی و امام فخر رازی و نظام الدین نیشابوری با اهل بیت اتفاق نموده‌اند که این آیه در شأن مرتضی علی
نازل شده و نزول آن چنانچه چون حضرت رسالت پناه از مشرکان که در ریح بود و بعضی از مردم مدینه با او بیعت کرده بودند اراده رفتن بسوی مدینه داشت
و مشرکان قریش از آن مطلع شدند ارسید لله که چون به مدینه روند
ببلدان از آن بهاد کند پیغام از مکه بمدینه رفته خود در سال سیزدهم از بعثت در مکه بود که مشرکین قریش از آن مطلع شده رسیدند که چون بمدینه روند

بالا گیرد کار بر ایشان مشکل شود پس جمع شدند و فکرها کردند و آخر رای همه بر آن قرار گرفت که از هر قبیله دلاوری کرد آیند و همه یکبار
شب بر آنحضرت تازند تا خون او در میان قبایل متفرق گردد و بنی عبد مناف طاقت مقاومت با همه قبایل نباشد بدیت و خونبها راضی شوند
جبرئیل امین سرور عالم را از ارادهٔ کفار خبردار نموده پیغام رب العزت را که چون شب شود علی را در فراش خود بخوابان و از خانه بیرون رو
آن سرور حضرت امیرالمؤمنین را طلبیده بر قصد کفار و اراده الهی مطلع ساخت و حضرت گفت آن جان فدای کنم تسلیم بدست تا رسد گفته حضرت علی ...
نمود و پیغمبر انا لله الهی و بر مسند نبی ذات نبوی بجا آورده که تا دل بیجا نشاند که کرده شد آن بزرگ چنین شب شد بر بستر آنحضرت و پوشید
در خواب آن سید ابرار تکیه نموده و جان خود را فدای جان نبوی کرده بزبان حال مضمون این مقال در گفتگو بیتی بر ارادت دل کرانه ما:
برهم زنم ار سود و زیان قسمت جاه بنشینم اگر بر سر آتش که ما ... بر خیزم اگر از سر جان تا ... شب بر در حجره پیغمبر جمع
کشتند و انتظار رفتن که چون صبح شود قصد نمایند این کار کنند تا بنی هاشم از اجتماع قبایل و فتح نشوند چون صبح شد هر کس در حجره نهفته
و هر بر هنه شمشیر علی را بر جای آنحضرت دیدند پرسیدند که محمد کجا است جواب داد حفظ الله شما را کرد مشرکان خائب و خاسر گشته تا در غار
پی بردند و بعضی من یشری الله آیه شریفه فکر دیده ابن طاوس در کتاب طرایف آورده که ولا علی صلی الله علیه در آن خبر مع النبی بعد تقیه فی هجمه
من ابو نفر الله تمام رسالت یعنی اگر سرور او بی در فراش سید انبیا نمی خوابید هرگز در هجرت مقطع رسالت با تمام نمی رسید و هم چنین او فرموده
که خوابیدن علی بر فراش مقدس نبوی و خود را به دست دشمن سپردن غرض نیست از طاعت و انقیاد اسماعیل بر ذبح شدن بحکم پدر زیرا
چه امید داری شفقت پدر و مهربانی خلیل در حجت به نهایت بر دو داشت و امیرالمؤمنین را با وجود شدت عناد معاندان و کینه بار و مرد کار
مستغرق بودن موثقان را که در کدام در کوشه و مقامی منظر و مطلع رسول شما منتظر کشته شدن و در نهایت محبت بوده در آن فراش قرار گرفته
و فضیلت ابوبکر در صحبت سوی غار آن در مسئله زکات که حق تعالی فرموده و بوتون الزکوة اشاره نموده که زکوة اعلام الناس بمقدار بعض
از مال و خود دادن کل است در راه حق تعالی و نهی خود علی بخشیدن سر و جان است در بلای جانان علم دل و جان را به او برابر در آن
سخن انهای شهیدان حرم خاک اینجا واما غزالی در احیاء علوم ذکر کرده که چون ملک موت متوجه قبض روح خلیل الرحمن علی نبینا
و علیه السلام شد با وجود اختصاص بمقام خلت از سایر انبیا تحمل است خلیل محبت خلیله یعنی آیا دیده که دوستی بردن دوست خود را
در جواب شنید که هل است حبیبا یکره لقاء حبیبه یعنی آیا دیده که جیبی رسیدن به دوست را مکروه دارد پس راضی شد ملک الموت از قبض
روح رضا داد و شاه کشور رفت و سر کرده ای سعنوت با طلب و نقضای ... راه گشته تمکین انتظار وصل رسیدن بدوست
میکشید چنانچه مذکور میشود که در راه ابی طالب انس با محبت فهم لطف نبوی است یعنی بدرستی خدا قسم است که پسر ابوطالب انس برادران بیشتر از آن

که طفلان شیرخوار را به پستان و از این جهت است که چون خبر ابن ملجم علیه اللعنه در ذیقعده و جانشینی شمره محبت داد فرمود که فزت برب الکعبه
یعنی به صاحب خانه کعبه و در رستگاری یافتم و به دولت رسیدم و ثعلبی در تفسیر آیه مبارکه ذکر کرده که چون حضرت نبوی ع عازم هجرت شد
حضرت امیر المومنین ع در مکه گذاشت که قرضهای مردم را ادا کند و امانتهای که مردم بحضرت سپرده بودند بصاحبان رساند و او را در جای
خود خوابانید ... در این وقت الله تعالی بجبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من میان شما عقد برادری بستم و عمر یکی از شما را درازتر
از عمر دیگری قرار دادم کدام یک از شما اختیار میکند که عمر برادرش درازتر از عمر او باشد هیچکدام بکوتاهی عمر خود راضی نشدند باز از جانب
رب العزت وحی بایشان رسید که چرا نیستید شما مانند علی ع ابن ابی طالب که من عقد برادری میان او و محمد رسول الله بستم و او بر فراش او خوابید
نفس خود را فدای نفس او نموده ... اکنون شما هر دو بزمین رفته او را از شر اعدا حفظ نمائید هر دو بزمین آمدند
جبرئیل بر بالای سر و میکائیل بپائین پای آنحضرت قرار گرفته تا بروز محافظت او مینمودند و جبرئیل خطاب بآنحضرت نموده گفت بخ بخ من مثلک
یا ابن ابیطالب یباهی بک الملائکه یعنی به به کیست مثل تو ای پسر ابیطالب فخر میکند حق تعالی بتو بر ملائکه مقرب پس حضرت رسول ص متوجه مدینه شد
و حق تعالی این آیه بر ستایش بجهت شرف ذکر است شاه ولایت و مشهور است که آنحضرت سه روز در مکه توقف نموده قرض مردم را ادا نموده
و امانتهای ... و اهل ... روز چهارم پرده گیان سلسله نبوت را برداشته بجانب مدینه توجه فرمود و در مسجد قبا بدست حضرت نبوی ...
... و مخفی نیست که ... درجات ... عالم ارض و سماوات است و در روز قیامت که ...
در کلمه آیه هر عملی ... در برابر آن اجری و ثوابیست بغیر از صبر صابران و جبر کنندگان که اجر ایشان حسابی ندارد چنانکه حق تعالی فرموده
که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و بعضی از روی عناد گفته اند که آیه در شان صهیب رومی نازل شده چون قصد رفتن مدینه داشت
و قریش او را مانع بودند از سرمایه گذشته بمدینه رفت و آیه در این باب نازل شده چون نمیدانند که آنچه از روایت فهم میشود که نخستین ...
و آنچه لفظ آیت فهمیده میشود بذل روح و هیچ ربطی بهم ندارد و گفته در شان زبیر و مقداد نازل شده چون کفار مکه خبیب بن عدی را که از مسلمانان
بود گرفته بر دار کردند رسول ص فرمود کیست که از سر جان خود بگذرد و او را از دار بزیر آورد زبیر و مقداد رفته منتظر بودند که پاسبانان
که بر حوالی دار پاس میداشتند مدهوش شدند ... خبیب را گشته و او را بزیر آورده بردند چون این سربازی کردند این آیه در شان ایشان
نازل شد و این تهمت است ... اگر آیه ... و این قضیه در مدینه روی داد زبیر و مقداد از مدینه بمکه رفته ... حاصل کلام آنکه
هرگاه جبرئیل امین گوید که کیست مثل تو ای پسر ابیطالب دلالت میکند بر آنکه در عالم مثل آنحضرت نباشد و هرگاه بگفته جبرئیل و ... نباشد پس
که او امام و جانشین پیغمبر باشد و جود دادگر دیگری امام شده تفضیل مفضول بر فاضل ... ترجیح بلا مرجح و الله اعلم آیه دیگر آیه نجوی است که ثعلبی و واحدی

و نشابوری و غیرهم از علمای تفسیر نقل کرده اند که چون اغنیا و صاحبان مال و ثروت در خدمت حضرت رسالت ص حرف بزرگ میزدند و بسیار می
نشستند و صحبت میداشتند تا بحدی که جابر فقرا تنگ شد و راه گفتگوی ایشان بسته شد این معنی بر حضرت رسالت گران بود حکم
حق تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة ذلک خیر لکم و اطهر یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید
هرگاه خواهید که با رسول مناجات کنید تصدق بکنید و پس از آن با رسول خدا سخن گوئید که این سخن برای شما بهتر است و چون این امر بر مالداران
ناگوار بود ... از اغنیا ... تا گرانی تخفیف نیست و امیر المومنین ع دستاری داشت بده درهم فروخت و بعضی گفته اند
درهمی قرض کرد و بعضی گفته یک دینار داشت آنرا بده درهم فروخت و ده بار با رسول خدا مناجات کرد در کشف الغمه مذکور است و در کتاب ...
الصحاح ... و تفسیر ثعلبی ... امیر المومنین ع فرمود که در کتاب خدا آیتی است که عمل نکرده بآن هیچکس پیش از من و عمل نکرد بعد از من هیچکس و آن این آیه
مناجات است که چون آیه نازل شد مرا یک دینار بود بده درهم فروختم و ده بار که رسول خدا را سوال کردم در هر بار یک درهم تصدق نمودم تا آنکه و بعد از آن
آیت منسوخ گشت و بسبب ... از عمل بآن خلاص شدند و چنانکه این آیت دلیل است بر ولایت آنحضرت این حدیث نیز دلیل است ...
... ابن عمر مشهور است که گفت ثلاث کن لعلی لو ان لی واحدة منهن کانت احب الی من حمر النعم ...
و اعطاء الرایة یوم خیبر و آیه النجوی ... از آنها برای من بود ... از شتران سرخ مو بود ...
فاطمه زهرا ... و روز خیبر علم را ... رسول خدا گفته بود ... که فردا علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را
دوست دارد ... آیه نجوی است که او عمل بآن آیه نمود و دیگری از عمل نمودن بآن محروم شدند و وجه استدلال باین آیه آن است که آنحضرت پیشی
درستی ... بر جمیع صحابه در عمل نمودن بمضمون آیه و بعد از آنکه بآن عمل نمود آیه منسوخ شد پس پیشی جستن او بر فعل و قبول نمودن امر الهی
و عمل کردن بآن دلیل روشن است بر فضیلت او علیه السلام و لهذا ابن عمر آرزوی آن میکرده و هرگاه افضل شد اولی و الیق خواهد بود بامامت
و جانشینی رسول ص و از این آیه ظاهر میشود کذب و افترای اهل سنت که از برای خلیفه خود ثابت کرده اند که او مال بسیار در راه خدا صرف کرده بود
کسی در ده درهم ... ساخته که بعضی از روی عداوت نموده اند که این دلیل فضیلت ... بر وقت بعد که وقت ... منسوخ شد
بانکه ... مشورت ... جایز نیست که تکلیف ما لایطاق کند ... بر دیگر حق تعالی ... امر میفرمود ... که گفته اند بعد از ده روز
آیه منسوخ شد و دیگر ... و بغوی در معالم التنزیل نقل کرده اند ... که در قرآن آیتی است که بغیر از من کسی بآن عمل
نکرده پس چون ... از برای او ... و برای دیگران ... که ... وقت ... عمل نکردن
اصحاب ... که ... بجهت ... که ... بانکه تصدق ده درهم ...

و جمیع اعمال عبادت نه وجهی و در سنت ... [illegible] رسول الله بیت بیتی که ترک عمل ... [illegible]

و عده نمی بود آنکه از اهل سنت است در تفسیر خود این گفتگو را بسبب تغیر از تعصب و عداوت ازکی بر ماه وجه والا ... که اثبات ... [illegible]

و تجویز کنیم که او را خصلتی شد که دیگری را نشد و هیچ صاحب ایمانی نگوید که ... از گفتگو با رسول خدا موجب شکستگی ... شد و حال آنکه خود میگوید که عبد الله ... [illegible]

این خصلت بیکرد آنکه کسی که عمل های ... کرده باشد از روی انصاف ... [illegible] ... از گفتگو با رسول

و یکی مجملی که از اینجا ظاهر شود و یکی ... از کسی که ... و یکی ... که فقرا بر سد ... که رسول را ... تقدم ... [illegible]

کردن ... و از گفتگو ... در ادای زکوة ... و ... این ... ادای زکوة ... [illegible]

خود ... تصدق ... سبب ... [illegible]

صدقه قرار نداده بود ... [illegible]

... [illegible]

بلند مرتبه به تقدیم ... [illegible]

غیری ... آیه ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة که حافظ ابو نعیم از ابن عباس نقل کرده که روزی امیر المؤمنین

از مال دنیا چهار درهم بود یکی را در روز و یکی را در شب و یکی را پنهان از خلق و یکی را آشکارا در راه خدا صدقه کرد و این آیه ... [illegible]

و ثعلبی نیز در تفسیر خود ... نقل نموده و این فضیلت ... [illegible] آیه دیگر

فتلقی آدم من ربه کلمات که جمهور مفسرین اهل سنت ... از ابن عباس ... نقل نموده که او گفت ... [illegible]

که یا رسول الله کدام است آن کلمات که آدم ... [illegible]

... [illegible]

که او ... فضل ... [illegible]

و این فضیلت نه آن ... [illegible]

این است که یا حق محمد و یا حق علی و یا حق فاطمة و یا حق الحسن و یا حق الحسین ... [illegible]

منقول است ... [illegible]

... [illegible]

یک فضل امیر المؤمنین و مصدق آیه است ... که قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ... [illegible]

که کلمات ... در کتاب ... کلینی مذکور است عن ابی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی و لقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی

والحسن والحسین والائمة علیهم السلام من ذریتهم ... [illegible]

در آیه ... از قرآن بیرون کرده ... [illegible]

... صفات ... حروف ... [illegible]

... آیه دیگر اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن

آمن بالله والیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی القوم الظالمین ... [illegible]

... در تفاسیر اهل سنت ... عباس بن عبد المطلب و طلحة بن شیبة

و حمزه ... عباس ... که سقایة الحاج ... زمزم ... [illegible]

مبارک ... [illegible]

... [illegible]

... سقایة الحاج و عمارت مسجد الحرام ... [illegible]

این دو قوم ... [illegible]

... [illegible]

که ... [illegible]

... [illegible]

از دیگران ... [illegible]

... [illegible]

... آیه دیگر فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها ... [illegible]

نقل میکند که چون حضرت رسالت پناه این آیه را ... گفت یا رسول الله ... [illegible]

... [illegible]

وتسبیح کنندگان تسبیح کنند خدای خود در اینجا که کشور را که حق تعالی ذکر کرده که بر دشمنان شد و قدر ایشان را رفع قدر و بزرگی مرتبه دانسته باید دانست در آن
آوازها باید برداشته شود بسوی حق تعالی رستهای از پی حاجتها در وا کرده و در انجا نام حق تعالی در آنجا یاد کرده حق تعالی و نماز باید مشغول بود و از تسبیح در دنیا و حرمت
عبث ... بیش حق تعالی وصف کرده است در این آیت مردمان را بخیر که دلالت میکند بر فضیلت ایشان که ظاهر ایشان با حق است و باطن ایشان
بحق و طرفة العین از او غافل نمیشد و دائما نماز و ذکر حق تعالی مشغول اند ... قصد و ... در حجرت که امیر المؤمنین علیه السلام
در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد و با وجود او اگر دیگری را مقدم نمایند تقدیم مفضول بر فاضل لازم آید و ترجیح مرجوح نموده
و این باطل است و همچنین آیت الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله ... صحابه از اهل سنت در جمع
بین الصحاح ... آورده که این آیت نیز در این وقت نازل شد که مفاخرت میکردند طلحه و عباس ... ایمان آورده اند و مهاجرت کرده اند
و جهاد نموده اند در راه خدا تعالی از سر جان و مال گذشته اند مرتبه ایشان بلندتر و بزرگتر است نزد الله تعالی و این فضیلت بغیر مرتضی
در هیچ یک از صحابه نبود ... آن که مهاجرت که آنحضرت کردند و نه انقسم جهادی ... خلیفه ... آیت دیگر انا جاعلک
للناس اماما قال و من ذریتی ... جمهور از اهل سنت از ابن مسعود نقل کرده اند که او گفت قال رسول الله انتهت الدعوة الی والی علی لم یسجد
احد منا قط لصنم ... اتخذ علیا وصیا ... دعوت مردمان را بایمان و اسلام ... برستیدم ...
داد ... کفر و شرک ... در ربوبیت ... و اذ ابتلی ابراهیم ربه
بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما ... ابراهیم را ...
و آدم ... توبه ... ابراهیم را با تمام ... قیام نمود ... بگفت
... فرمانم کردی ... ابراهیم ... از فرزندان و اولاد
لا ینال عهدی الظالمین ... در جواب او فرمود که نمیرسد امامت ... از ذریت تو ... کافر و مشرک باشد
... که ظلم عظیم ... امامت ... فرزندان اسمعیل ...
... که از اول عمر تا آخر معصوم بوده اند ... بظلم ... کرده شده
چون ... حدیثی که از ابی مسعود نقل
... که از رسول خدا ... تا آنکه
گفتم ... که هر کس ... والولایة ... ابن ابیطالب

ویکی

ویکی کتاب خدا قرآن ویکی ولایت ... سبیل ... بعض ... پس از اینجا لازم می آید
که ولایت ... بعد از آنحضرت ... خلافت ... خلافت ... باطل است ... باشند
آیت دیگر قول حق تعالی که انما انت منذر ولکل قوم هاد در کتاب فردوس از ابن عباس نقل کرده اند که گفت قال رسول الله انا المنذر وعلی الهادی بک
یا علی یهتدی المهتدون ... حدیث را ابو نعیم که او نیز از علمای اهل سنت است روایت نموده یعنی رسول خدا فرمود که من بیم کننده ام مردمان
از عذاب آنحضرت و علی هادی و راه نماینده است ... هدایت ... هدایت ... و این آیت صریحست
در ثبوت امامت و ولایت و امام فخر رازی در تفسیرش از ابن عباس نقل کرده که گفت رسول الله دست مبارک بر سینه خود گفت منم منذر و اشارت
بسوی علی کرد و گفت انت الهادی بک یا علی یهتدی المهتدون و ثعلبی هم در تفسیرش آورده و امام فخر رازی نقل کرده ...
از معاندین گفته که اگر این آیت نص است و حدیثی که از رسول نقل شده نص باشد پس آن حدیثی که از رسول روایت اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم نیز
در خلافت خلفای دیگر ... آیات و حدیث لازم آید که همه هادی باشند و هادی بودن نص بر امامت نیست جواب آنکه در حدیث اصحابی ...
بطلان ظاهر است ... قاضی عیاض مالکی مذهب شارح کتاب شفا گفته است که این حدیث ثبت نشده زیرا که در طریق آن حارث ابن حصین است
و او مجهول است و حالش معلوم نیست و بعد از آن ... از علمای ... حکم بوضع و بطلان این حدیث کرده اند اگر کسی تسلیم کند که موضوع نیست
آنست که ... هدایت ... کافر شدند و از دین برگشتند ...
در ... عثمان ... که مراد از اصحاب ...
و ... چنانچه یکی از ... و آن ... که ...
و ... لوح محفوظ ...
ولا جواب آنکه هادی بودن مسلم است ... نیست بلکه هادی بودن آنحضرت خصوصیت دارد و از آنکه ... رسول ... چنانچه
فرمودند منذرم و تو هادی ... هدایت ... مطلق هدایت منحصر در او است باید که در جمیع اوقات هدایت کند ...
و ... برتقدیم او ... در امر خلافت ... رسول ... که انما انت منذر ... لکل قوم هاد ...
... آیت دیگر قوله تعالی السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات
النعیم ... فضائل ...
... حافظ ابو نعیم از اهل سنت از ابن عباس

ولکن

نقل کرده و ابن عباس از رسول صلعم که فرمود سبق هذه الامة علی بن ابی طالب یعنی سبقت گرفته در این امت علی است و فقیهان مذهب شافعی از جابر داده‌اند
از ابن عباس نقل نموده که گفت از رسول صلعم شنیدم که در وقت تلاوت این آیه فرمود که سبق یوشع بن نون الی موسی و سبق صاحب یس الی عیسی
و سبق علی الی محمد صلعم یعنی پیش گرفت در امت موسی یوشع بن نون بود که او پیش از دیگران به موسی ایمان آورد و در امت عیسی شمعون بود و در این امت علی
که او پیش از همه کس به محمد صلعم ایمان آورد و امام فخر رازی در تفسیر قول حق تعالی که وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه نقل کرده و دیگران از اهل سنت نیز مروی
نموده و گفته‌اند در حدیث وارد است که سباق الامم ثلاثة مؤمن آل فرعون و حبیب النجار و علی بن ابی طالب و هو افضلهم یعنی پیش گیرندگان در امتها سه کس‌اند
مؤمن آل فرعون حزبیل در امت موسی و حبیب نجار در امت عیسی و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در این امت و او از آن دو افضل است و این فضیلت که
سبقت در اسلام است ثابت است از برای امیرالمؤمنین علیه السلام کسی را در این امت نیست او افضل است و مستحق خلافت و ولایت نه دیگری و هم چنین آیه
والذی جاء بالصدق و صدق به و در سوره اولئک هم الصدیقون که احمد حنبل باسناد خود از [illegible] نقل کرده و هم چنین فقیه ابن مغازلی صاحب کتاب
فردوس که چون این آیه نازل شد رسول فرمود که صدیقون سه کس‌اند حبیب بن موسی النجار مؤمن آل یس که در سوره یس مذکور است
و حزبیل مؤمن آل فرعون که میگفت که آیا میکشید شما مردی را که میگوید ربی الله و علی بن ابی طالب بعد از آن فرمود که و هو افضلهم یعنی مرتضی علی از آن دو
افضل بود و این فضیلتی است که دلالت تمام بر امامت آنحضرت دارد چنانچه اهل سنت هم روایت نموده‌اند آیت دیگر قول حق تعالی که والنجم اذا هوی
ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی که علامه حلی در منهاج الکرامه آورده نقل از ابن مغازلی شافعی از ابن عباس رضی الله عنهما
و هم چنین در کتاب نهایة المطلوب و غیر آن در کتب احادیث موفق المکی اخطب خوارزمی که نشسته بودیم با بعضی از جوانان هاشمی نزد رسول الله صلعم که ناگاه
کوکبی از بالا فرود آمد آنحضرت فرمود که هر کدام این ستاره در منزل او فرود آید او وصی منست بعد از من پس آن جوانان برخاستند و نظر کردند دیدند
کوکب در منزل امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آمد گویند آن ستاره زهره بود یا زحل و منافقان موجب ظهور [illegible] حسد گشتند یا [illegible] آورده گفتند یا رسول الله
که تو گمراه گشته در دوستی علی بن ابی طالب هنوز حرف ایشان تمام نشده بود که این آیت نازل شد که قسم بستاره چون طلوع کند و بزمین فرود آید گمراه نشد
صاحب شما یعنی محمد صلعم و خطا نکرد و مرتکب هیچ باطل نشد و از نزد خود [illegible] سخن گفته که فرمود مراد ستاره دل آنحضرت است یعنی دل او نور از امیرالمؤمنین
نکسی فرود آید [illegible] باطل نفرموده و مفاد آیه نه آنکه گفته و میگوید از هوای نفس یا آرزوی طبع یعنی بباطل تکلم نمیکند و لیکن بیان [illegible] آیه
میگوید مگر وحی از جانب الله تعالی فرو فرستاده پس باید دانست امیرالمؤمنین را بخواهش خود چیزی نگفته و تا جبرئیل پیغام نیاورده آنحضرت نقل ننموده
الهی این منصب علیا بوی مخصوص گشته و از این مفهوم شود که امامت از رتبه مخصوص الله که تا از جانب الله شخصی مخصوص نکرده رسول [illegible]
با جمعی رجوع نماید و بعضی از معاندین [illegible] که این آیت از فضل علی [illegible] بهره باشد گفته این آیت مکی است و در اول بعثت نازل شد و ابن عباس [illegible]

نشد بود روز این [illegible] که در سال فتح مکه بود و سال حجة الوداع نازل شده و دیگر گفته است در دو جا که این آیه لفظ گمگشته
نسبت بحضرت رسول داده گویند که تو در محبت علی گمراه شدی که در آن شنیده است که برادران یوسف در اول که میگفتند پدر ما یوسف را از ما دوستتر
دارد که ان ابانا لفی ضلال مبین برزبان می آوردند یعنی پدر ما در گمراهی ظاهر است و در آخر که میگفت بوی پیراهن یوسف
بمشام من میرسد میگفتند انک لفی ضلالک القدیم یعنی تو در آن گمراهی قدیم هستی با آنکه ایشان از اولاد یعقوب و پیغمبرزاده بودند و بر فطرت سلیم
متولد شده و بعد از آن همه پیغمبر شدند و ایشان خود و یاران در کفر [illegible] و در کفر نشو و نما کرده و [illegible] جاهلیت هنوز در سینه‌های ایشان
محکم داشت پس این لفظ از ایشان چندان دور نخواهد بود [illegible] دیگر آنکه در لفظ حدیث واقع شد که ستاره در خانه هر که فرود آید
وصی من خواهد بود و از وصایت خلافت لازم نمی آید جوابش آنکه وصی را چون مطلق گویند بمعنی متصرف در جمیع امور است و این بمعنی خلافت
مگر جائی قرینه بجز آن کنند چنانچه گویند وصی طفل [illegible] و منازعه است نظر بگفتگوی ایشان بغیر از معنی خلافت از وصی قصد نتوان کرد
از جمله دلایل [illegible] سوره والعادیات است که در کشف الغمه و اکثر تفاسیر از اصحاب [illegible] امر نمود که دفع شر ایشان کنند اول با بکر [illegible]
[illegible] برداری آن قوم نمود از مدینه بیرون رفت چون به دشمن نزدیک شدند [illegible] رسید [illegible]
جمع کثیر از مسلمانان بقتل آورده [illegible] شکسته [illegible] بمدینه رسید بعد از او [illegible] عمر الخطاب [illegible] امارت نموده
فرمود که [illegible]
عمرو عاص [illegible] گفت یا رسول الله [illegible] جنگ [illegible] در کار است [illegible]
و دندان [illegible] اول [illegible] و رسول خدا [illegible] روزی [illegible] از دشمن
[illegible] امیرالمؤمنین علی علیه السلام را طلب نموده گفت یا علی [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] نمود [illegible]
نیز همراه [illegible] و وداع نموده بمدینه برگشت [illegible]
نزدیک شدند [illegible] عمرو عاص [illegible] لشکر را از [illegible] آن وادی [illegible] بنفاق [illegible]
[illegible] آن است که در بالای وادی [illegible]
میگفت که [illegible] امر نموده [illegible] منافقان [illegible]
در آخر [illegible] دشمنان در خواب غفلت بودند [illegible]

بعضی کشته شدند و بعضی گرفته شدند و برخی زخمی و مجروح گریختند در همان صبح جبرئیل سوره مبارکه [illegible] را بر او نازل کرد که بخدمت رسول صلعم آورده اهل مدینه را
بشارت داد چنین امیر المؤمنین علی با فتح و فیروزی برگشته بمدینه داخل شد حضرت رسول صلعم باستقبال او برآمد او از اسب جدا شد [illegible]
چون چشم علی بر رسول افتاد پیاده شد و حضرت رسول صلعم فرمود که یا علی سوار شو که خدا و رسول از تو راضی اند و علی علیه السلام گریست و رسول فرمود که یا علی اگر نمی‌ترسیدم
که طوایف امتم در باب تو گویند آنچه نصاری در باب عیسی بن مریم گفتند امروز در باب تو سخنی چند میگفتم که بهیچ ملائی نمیگذشتی الا از زیر
مگر آنکه خاک قدمهای ترا در دیده کشیدندی [illegible] گفته است گر نبودی [illegible] و ضعیف [illegible]
غیر از این منطق لبی بگشادمی در مدحت داد سخن دادمی [illegible] در این قسم و قلم تیز خواهی کند [illegible] پیغمبر خدا
در مدح او چنان گوید که ظاهر بخلاف دیانت ادا یابد از آنکه با آن حال بر گردد یکی از معانی در این مقام گفته که چون میشود که پیغمبر خدا
علی بکرده باشد و حال آنکه از این روایت ظاهر میشود که از ترس آنکه او را بخدا پرستند احوال او را چنانکه هست بیان ننموده [illegible]
که در محبت علی [illegible] صادر شد و حال آنکه از کلام حضرت معلوم میشود الا آنکه مبادا مردم این اعتقاد کنند [illegible]
حدیث که شافعی [illegible] مضمون این حدیث که او نظم آورده [illegible] در شهرت [illegible]
[illegible] و این حدیث را شکر میشود لو ان المرتضی ابدی محله لخر الناس طرا سجدا له کفی فی فضل مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله
و مات الشافعی و لیس یدری علی ربه ام ربه الله آیه دیگر قوله تعالی مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان یخرج منهما اللؤلؤ
والمرجان جمهور اهل سنت حتی انس مالک و ثعلبی در تفسیر خود و از حافظ ابو نعیم و او از ابن عباس نقل کرده اند که مراد از بحرین امیر المؤمنین علی و فاطمه زهرا است
و برزخ رسول خدا است و از لؤلؤ و مرجان مراد امام حسن و امام حسین است و صاحب کشف الغمه نیز بچهار طریق نقل کرده و در کتب تفاسیر و مناقب نیز [illegible]
مسطور است شیخ [illegible] عبد السلام شافعی مقدسی رساله در مدح [illegible] نوشته و در آنجا ذکر نموده که چون خدیجه رضی الله عنها بفاطمه علیها السلام حامله شد [illegible]
نهایت خرسندی یافت فاطمه با او صحبت میداشت و مونس او بود و این راز را از رسول پنهان میداشت تا روزی آنحضرت رسول شنید که خدیجه با کسی در صحبت است
پرسید که با که حرف میزدی گفت با این جنینی که در شکم دارم گفت ای خدیجه بشارت باد ترا که این دختر است [illegible] از نسل [illegible]
[illegible] از او بهم رسند و لیکن از آنکه تولد یافت در خدمت پدر بزرگوار بود تا روزی ملکی محمود نام از جانب رب الارباب آمد
گفت حق تعالی امر فرموده که فاطمه را بعلی تزویج کنی که حضرت عزت در بالای هفت آسمان در حضور جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و هفتاد هزار ملائکه عقد [illegible]
[illegible] تا روز قیامت [illegible] عقد علی و فاطمه گواه شدند [illegible] ملائکه گواه شدند [illegible] در زیر
شجره طوبی حاضر آیند [illegible]

و [illegible] بآن فخر میکند که از [illegible] تزویج فاطمه علیها السلام و حضرت رسول صلعم اصحاب جمع نموده خطبه ادا نمود گفت شهادت [illegible] زوجت فاطمه علیها
یعنی گواه باشید شما بر آنکه من تزویج کردم فاطمه را با علی بن ابی طالب [illegible] بحر نبوت از طرف فاطمه و بحر فتوت از جانب علی که مرج البحرین یلتقیان
تحقیق یافت و چون [illegible] حضرت رسالت صلعم [illegible] برزخ لا یبغیان
بظهور رسید چون سیدان شهیدان [illegible] حسن و حسین که در [illegible] بودند در وقت بایشان نظر میکرد میگفت هذان سیدان شباب اهل
الجنه یعنی این هر دو بهترین جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان بهتر است از ایشان و فاطمه [illegible]
[illegible] روشنی دیده [illegible] سینه سید کائنات یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان [illegible]
تا اینجا ترجمه کلام شیخ [illegible] و نقل این حکایت از علمای ایشان در استحقاق خلافت آنحضرت تمام است آیه دیگر قوله تعالی در سوره احزاب فرموده که
ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اکثر در صحیح مسلم و بخاری مذکور است که چون این آیه آمد پرسیدند که یا رسول الله
سلام بر شما دانسته ایم صلوات بر شما چگونه است حضرت فرمود بگوئید که اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید
در صحیح بخاری از کعب بن عجره نقل نموده که او گفت سوال کردیم از رسول خدا گفتیم یا رسول الله چگونه صلوات بر شما اهل بیت بدرستیکه حق تعالی
تعلیم نمود ما را سلام بر شما پس آنحضرت فرمود اللهم صل علی محمد [illegible] کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید [illegible] خدا و رسول در صلوات برآل ذکر کرده باشند
و در این شک نیست که امیر المؤمنین افضل آل محمد است پس البته او اولی و انسب است بنیابت و خلافت رسول صلعم در بیان [illegible]
ذکر آل نیز کرده شد در صلوات و در صلوات بر خاتم انبیاء اللهم صل علی محمد و آل محمد باید گفت و بی ذکر آل صلوات نباید [illegible] سلطان فاضل
سید غیاث الدین [illegible] در تواریخ ذکر نموده اند [illegible] عقیده [illegible] فهم آن پادشاه مغفور از
[illegible] فرموده مشهور است که روزی در مجلس وعظ نشسته بود که واعظ در فضیلت صلوات سخن میکرد پرسید که چرا در صلوات بر انبیای
دیگر آل مذکور نشد و در پیغمبر ما امر [illegible] آل شد واعظ در فکر جواب متأمل بود که سلطان گفت مرا در این مسئله دو نکته بخاطر میرسد
بر علما عرض نمایم اگر پسند افتاد [illegible] و الا غرض نیست یکی آنکه چون دین و ملت پیغمبران سابق در معرض تبدیل و تغییر و نسخ شدند بنا
بر مصالح [illegible] لازم نبود تا دین محمد چون تغییر و تبدیل در آن راه ندارد تا دامن قیامت بر یک قرار است و هرگاه [illegible] این دین است
مراد لازم است که احکام او را از اولاد او [illegible] باید که در صلوات ذکر آل و فرزندان بذکر او پیوسته نمایند
و سایرین را معلوم شود که ایشان حفظ دین و ملت مینمایند و حرمت و عزت ایشان بر او واجب و لازم [illegible] و از جمله فرایض شناسند دوم
آنکه چون دشمنان آنحضرت را ابتر خوانده و حق تعالی ابتریت بر دشمنان آنحضرت ثابت ساخته که کسی نسب او را نبرد و ذکر نکند و نسل ایشان منقطع گردد

کرده نام آل را با نام پیغمبر مقرون نساخت تا هیچکس اگر سهواً باشد آن نکند زیرا که اورا ترک آن ناپسند بوده تا نام ایشان تمام شده

با آن متصل و مقرون باشد چون سلطان از تقریر جواب فارغ شد قاضی مجلس را به تحسین و آفرین یاد کرده و بعضی از علما دیگر گفته‌اند

و آن اینست که هرگاه در نماز در فصل اهل بیت صلوات برایشان واجب باشد و با نماز درست نباشد یقین است که در دیگر امور نیز جهت

ایشان او را خواهد بود و این چیز که یکی از مطالب اهل سنت است در باب دهم اکثر به صواعق محرقه فی نحو بن حجر مضمون آن نقل کرده و امثال این است

با اهل بیت رسول الله حکم. فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر انکم من لا یصلی علیکم لا صلوة له فی اهل بیت نبوت در بیان است

که چون حق در قرآن العزیز ایشان را واجب داشته و بخش فرستاده در بزرگی مقام و مرتبه شما اهل بیت است که هر که در نماز بر شما صلوات نفرستد نماز او

مرتبه قبول نمی‌یابد و در استدلال بر این آیه بر کرامت و بزرگی اهل بیت گفته که رسول الله علیه السلام مقام خود کرده بیشان و چنانچه صلوات بر آنحضرت

موجب تعظیم ایشان است صلوات بر ایشان نیز جهت تعظیم آنحضرت است و مرویست که در روزی که ایشان را در عبای خود داخل نمود و فرمود

اللهم هؤلاء منی و انا منهم فاجعل صلواتک و مغفرتک و رحمتک و رضوانک علیهم یعنی بار خدایا ایشان از منند و من از ایشانم پس گردان صلوات

و آمرزش و رحمت و خشنودی خود را بر من و بر ایشان چون او در وقت دعا ایشان را با خود شریک ساخته از مؤمنان نیز طلب نموده که از حق تعالی

در وقت سؤال رحمت ایشان را با او شریک سازند و در حدیث آورده‌اند که حضرت رسالت صلعم فرموده لا تصلوا علی الصلوة البتراء قالوا و

ما الصلوة البتراء قال تقولون اللهم صل علی محمد و بس کنید بلکه بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد پس تعبیر بعضی از آنها که صلوات فرستاده‌اند

موجب برائت و نفور باشد نه از همچنانکه ذکر علی را از نام حضرت رسالت صلعم جدا کردن بی نام حضرت و آل بلفظ علی یا بر آل

گر بگویند صلی الله علیه و آله یا بگویند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد مشهور است که من فصل بینی و بین آل علی لم ینل شفاعتی یعنی هر که فاصله کند میان من

و اهل بیت من بلفظ علی شفاعت من را در نیابد چون صلوات از حق تعالی رحمت است و از غیر او طلب رحمت و بعضی اللهم صل علی محمد و آل

محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد و آل محمد را در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت و اتمام

ثواب و اظهار فضل ایشان بر اولین و آخرین گفته‌اند که این تشریف اعظم است از تشریف سجده که بجد و آدم بود در هر تشهد و جهت

شیخ طوسی رحمه الله را از ارکان نماز شمرده و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که نماز کند و صلوات نفرستد و عمدا ترک کند نماز او

باطل است و در غیر نماز خلاف است و بعضی گفته‌اند در هر مجلس یکبار واجب است و بعضی بر آنند که در عمر یکبار واجب است و اهم اول است و مذهب

ابن بابویه آنکه هرگاه نام آنحضرت مذکور شود صلوات فرستادن بر او واجب است چه این دلالت بر رفعت آنحضرت و شکر احسان او میکند و ما

مأموریم اگر چه مثل ذکر بعضی از مواضع حضار اهدی بوده و این حسن است و حق تعالی فرموده لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید

خواندن رسول را میان خود مثل خواندن بعضی از شما بعضی را و مرویست که از رسول الله پرسیدند چگونه است قول حق تعالی که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی

یعنی این آیه چیست که چنین گفته است به درستیکه خدا و ملائکه صلوات بر پیغمبر میفرستند آنحضرت در جواب فرمود که این از علم مکنون است

یعنی پوشیده از خلایق اگر سوال آن نمیکردید از آن خبر نمیدادم حق تعالی دو فرشته را بر من موکل کرده است نام برده نمیشود من نزد بنده مؤمنی

که بر من صلوات فرستد مگر آنکه آن دو فرشته میگویند حق تعالی ترا بیامرزد پس حق تعالی و ملائکه در جواب آن دو ملک میگویند آمین و اگر ذکر کرده شوم نزد بنده

مسلمانی که صلوات بر من نفرستد الا آنکه آن دو ملک گویند یا رب حق تعالی ترا نیامرزد خدا و ملائکه در جواب آمین و نزد اهل سنت است که بتبعیت

بر هر یکی از ائمه علیهم السلام صلوات میتوان فرستاد و صاحب کشاف و شارح بخاری گفته قیاس مقتضی آنست که صلوات بر هر یکی از آحاد مسلمانان توان فرستاد

و لکن چون رافضیان در ائمه خود این را شایع ساخته‌اند منع میکنیم و در اهل بیت ائمه نیز جهت آنکه بر رافضی تشبه نکرده باشیم و میدانیم چنانکه مصنف

هدایه حنفی گفته که انگشتر در دست راست کردن سنت است لیکن چون شعار رافضیست ما در دست چپ میکنیم و بعضی گفته‌اند ما جمله بنی ابی و آل علی العظام شیعه

کردیم و بعضی از علمای شافعیه گفته‌اند تسطیح قبور سنت است لیکن چون شعار شیعه شد ما تسنیم را اولی میدانیم و چنین گفته‌اند و ضوء سنتی از فرض فضل است

از وضوء سابق از آنکه جا رافضیان غسل میکنند و محشی طیبی گفته هرگاه رافضیان ترک سنتی میکنند ما نیز ترک آن میکنیم و در این حدیث

و هم چنان آیه والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا نازل شده است در شأن امیر المؤمنین علیه السلام چه جماعتی از منافقان ایذای آنحضرت

مینمودند و ایذای او ایذای رسول خداست پس ایذای رسول هم ایذای خداست و اینکه علی از رسول است پس ایذای او هم ایذای خداست و این صفت برکت

پس او را فضل باشد و از مقاتل منقول است که آیه سابق بر آن که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة است هم در شأن

امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و مرویست که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلعم یک موی خود را گرفته فرمود که من آذی شعرة فقد آذانی

و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فعلیه لعنة الله یعنی هر که بیازارد یک موی مرا به تحقیق مرا آزرده باشد و هر که مرا آزرده باشد خدا را آزرده

و هر که خدا را آزرده باشد لعنت الهی بر آن کرده و از ایمان و از رحمت خود دور کرده و هیچ حدیث در شأن فاطمه علیها السلام وارد شده

و این هر دو آیت نیز نص است بر فضیلت علی که آیه سابق اربعین قول حق تعالی است فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه که ثعلبی در تفسیر خود ذکر کرده

که این آیه در شأن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب نازل شده و اول آیه این است که یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله

خبر میدهد که هر که از شما از دین برگردد و مرتد شود پس زود باشد که بیارد حق تعالی قومی را که دوست دارد ایشان را و ایشان او را دوست دارند و او

مهربان باشند بر مؤمنان و سخت دل باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و از ملامت کسی نترسند و از ائمه اهل بیت امام محمد باقر و امام جعفر صادق

مرویست که فرمودند این در شأن امیر المؤمنین است و اصحاب او که مقاتله کردند با ناکثین و قاسطین و مارقین که جنگ جمل و نهروان و صفین است

و از خوارج و نواصب اهل ارتداد بوده و بعد از سیوم کسی که متصف باین چهار صفت مذکوره باشد نبود الا امیر المؤمنین علیه السلام و موید این است قول رسول صلی الله علیه که
فرموده در غزوه خیبر فردا رایت را بکسی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند کرار غیر فرار است و دیگر صفات چون اذلة علی المؤمنین
و فخر الدین رازی نیز گفته که بدلیل باید که این در شان علی است و آن باشد یکی آنکه در روز خیبر رسول خدا فرمود لاعطین الرایة غدا و صفاتی که در آیت مذکور است اما
صفات است بنده وجه دوم آنکه بعد از آیه مبارکه انما ولیکم الله و رسوله واقع شد بی فاصله و این آیت در شان علی است پس اولی آن است که آیه ما قبل هم ه۲
سابق بر او نیز هم در شان آنحضرت باشد ولیکن بعد از این تشکیکات واهیه کرده و اگر چه موجب آن شک که نه که جای ترس است که آیه نباشد جواب
همه خاطرات لا بجهت خوف ملامت از دو رازی نفس هر یک نقل از جهات شد آیت قول حق تعالی است و رسول الله و نعیما اذن واعیه فی ذلک اذن واعیة
این بنده ر کوش نگاه داریم که نفع کرد از آنچه شنود و در حدیث وارده است که رسول بعد از نزول این آیت فرمود من از خدا تعالی در خواستم که بگرداند
اذن واعیه گوش ترا یا علی پس گوش نفع کرد آنحضرت را بود که هر گز سخنی را فراموش نکرد و در کتاب کشف الغمه از بریده در مناقب خوارزمی از احمد
ابن عامر نقل کرده که رسول گفت حق تعالی امر کرد مرا که ترا نزدیک خود دارم و از تو دور نباشم و آنکه تعلیم کنم ترا و آنکه تو بشنوی و یاد گیری و این آیه نازل شد
در تفسیر ثعلبی مسطور است که رسول خدا را از حق تعالی در خواستم که بگرداند گوش ترا علی پس گفت علی بعد از آن هر گز چیزی را فراموش نکردم و در تعلیم کند و سزاوار است حق تعالی را که ترا بشنواند
و ترا الله است که بشنوی پس این آیه نازل شد و حافظ ابو نعیم در حلیه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده و ابو القاسم در تفسیر خود او نیز از علی علیه السلام آنحضرت فرمود
رسول خدا مرا بسینه خود چسبانید و گفت پروردگار من مرا امر کرده است که نزدیک سازم ترا و دور نکردانم از خود ترا و بشنوانم بتو و یاد گیری و تعیها
اذن واعیه در همین نازل شد در مناقب از ابن عباس نقل نموده که چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه فرمود که از حق تعالی در خواستم که بگرداند
این گوش تو گوش علی و علی گفت بعد از آن هیچ نشنیدم از رسول خدا مگر آنکه او را حفظ کردم و در گوش نگاه داشتم و فراموش نشد و صاحب کشاف و فخر الدین
الدین رازی هر یک بعد از ذکر روایت و نزول آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام نکته ذکر کرده‌اند در بیان آنکه چرا اذن واعیه را بلفظ مفرد و نکره گفته
آنکه تا تنبیه باشد که گوش پند پذیر در دنیا حق کم است و سزاوار است که مردم بار بار که گوش نمی‌کنند در امیر کنند مولوی در وصف حال این طایفه گفته است
گر صاحبدل اگر بود صد داعیه پند را از دست باید واعیه پس وصیت کرد و تخم وعظ کاشتند چون زمانشان شوره بود و سودی نداشت ذکر بد
بیک گوش پند را کر در فرمان برداری حق تعالی کند نزد حق تعالی برابر است با عالمی و آن یک سواد اعظم است و غیر او را اگر چه عالمی بر شود التفات نکند جهان حق تعالی
لطف الهی است وجود رسول شان یکی است و همه طفیل وجود آن یک کس است چنانکه مولوی روی گفته است قطب شیر و صید کردن کار او باقیان خلق باقی خوار او
پس چرا این دو شخص که رئیس و رئیس اهل سنت‌اند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و صدیق شیخ باینکه دعای پیغمبر در حق او مستجاب شد و بغیر او همه مجملی پیش نکرده مستحق عدد ستر بلاغت مجملا یخرج
بوی بیان نیست داد منظور از نظر الی آن است پس او حق تعالی را ستم و در همه حال که تامل در آن کند بعد از حدیث متفق علیه مصطفی میداند که پایمال پنداشتند الا آنکه حق تعالی فرموده که

من عبده العلماء یعنی خوف و خشیت در سلوک رسول را کفته فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم یعنی زیادتی صاحب علم
بر عبادت کننده بی دانش همچون زیادتی من است بر یکی از شما که از همه فروتر مرتبه باشد و در این نزد کسی شک نیست و نتیجه
نیست که امیر المؤمنین علیه السلام اعلم و افقه از تمام صحابه بود و از استغنا او از همه در همه باب خصوصا در علم مشهور است و اقرار
دیگران بنا دانستی خود و احتیاج در همه چیز بخصوص در حل مشکلات در همه جا و نزد همه کس مذکور حتی آنکه خلیفه دوم در اکثر
مقام باعتراف همه لولا علی لهلک عمر گفته و خلیفه اول هر بار که بر منبر رفته میگفت اقیلونی و بر آن قیاس است حال دیگران
پس آنحضرت اعلم باشد و هر که اعلم است افضل است و بعد از ثبوت این دو مقدمه بدیهی است که امامت و خلافت بکار برده و عنایة علیه السلام
الهدی آیت دوم ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة که جمهور اهل سنت ابن حجر در صواعق از ابن عباس
نقل کرده‌اند و صاحب کشف الغمه نیز از حافظ ابو نعیم و ابن مردویه که چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه فرمود
یا علی ایشان اهل بیت و شیعیان تواند بدرستیکه در روز قیامت راضی و با تو دشمنان تو غضبان و مقمحین پس گفت یا علی این آیت در شان شیعیان تو و تو است
و در دنیا خواهید آمد روز قیامت تو و شیعیان تو آزرده و غضبناک خواهند آمد در آن روز دشمنان تو پس معنی آیت این است که کردند
و کردند عملهای پاک و پسندیده ایشانند بهترین همه خلق بتحقیق این وجه بهترین بایشان در است و این هر دو در امیر المؤمنین و اهل بیت او
و مانند او و دوستان صفت خیر البریه که در غیر ایشان این دو صفت را دعوی میکنند و گفته‌اند فرق است میان آنجا که خیر و شر باشد باید که در این
آتش بجهد یعنی آیت دوم قول حق تعالی است که و العصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا بهم مراد از آیه آخر آن که بما اتوا جهرا بالصبر
که هر یک بسر خود دلیل جدا است بر امامت آنحضرت چه در آیه اول مراد از الا الذین آمنوا امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان رضی الله عنه و ابوذر
که در زمان کافر است ابو جهل است بنابر تفسیر مشهور روایت برسد و در تفسیر خود گفته که از معانی منقول است که مراد از انسان ابولهب است
که ابو جهل یا ابولهب بسیکفته‌اند که عهد در بیان کفار است پس قسم یاد کرده حق تعالی بعصر که زمان عصر یا عصر پیغمبری یا زمان عمر ما
یا بروز کار که مشتمل است بر عجایب و غرایب بسیار بر آنکه بدرستیکه انسان در زیانست که یکی از آن آنکه هم کرده‌اند و لفظ لام در انسان
الف لام جنس است و مقرر از جهت آنکه بدرستیکه همه آدمیان در زیانکاری‌اند که عمر را در مطالب نا پایدار دنیا صرف مینمایند در
و زاعمال ایشان در کار تباهی است و با چشم بهره ده سرمایه از دست رفته و کسب طاعتی نکرده‌اند بس ستم در کشیده و بیانند و ترا بر ما که آنان آورده‌اند
و کرده‌اند کردارهای پسندیده و آنحضرت ساعد بنابر آیات و رستگاری یافته‌اند و فاضل شرح تفسیر گفته و اگر چه ... نجات و تحصیل
عبادتها مشغول باشند که هنوز در زیان کارند چه هیچ طاعت و عبادتی نیست که بر از آن کاران بجا آورد و بسیار زحمت بکشد باید که علی کند که

اثر آن تا بماند و لذات آن و ادای شیوه چه جای آنکه عمر را در غفلت بسر برد و وقتی خبردار شود که بجز حسرت و ندامت چیزی نداشته باشد

ب

چنانکه حکیم ثنائی گفته است غفلت است و برای غرور - ابجد آن یخ فروش بیت بود و بر تموز آن یخک نهاده به پیش یک

خریدار نه و او در پیش - یخ که از آفتاب گرمی میرد با دل دردمند بادم سرای این الحکمة ... حیات ... بیخبر

و تواصوا بالصبر از ابن عباس مرویست که گفت امیر علی ع و غیر راجع است بعد از لفظ جمیع بحجة و نظم یعنی آنانکه وصیت کرده اند یکدیگر را بالحق در

و امر بطاعات و صبر از معاصی و اقامت بر طریق مستقیم حق و دوری از مناهی و زنا ... پس ارکان ایمان و عمل صالح در کل وصیت بصبر در

آیه ... آخر سوره علی ع مخصوص است و او را بار کلامی بیخبری که حق تعالی او را بهمان کار بحق فرستاده است آیه دیگر یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع

الصادقین که مومنان واجب گفته بر مایده که بودن با صادقان فرموده که معلوم است از این راستی و درستی گفتار و ... باشند

در شان آنحضرت

مگر جمعی که معصوم باشند چه کذب و دروغ در غیر معصوم میرود و آن معصوم امیرالمومنین است که بعترف دوست و دشمن معصوم غیر از که

بی او لام باشد و حافظ ابو نعیم از اهل سنت از ابن عباس نقل کرده که آیه نازل شده و هم چنین وارکعوا مع الراکعین که آن نیز نازل شده است

در شان حضرت رسالت پناه و مرتضی علی ع و حقا که از اول رسته ... رکوع او بود بخضوع و خشوع و حضور قلب باکیان و از ابن عباس مرویست که

آیه دیگر

مراد از وارکعوا مع الراکعین رسول صلعم و مرتضی علی ع ایشان اند که اول کسی اند که سجود و رکوع نموده اند پیش از همه کس آیه دیگر قول حق تعالی

که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته خلاصه کلام در این مقام آن است که چون رسول صلعم از حجة

الوداع فارغ شده عازم گشته جبرئیل ع از نزول نمود به پیغام الهی رسید که علی ابن ابی طالب را علم کن تا امت محمد عهده بیعت او در حج معلقین

لله کردان و پیغام رسان بر جاهلان می برسان که علی ابن ابیطالب بعد از من وصی نبی و خلیفه او است و طاعت او مقرون بطاعت من

و مخالفت او مخالفت من است و منکران امر از جمله کفار است و حضرت خاتم الانبیا در آن روز خود را بر تخت خلافت ... سر از روی بیم بالاجماع

دلالت عامه در میان نهاده چون ایشان بار خلوت بیا برده در تحقیق آن از حضرت سبحانه تعالی حضرت رسالت پناه در خفای آن زمانیت اهتمام

نموده تا بدی که فرمود که اگر قتی این راز نمایان خلاف امر من ... در زمره کفر داخل کرده و چون بر حج از نزول جبرئیل و ... در این باب

و ضعف شما و مسلمانان رسول خدا را اعتباری نکرده بعد از ... ضعف ... خبردار کرد ... کل جا ... ظهور را ... بدر

آگاه رفت و او بار ... رسید ... و از اول بعد آنحضرت عوف رسید از آن پنج منافقی سر است کردن تا بمجتمع شد در

هلاک پیغمبر خدا اندیشه نمودند و بر ایشان همه به تعلیم ابلیس ... قرار گرفت و آن قصه در محل خود مذکور است و چون امیر حضرت

رسالت پناه جام حیات ... نقد ... عایشه را ... ساخت که ... و اله بجای ... فانش

کردی

کردی حق تعالی جزای عمل او بتو برساند و بعد از آن در طی رفت مدینه بجحفه شد و منزل بمنزل می آمدند تا بموضعی که از کراع غمیم نام است

رسید جبرئیل ع نازل شد این آیه نازل مشتمل بر نهایت اهتمام آورد که ... بعض ... و ...

عجب از رسول در تاخیری که نا خواسته واقع شد ... یعنی آنکه ... وحی ... ترک ... و ... آن

که این قسم امور را در جا کرد و این نهایت تاکید ... بدست ... عنه ... جبرئیل امین دیگر بار

بجهة تاکید نزول نمود آیه یا ایها الرسول بلغ را از رسانید یعنی ای رسول من برسان به بندگان آنچه از خدا به تو رسید و اگر نرسانی تبلیغ

رسالت نکرده باشی و اگر در این امر ... چون نرسانیدن بعضی حکم نرسانیدن همه دارد ... هیچ ... تبلیغ رسالت نکرده باشی

اگر از ... منافقان همراه ... خدا ... حافظ و نگهبان تو است از شر دشمنان ... در ...

با آنکه محل نزول ... فرمود ... رفته اند که برگردد و هر که در عقب ماند ... تا بر سید

منبری از پالان شتر راست کردند رسول بر آن بر آمد خطبه بلیغی مشتمل بر فواید تمام و بلاغت ... کلام در حمد و ثنای حضرت علام

و موعظه و نصیحت ... و ... خلافت امیرالمومنین از جانب رب العالمین ادا فرمود که گفت ... ای ... مطلع

و ... بر دارید ای مومنان که این آخرین مقامی است مرا با شما ای گروه آدمیان حق تعالی نصب کرد در میان شما صاحب ...

در امر دین و دنیا و والی که طاعت او فرض است بر مهاجر و انصار و ... عرب و عجم و کوچک و بزرگ و ... آزاد

سفید و سیاه و هر که بر هدایت الهی ... و حکم او بر همه جاری است و طاعت او واجب و مخالفت او ملعون و بعد از آن

امامت از ذریت من است و از اولاد علی ع تا روز قیامت و کسی غیر علی ابن ابیطالب ... امامت نیست و ...

کسی ... مومنان غیر از علی ابن ابیطالب ... از خطبه آنحضرت است و آن خطبه است طولانی که ترجمه آن دو ورق ...

نمیشود و بعد از خطبه دست امیرالمومنین ع گرفته او را نیز بالای منبر ... که همه ... ادا نمودند و گفت

ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی ... بتر ... اولی از نفس ایشان ... گفتند بلی یا رسول الله چنین است ...

... فمن کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر کرا من مولا و ... و اولی ... در دین و دنیا ... مولا و اولی

تصرف است در امور او بعد از اتمام خطبه و تاکید و ... دست ... کفت اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

یعنی الهی دوست کن با آنکه علی را دوست کند و دشمن کن با آنکه با علی دشمنی کند و انصر من نصره و اخذل من خذله یاری ... هر که

... یاری کند ... و ... که علی ... را ... حق ... باد ... البق

که بگردد و بهر راه که برود بدان [illegible] جمع مردمان [illegible] بعد از آن [illegible] گفتند [illegible] بر حضرت سلام کرده به امارت با نص جلی
که السلام علیک یا امیر المؤمنین و عمر برادر هم فرزند گفت بخ بخ لک اصبحت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنة این کلمه را عرب در حالت
رضا در وقت تعجب [illegible] بجای به به در زبان عجم یعنی به به امام و سردار شدی بر من و سایر مومنان و شعرای عرب در آن
قصیدها در ترتیب این امر گفتند و حسان بن ثابت از حضرت رسول رخصت گفتن قصیدها و خواندن طلبید و قصیدهء که گفت
حضرت او را تحسین نموده و عمرو عاص هم در این [illegible] قصیدها گفت شاعرانه و معنی های بلند قصد کرده از آنجمله گفته بیت ؛ بیت
بآل محمد عرف الصواب و فیهم [illegible] نزل الکتاب و چون باسم حضرت رسید گفته نفوس [illegible] لوم حرم
ساقه نامی القدوم الرکابة یعنی جایی که محل فرود آمدن شتر او است گردنهای مردم است و محل [illegible] روز غدیر [illegible]
یعنی آن دو قدم [illegible] بر گردن مردم لازم است و شاید بدان قصد هم کرده باشد که چنانچه پیغمبر او بر گردن بعضی کفار موجب آزرده گی
دولتشکی است [illegible] او نیز چون بر گردن مردم لازم شده [illegible] و اگر نه چنان [illegible] که زیرا این اسم
تاکیدات الهی و آمد و شد جبرئیل و وصیت نبوی که ناشنوانی نگاشتند و نادیدانی نپندارند هست و دلیل اینکه : او از ارادت
صوار به نفوس [illegible] جواب یعنی وقتی که شتر او [illegible] مردم [illegible] بیک وجه جواب ندارند و از ابن عباس
و ابو ذر و عبدالله [illegible] روایت که [illegible] که جبرئیل [illegible] رسول خدا را خوش [illegible] بآیه مبارکه الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بشارت حاضران را روز غدیر [illegible] که اسلام در آن روز تمام شد و نعمت الهی
بر بندگان [illegible] در اثر [illegible] معلوم میشود که وجه دیگر [illegible] از اصول [illegible]
از فروع نزد اهل سنت [illegible] امامت و ولایت [illegible] دین و اتمام نعمت [illegible] سرداری و صاحب اختیاری آن مرکز دایره
امامت و سرکرده [illegible] ولایت منوط و مربوط ساخته چون این خبر باطراف و جوانب رفت حارث بن نعمان که از قبیله [illegible] بود
و سرداران طایفه [illegible] بمجلس حضرت در آمد گفت یا محمد بوحدانیت خدا و نبوت خود و نماز و روزه و
زکات تکلیف کردی قبول کردیم بانیها راضی نشدی خلافت علی [illegible] حواله نمودی این امر از خود نموده یا از جانب خدا حضرت [illegible]
قسم بخود که این از جانب الهی است پس از آن مجلس برگردید و گفت الهی اگر [illegible] راست است [illegible] از آسمان سنگ بر سر من فرود آید که [illegible]
ای [illegible] سنگی از آسمان بر سر او آمد [illegible] بیرون رفته بجهنم سوخت [illegible] سال سائل بعذاب
واقع نازل شد یعنی سوال کرد [illegible] عذاب واقع [illegible] و ظاهر است که آن همه عذاب که از حارث [illegible] بظهور آمد از رای مولا
شاهی [illegible] حضرت امیر [illegible] نبوت [illegible] چنانچه اهل سنت بر آن [illegible] کلام [illegible] کردوم

از فلق

زغایت گرمی رداهای خود را در زیر پای نهاده نشسته و در آن مکانها که نزول [illegible] در آن متعارف [illegible] مغیلان
از پالان شتر منبر ساخته [illegible] علی بر کرده بلند [illegible] خطبه با آن طول خواندن [illegible] امر عظیمی [illegible] زحمت و عورت [illegible]
آن خطبه بعضی از روی عناد گفته [illegible] الست اولی بکم من انفسکم [illegible] در ریاست دین و دنیا جهاد با نفس مردم از
مردم بیشتر است [illegible] بعد از آن نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم [illegible] که مراد از موالی [illegible] امور [illegible]
و [illegible] از [illegible] که در لغت مقرر است [illegible] جمع مومنان در آن شریک [illegible] اولی بتصرف است در حقوق مردم
[illegible] چنانچه [illegible] در آن [illegible] امامت [illegible] چگونه [illegible] در آن [illegible]
و حال آنکه نزد جمهور این حدیث بمرتبه تواتر رسید چنانچه شیخ مفسر محدث عماد الدین بن کثیر شافعی در تاریخ کبیر در ترجمه محمد ابن
جریر [illegible] ذکر کرده که او [illegible] مشتمل بر دو مجلد در احادیث غدیر خم [illegible] نقل نموده که ابوالمعالی جوینی [illegible] که مشهور است
بامام الحرمین تعجب میکرد و میگفت که در بغداد مجلدی دیدم در دست صحاف در پشت آن نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق [illegible] من کنت مولاه
فعلی مولاه و [illegible] منقول است که میگفت که من این حدیث را از [illegible] طریق روایت دارم و شیخ [illegible] جزری شافعی که از
ائمه احادیث اهل سنت است رساله [illegible] در تواتر حدیث غدیر دارد و تواتر این حدیث در آنجا [illegible] طرق ثابت نموده با انجمله این خبر [illegible]
ظهور رسیده در مرتبه ایست که کسی منکر آن نتواند بود [illegible] که یکی از [illegible] در غدیر اعتراض کرده که هرگاه حضرت رسالت پناه
بر خلافت علی نص کرده چرا [illegible] دیگر احکام در میان مردم [illegible] تا پوشیده ماند و کسی انکار نکند چرا در سفر بیابان [illegible] بالان شتر
کسی در بیابان کاری کند [illegible] و چون [illegible] با نبوت [illegible]
[illegible] یکی گوید [illegible] یکی گوید [illegible] تصریح نموده [illegible] تا هرکسی [illegible] چنانچه گفته است [illegible] رسول [illegible]
رسول [illegible] و قصه غدیر خم که در شان او [illegible] ظاهر شد که قول [illegible]
باطل است و شیخ عبدالجلیل رازی در جواب فرموده که آن ناصبی [illegible] این اعتراض بر خدا کند و گوید در شب تاریک باد و باران موسی
غریب در بیابان [illegible] آواز انا الله [illegible] چنانکه کسی در دنیا کاری بکند [illegible] اهل عالم [illegible] خاطر نشان [illegible]
و هم [illegible] مکه و کعبه [illegible] کسی در دنیا کاری بکند [illegible]
و اگر تقریر رسالت موسی در بیابان در شب تاریک و تقریر نبوت مصطفی در غار حرا نقصان نبوت نباشد و تقریر امامت علی در
بیابان بر منبر پالان شتر نقصان امامت نباشد [illegible] در قرآن ظاهر کرده [illegible] که با تمام علما [illegible] تصریح کردی

رساله جزری

نا شنیده آن ناصبی از مذهب فرو گذشته و مالک الملک را منزوی کرده و تعطیل احکام در روش کرده و نمیدانند که نبوت نبی
سمعیت و نبوت تمام عقلا واجب است که با خدا تعالی منازعه میکند که تو بگو ما نبی و صلات و حج بگو ما از نقل صفات ثبت حید
در سفر حید و در حضر حید و است رساله کردان بیداری و بگو ما هم والی الرکات و بیکو ما زینت دنیا دکه ی دنیا ره و از دهن نیکم تا
خلاف باشد شرایت بیخ ما و جمهور با حواله تا اعتذار به قول مختلف بیدا شود پس اگر رایان سمعیات جواب و ایهام روایت نا ثبت محمد
عبث باشد مسئله امام که عقلیت اگر امام به تصریح باشد نقل نمیدهند به و امام فخر غزالی دعوی اجماع بر صحت حکایت روز غدیر کرده
بعد از ذکر حکایات روز غدیر و عبارت او مشتمل بر کلمه بخ بخ گفته هذا الحکم و رضا تم بعد هذا غلب الهوی بحب الریاسة و حمل عمود الخلافه
و خفقان البنود و قعقعة الرایات و اشتباک ازدحام الخیل و فتح الامصار سقاهم کاس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه
وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون یعنی بود اول قبول حکم آلهی نمودن و رضا دادن و تسلیم کردن بعد از ان هوای نفس
و محبت ریاست و جاه ولایت او را به خلاف نام برده و محبت آنکه علمها و نقارها خلاف در پس و پیش برپا کرده باشند و اسبان و شتران سوار باشد
از هم که رسیدن صورت شبکه بنظر درآید و مردم بر در خانه جمع شوند چنانچه روش حکام دنیا است عهد و میثاق روز غدیر را فراموش کرده
در پس پشت انداخته آخرت را به دنیا فروختند به بهای کمی و بد خریده و فروختی ... که امام کنون هستی و این عبارت غزالی
این جوزی که از اکابر آن طایفه است نقل کرده و حاصل استدلال بآیه آنکه احمد حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر و ابن مغازلی شافعی
در کتاب مناقب و ابن عقده از صد و بیست طریق و دیگران از اکابر اهل سنت چون ابن جوزی شافعی در رساله که بأسنی المطالب فی مناقب
آل ابی طالب نام کرده جمعا نقل کرده که این آیه در بیان فضیلت امیر المؤمنین نازل شد در روز غدیر خم و هم چنین آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
به این روش نقل کرده که یا ایها الرسول بلغ تا آخر نازل شد حضرت رسالت پناه دست امیر المؤمنین را گرفته بلند کرد که مردم سفیدی زیر بغل
آنحضرت را دیدند گفت یا ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم و چون مردم گفتند بلی فرمود کهم کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
و انصر من نصره و اخذل من خذله و ابن الحسن شیبانی دارد و متن حدیث چنین گفته شاد و جمیع ایرادیم که اکملت لکم دینکم است تا آخر نازل شد حضرت
رسول فرمود که الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضا الرب برسالتی و بالولایة لعلی یعنی بزرگی خدا که تمت نهاد بر تکمیل دین
دین و تمام کردن نعمت و رضای پروردگار از پیغمبری من بود و ولایت از برای علی ابن ابی طالب بعد از من و بعد از ان نازل فرمود قول اول را که پس
کسی که من مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و از ان آیات و روایات ظاهر شد که دیگری بغیر از آنحضرت
مستحق ولایت و خلافت و نیابت رسول خدا نیست و هر کراو بیاد آورد از جهت عداوت خاندان امیر المؤمنین و ناسپاسی از طریق حق بیرون رفته از سبیل

برادر پیشوا نگشته و در حقیقت حکایت روز غدیر مطلع شد مضمون آیات مذکوره ما را که هو حقه فهمید چگونه نقدیم دیگری بر آن نیا
عالمتاب ثابت تجویز توان کرد و با قدرمان عقل و نقل دست بکر بیا تو ان شد چنانچه مولوی رومی در مثنوی گفته مثنوی با گفت
پیشنهاد ها چون بگوید شد صفا اندر صفا چون تو باب آن مدینه علمی چون شعاع آفتاب حلم را تار باش ای باب بر جویای باب تار ها سا الکفوا احد
و نصوص که خالق در باب خلافت او این قسم تاکید نماید چون از ایشان پذیرد و کوید و بر ایشان بشر نیز ندارت و لفظ بجوار ارشاد
تمام کرده بگفته سوال ما حاصل کلام است فهم ایشان به بر ده عزت کار است کافریش رزنا به بار معتقد نیز پس در تهمت نا ثابت
و احتیاج به بینه و برهان خلایق نخواهند بود و دیگر از آیات آیات سوره برآت است و این سوره را سوره برات و توبه و فاضحه و مخزیه و علامه
گوینده و او پیراسته از کفار و در او ذکر توبه مومنان و فضیحت کنندگان اهل نفاق است و او را کشاف منقول است و ذکر عذاب در
پیش از سوره ها است و ترک بسمله در او بجهت آن است که بسم الله الرحمن الرحیم امان است و این سوره برای رفع امان آمده نقض عهد از
مولف و مخالف متفق اند بر آنکه چون سوره برات نازل شد حضرت رسالت ده آیه از اول این سوره را با ابا بکر داد که در سال هجرت
در موسم بر اهل مکه بخواند چون او پاره از راه قطع نمود جبرئیل امین نزول نمود گفت به درستی که حق تعالی ترا اسلام میرساند و میگوید لا یؤدی عنک الا انت
او رجل منک یعنی باید که تو خود متصدی این امر شوی یا مردی که از تو باشد پس آنحضرت امیر المؤمنین علی را فرمود که بر ناقه عضبا سوار شو و خود را
خود را با و برسان و سوره را از او گرفته حق طریق رسالت بجا آرد و حضرت امیر المؤمنین بموجب فرموده روان شد و سوره را از ابو بکر گرفته به اهل
مکه رسانید و چون برگشته از سبب آن پرسید فرمود که امر الهی چنین شد که من خبر از رسالت نکند کسی که از من نباشد و چون علی از من است و من از او فرستادم و این دلالت
صریح دارد بر آنکه امیر المؤمنین علی خلیفه حضرت است در تبلیغ احکام الهی و دیگر از نزد علمای حدیث را حبه ای نه شمرده اند برای مطلب این
معلوم شد که شخصی که حق تعالی بجهت رسانیدن آیتی چند از کتاب به بعضی از مردم او را امین نداند چگونه صلاحیت آن دارد که در رسانیدن
تمام آیات کتاب کریم و تمام جمیع احکام رسول محترم او را امین دانسته و تمام خواهند چگونه امین باشد در رسانیدن جمیع دین الهی و حال آنکه
خدا تعالی او را از بالای منبر بهمه اما و را عزل نموده و نیز فرق است میان عزل نمودن و و تا ساختن فرد که بعقد مفوض است در تبلیغ احکام چه رود آنست
نزد هیچ عاقلی تقدیم مفضول بر فاضل و ابن بابویه رحمه الله در این مقام حدیثی که هر کس موجب خرمند کوراب به بکر از حضرت رسول باشد در آنچه
نباید او نخواهد بود به دلیل حق تعالی که فرموده فمن تبعنی فانه منی و هر کس تابع پیغمبر نباشد محب خدا نیست بدلیل قول باری تعالی که قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و هر کس محب خدا نباشد مبغض او خواهد بود یعنی و مبغض خدا کافر است چنانچه بیان حدیث در سند
که علی از حضرت است و دیگر روایت نیز بر آن دلالت دارد و از آنجمله مخالفان در تفسیر قول حق تعالی که افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد

نه روایت کرده‌اند که در اصحاب بقیه حضرت پیغمبر است و مراد از شب امری که تا با او شبیه امیرالمؤمنین است و بعضا روایت کرده‌اند
که حضرت جبرئیل بعد از آن نظر بحضرت امیرالمؤمنین ع انداخت دید که آن شهسوار معرکه لافتی و بهار میدان اهل اتی در پیش روی مبارک
حضرت رسالت می‌آید نماید گفت یا محمد ص این غایت یاری و جان سپاری که علی در نصرت تو بجای می‌آرد حضرت رسالت ص فرمود
که یا جبرئیل انه منی و انا منه جبرئیل فرمود که انا منکما این سخن اینجا لطیفه است و آیه دویم از ابتدای این سوره که واذان من الله و رسوله الی الناس
و در مسند احمد حنبل مسطور است که اعطا کرد اذن بالایات من سوره برات حین بعثه بها الی مکه مع ابابکر و اتبعه فرمود و ندا
بها علی ع فاتی النبی ص فقد ارسلت ان لا یبلغها الا انا او رجل منی یعنی آن مردان علی بود که از ابابکر رسید در وقتی که ای خت
باین آیات که از سوره برائت بود با اهل مکه رسالتی که فرستادن آن آیات را با ابابکر و علی ع از دنبال او فرستاده برگرداند و خود آیات
برد و خوف نداشت با آنکه چندین کس از اکابر و اماثل مکه را کشته و چون مأمور شد که بهدایت فرعون رود گفت خوف دارم که از این
مردم را کشته‌ام چون ابوبکر برگشت از وجه برگردانیدن پرسید رسول گفت از جانب خدا امر شده که نباید این آیات را برسانم مگر من یا کسی
که از من باشد و مرویست که از امیرالمؤمنین عذر گفت که من خطیب نیستم و خورد سالم و رسول ص فرمود که برانگیزی یا چاره نیست که یا من بروم
یا تو گفت پس هرگاه چنین است من بروم رسول ص گفت برو که حق تعالی دل و زبان ترا ثابت بدارد و زمانیکه یکی از مومنین گفته
که فرستادن علی بود از ابابکر بجهت آن بود که در میان عرب مقرر و معهود بود که اگر عهدی و پیمانی در میان آید بغیر از قبل آن عهد کننده یا کسی
از خویشان او در اعتباری ننماید چون رسول خدا ص در مکه با قبایل عرب عهد کرده و بعضی نقض عهد کرده بودند بجهت تنبیه ایشان
بایستی که خود برود یا خویشی از او علی ع فرستاد نه آنکه ابابکر قابلیت ندارد و جواب این آنکه رسول خدا منزه و مبراست و از آنکه فعل عبث کند پس
فرستادن کسی اول را بار و باز او را برگردانیدن باید که بغرضی معتدبه باشد چون تنبیه بر فضیلت و بزرگی آن شخص یا بلند شدن نام و آوازه
و یا بهم رسانیدن به شد که از دیگران این کار نمی‌آید یا آنکه از آن مرد شکستی بهم ندا که در این مقام اول را سر بلا از بار امیرالمؤمنین ع
دلالت بدان تا بد بود عارف که در آن مشهد که در این جهت غیر از آن حضرت کسی نبود که صلاحیت این کار داشته باشد و آنکه گفته در میان عرب مقرر
بوده که اگر این عهدها مقرر می‌بود البته رسول ص بعد از آن برادر عمی نجیب آنکه آخر از فعلا عرب خبردار شما باشد مع ندارد پس شخص
شد که سر آن این است که ابابکر نزد الله تعالی قابلیت آن کار ندارد و هرکسی از آن قسم امری عاجز باشد بقیه امر امامت را قابل نخواهد بود
ارکه در علم و قهر زبون باشد عارف که بکار چنین باشد آیه کریمه آیه سی‌وپنجم است که حق تعالی فرموده که الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة
فیها مصباح المصباح فی زجاجه الزجاجه کانها کوکب دری یوقد من شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه تا آخر آیه کما اینکه

ابیک

ازین

۱۰۰

از حسن بصری که رئیس و مقتدا و واعظ و صاحب مسائل نقل کرده‌اند که گفت مراد از مشکوة فاطمه است و مصباح امام حسن و امام حسین
اند و زجاجه که گویا ستاره است درخشنده فاطمه در میان زنان دنیا و شجره مبارکه ابراهیم علیه السلام است نه شرقیه است و نه غربیه نه یهودی
و نه نصاری است یکاد زیتها علم است که از او بدیگران بسیار نوع علم بود از امامست که از نار و روز قیامت شبانه و حق سبحانه
راه نماید بسبب آن هر کرا خواهد که واسطه هدایت خلق شوند و هرگاه حق تعالی در شان فاطمه و حسنین این شان لطیفه باشد و این مرتبه قرار دهد
بطریق اولی حضرت امیرالمؤمنین را که حامل و اصل است باین حمل و مرتبه اعلا خواهد بود پس از امامت یقینا قدم و اصل ع ام
و مکمل باشد و معنی آیه آن است که حق تعالی نور آسمانها و زمینهاست یکی از نامهای حق سبحانه و تعالی نور است و نور کیفیتی است که اول بار جرم
از او در یابد و بواسطه او چیزها را درک نماید چون کیفیتی است که بر قابل مثلا بر مظلم بر جرمها و بر کائنات اطلاق نور بر حق سبحانه و تعالی درست نباشد
چون خود را باین نام خوانده پس معنی آن است که الله ذو النور یعنی خداوند نور است یا معنی نوراست منور ماهها و روشن کننده آسمانها
بملائکه مقربین و زمینها با نبیا و مرسلین یا روشنی بخش دلها با نوار معرفت یا آنکه چون نور سبب ادراک چیزهاست و حق تعالی پیدا کننده
و هر چه بینا کار ربک را آید سالکان بینا پس او را نور گفته‌اند نفت و نزد محققان نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو قائم
و او از همه مخفی و مشکوة آیه روشن است اینکه آن است که در وسط قندیل باشد و مصباح چراغ است در قندیل از آبگینه که گویا ستاره
ایست درخشنده از روغن بسیار نافع که آن زیتون است از درخت مبارک نه در طرف مشرق است از معموره و نه در طرف مغرب بلکه
جایی و شیدن او در ولایت شام است با اصل او از مشرق است پس از درختهای این جهان نیست که شرقیه یا غربیه توان گفت
نزدیکست که روغن آن درخت روشنی دهد بنفس خود اگر چه آتش بوی نرسیده باشد بجهت مشابه درختانی است که با آتش روشنی
دهد بر روشنی فرصه یعنی صفای ریت با نور چراغ یا روشنی و لطافت زجاجه بر آن فرصه راه نماید حق تعالی بنور معرفت خود هر کرا
بخواهد مثلها می‌زند خدای تعالی برای مردم تا زده دریابند و او بهمه چیز داناست و گفته‌اند مراد از نور ایمان است تشبیه کرده سینه مومن را
بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص را
بشجره مبارکه که فیض کلمه با آنکه بر زبان مومن گذرنده عالم را منور گرداند چون بر زبان جاری شد و تصدیق دل با آن یار گشت نور علی نور
ظهور یابد یا آنکه نور معرفت الهی در زجاجه دل عارف و مشکوة سینه افروخته از برکت تلقین شجره وجود مبارکه جهت است که
نه شرقی است و نه غربی بلکه امر بینهما از فر ذکر قلبی عارف آنرا از تعلیم سید ابرار است و نور علی نور علوم توان کرد یا
نور یکی است قرآن است و دل مومن زجاجه و زبان مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که حد وسطست میان زن و خلق

نور ولایت او روشن است چون فرست کنند نور علی نور است و علی ابن ابراهیم از امام جعفر صادق ع نقل کرده که مشکوة حضرت فاطمه و مصباح
حضرت فاطمه ع و در بیان زنان کوکبی است دری و شجره مبارکه حضرت ابراهیم نه مایل به یهودیت و نه به نصرانیت
نزدیک است که علوم چشمه که در چشمه دل آن حضرت جا گرفته نور آن بخاص و عام برسد و چون از او بوجه آید نور علی نور حصول رسیدن و حقیقی
راه نماید سبب آن هر که را خواهد که واسطه هدایت خلق باشد [illegible] فرقه مصباح نور علم است در سینه پیغمبر و زجاجه سینه علی ابن ابیطالب است
که علم خود در سینه پاکیزه او بودیعت نهاده نزدیک است که عالمی از آل محمد صلوات الله علیهم تکلم کند بعلم پیغمبر مایه پیش از آنکه از وی پرسند
و نور علی نور امامی بعد امامی [illegible] علم و حکمت بر اثر آن امامی از آل محمد تا قیام قیامت حق تعالی هدایت کند به آن نور هر که خواهد
از اهل استحقاق [illegible] از [illegible] آن نور است که واسطه هدایت مردم کرده اند و نور علی نور بر کلمه ائمه علیهم السلام صادق است
زیرا که هم نور نبوت و هم نور ولایت در ایشان سرایت دارد چنانچه گفته شد [illegible] مشهور [illegible] نور علی نور
آیت دیگر عم یتسائلون عن النبأ العظیم است که حافظ ابونعیم بسند خود از سدی روایت میکند که او گفت از رسول ص شنیدم که در وقت ولادت
قرآن این آیت [illegible] ولایة علی [illegible] وقفوهم انهم مسئولون [illegible] مشرق و لا مغرب و لا در بر و لا در بحر الا [illegible]
و منکر [illegible] ولایة امیرالمومنین بعد الموت یقولون للمیت من ربک و ما دینک و من نبیک و من امامک [illegible]
که از بندگان خدا می پرسند ولایت علی ع در قبرهای ایشان پس نمیماند هیچکس در مشرق و مغرب و خشکی و دریا [illegible] چون
از دنیا بیرون رود ولایت امیرالمومنین ع از او بپرسند منکر و نکیر از او سوال نمایند که خدای تو کیست و دین تو چیست و [illegible]
[illegible] امام و جانشین رسول خدا [illegible] و همان حافظ ابونعیم از ابن مسعود روایت کرده که گفت واقع شده است تصریح بخلافت
[illegible] در قرآن از برای سه کس از پیغمبران اول از برای آدم صفی ع که فرمود انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی بدرستیکه من گرداننده ام
در روی زمین خلیفه را [illegible] دوم از برای داود ع که در خطاب فرموده که
انا جعلناک خلیفة فی الارض یعنی بدرستیکه ما گردانیدیم ترا خلیفه در زمین و سیم از جهت امیرالمومنین ع فرموده که لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم داود و سلیمان و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی
شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی هر آینه خلیفه میکند ایشان را در زمین همچنانکه خلیفه کردانیدیم
آنکسانی را که پیش از ایشان بودند داود و سلیمان ع هر آینه تمکین و قدرت میدهیم از برای ایشان دین ایشان را آنچنان دینی
که پسندیده است مرایشان را یعنی دین اسلام و بآن راضی شده اند و هر آینه بدل میدهیم ایشان را از پس ترسی که از دشمنان یعنی

بعد اهل مکه اعنی و در مدینه که میپرستند مرا در زمان خلافت و شریک نسازند بمن چیزی را یعنی [illegible] از عبادت
و توحید باز ندارد و هر که کفران ورزد در این نعمت که ولایت علی ابن ابیطالب است بعد از [illegible] کافر [illegible]
در فسق [illegible] خدا و رسول و آنچه نقل کرده شد [illegible] اهل سنت [illegible] تفصیل نقل کرده اند و از ایشان مشهور است و متواتر
پس کسی [illegible] انکار آن نرسد در تفسیر اهل بیت مذکور است که کفران این نعمت اول بار طایفه کردند که بنیاد بنای مخالفت اهل بیت نهادند
و ایضا مذکور است که مراد باین خلیفه حضرت صاحب الامر است که حضرت عزت جمیع بلاد مشرق و مغرب بدست وی خواهد گشود
نه آنانکه بعد از رسول خلافت کردند که در زمان ایشان بعضی بلاد مفتوح شد چنانچه اهل خلاف میگویند و دلیل بر حقیقت این قول
آنکه حق تعالی وعده فرموده [illegible] و آنچه در عهد رسول ص بظهور آمد [illegible] تمکین از دین پسندیده و تبدیل
خوف بامن با آن حد نرسید که در آیه ذکر شد و آن در زمان صاحب الامر ع بفعل خواهد آمد و آنانکه حمل کرده اند خلافت را در این آیه
بر بعض [illegible] غلط کرده اند [illegible] ابوبکر [illegible] عمر [illegible]
نص صریح [illegible] انا جعلناک خلیفة فی الارض [illegible] باجماع [illegible] و دلیل بر آنکه نبأ عظیم که در عم یتسائلون عن النبأ العظیم
ولایت علی است [illegible] قرآن [illegible] هو النبأ العظیم و فلک نوح و باب [illegible] الخطاب [illegible] حافظ ابونعیم از
سدی نقل کرده [illegible] صفین [illegible] عم یتسائلون
من اراده کردم که [illegible] امیرالمومنین [illegible]
[illegible] النبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون [illegible]
آیا میدانی و میشناسی که نبأ عظیم که اختلاف کرده اند در او کیست [illegible] آنحضرت فرمود والله انا النبأ العظیم الذی
فیه اختلفتم و علی ولایتی تنازعتم [illegible] یوم غدیر [illegible] یوم القیمة تعلمون ما عملتم [illegible]
[illegible]
[illegible] یعنی [illegible] نبأ عظیم که در او اختلاف کرده اند و در ولایت من نزاع کرده اند و از دوستی من برگشتید
بعد از آنکه قبول کرده بودید [illegible] هلاک شدید [illegible] و در روز غدیر [illegible]
و در روز قیامت [illegible] خواهید دانست [illegible] جزای عمل خود خواهید یافت و چون [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] دعوت را اشکار کرد

و قرآن بر خلق خوانند و بر ذریات تعلیم کرد و در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفت اختلاف کردند و از آن یکدیگر را می‌پرسیدند این آیت
آمد و اصل عمّ یتساءلون عن النبأ العظیم در نبأ عظیم او تمام کردند و الف را بجهت کثرت استعمال انداختند و تخفیف شده است و خبر رجوع است با اهل الانبیاء ازو
خبر می‌پرسید کافران و معاندان دیگفتند یا تمام نبوت آنحضرت است که می‌گفتند او پیغمبر است یا نه یا خبر بعثت که آیا قیامت خواهد بود
یا نه و علی ابن ابراهیم گفته نقل از امام ثامن ضامن امام رضا علیه السلام که نبأ عظیم امیرالمؤمنین علیه السلام که فضیلت وی در همه کتب آسمانی مذکور بود
و بعضی منکر شدند و جمعی قبول نمودند و طایفه اختلاف کردند که امام و وصی پیغمبر است یا نه و بعضی در او غلو نمودند بطرف افراط رفتند و
جمعی بعضی و زیادی بطرف تفریط رفتند و سوسان بکلی دیگر و حد وسط اختیار نمودند و از اختلاف گذشتند و مخالفان در آن اختلاف
ماندند کلا سیعلمون یعنی زود باشد که بدانند آنچه در او اختلاف می‌کردند که حق است و در روز قیامت عقیقا بر کس ظاهر گردد آیت دیگر
والذی جاء بالصدق وصدق به حافظ ابو نعیم و فقیه ابن مغازلی شافعی در کتب خود نقل کرده که مراد از الذی جاء بالصدق رسول الله صلی الله علیه و آله
و مقصود از و صدق به امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی آنکسی که آمد از جانب حق تعالی بصدق و راستی محمد است و آنکه تصدیق او کرده قبل
از همه کس علی است و امام فخر رازی در این مکان بخاطر رسیده گفته سبقت اسلام مخصوص ابوبکر است چون علی در آن وقت
طفل بود و معلوم است که تصدیق او در آن زمان زیاده قوت و شوکتی نبخشید پس حمل این لفظ را که صدق به است بر ابوبکر نمودن اولی است لیکن
دلیل از باب اوهام او اظهر البطلان است چه اگر روایتی در شأن ابوبکر بود او را احتیاج بزحمت کشیدن و دلیل گفتن نبودی با آنکه
او آنچه که دعوی کرده است باطل است زیرا که درجه نبوت و پیغمبری بلندتر از رتبه ولایت است و هرگاه حق تعالی در شأن یحیی و عیسی علیهما السلام در طفولیت
تجویز نبوت کند چنانچه از آیات قرآنی ظاهر است و آتیناه الحکم صبیا و جعلنی نبیا با وجود آنکه طفل صاحب نبوت شد حق تواند بود
بطریق اولی صاحب ایمان و اسلام تواند بود و دیگر آنکه چنانچه کسی که در اسلام تولد نموده باشد او را نمی‌گویند ایمان آورد علی نیز در خدمت رسول الله
و با آنحضرت بزرگ شد و هرگز بت نپرستیده بود پس تصدیق نمودن بود و او بهترست از ایمان آوردن ابوبکر که چهل سال بت پرستیده بود و دیگر آنکه
بعضی از اصحاب ما گفته‌اند که عمر آنحضرت در وقت تصدیق بر رسول پانزده بود و بعضی چهارده نیز گفته‌اند و از اهل سنت نیز بعضی چنین
شارح تواریخ و شارح مصابیح از حسن بصری نقل کرده‌اند و بر این رفته و دیگر آنکه حضرت علی علیه السلام از جمله ابیاتی که بمعاویه نوشته بود یکی این بود
که سبقتکم الی الاسلام طرا غلاما ما بلغت اوان حلمی یعنی بر شما همه سبقت دارم در اسلام که هنوز بالغ نشده اسلام آوردم و اکثر
معاویه با آن دشمنی زرده بیدینی منکر این قول نشد بلکه برازی از معاویه ... دارد و دیگر آنکه مرجح اسلام تصدیق ما
جاء النبی است نه آنکه او رسول خداست و این از تکلیف عقلیه است موقوف بر کمال عقل خواه ده ساله باشد خواه پنج سال

دیبا نیزا

و دیگر آنکه ابن حجر در شرح بخاری گفته که او در جای شیر خوردن مطالعه لوح محفوظ می‌کرد و بر او ظاهر می‌شد که آن امر مخصوص باشد که در حضرت اسلام
او ... باشد و مظهر عجایب و بنی غریب را بر دیگران قیاس نتوان کرد آیت دیگر قول حق تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا فخر رازی و ثعلبی و بغوی در تفسیرهای خود و جمهور اهل سنت از ابن عباس نقل کرده‌اند که او گفت این آیت
در شأن امیرالمؤمنین نازل شده گفته‌اند ودا آنچه محبت است در دلهای مؤمنان و ابن حجر در کتاب خود نقل مذکور را
آورده و بعد از آن گفته بصحت رسیده است که عباس عم حضرت بحضرت شکایت نمود که قریش چون ما را می‌بینند چشم در هم
می‌کشند و اگر حرف میزنند از رسیدن ما قطع حرف و حدیث میکنند پس رسول غضبناک شد غضبی سخت بطریقی که رنگ مبارکش
سرخ شد و پیشانی مبارکش عرق کرد و گفت بآن خدایی که نفس من بدست اوست که داخل نشود در دل هیچ کس ایمان الا بدوستی
شما بجهت خدا و رسول و سخن آیت آن است بدرستیکه آنان که گرویدند و اعمال شایسته کردند زود باشد که پدید کند از برای ایشان
حق تعالی دوستی در دل ایشان بی‌سببی و بی‌واسطه در حدیث است که چون حق سبحانه و تعالی بنده را دوست دارد جبرئیل را گوید
که من فلان را دوست دارم تو نیز او را دوست دار و منادی جبرئیل در آسمان ندا کند که حق تعالی فلان را دوست دارد شما هم دوست دارید پس
اهل آسمان او را دوست دارند و محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان او را دوست دارند و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند
که حق سبحانه و تعالی فرموده ولایت امیرالمؤمنین است و هم آنحضرت فرموده و ابن بابویه در اعتقادات ذکر نموده که و لا ... منه ...
نه یعنی دوستی علی امیرالمؤمنین نزد من دوستتر است از فرزندان و ولایت زاده چون آیت در مقام ستایش واقع شده باشد که
فرموده محبت او را در دلهای خلق می‌افکنم البته دلالت بر عصمت آنحضرت نیز دارد چه دوست داشتن را نسبت بحق تعالی که او را بخلافت
و نیابت از دیگران اولی خواهد دانست آیت دیگر وقفوهم انهم مسئولون که این نیز در معنی نزدیک بآیه سابق است و جمهور اهل سنت
از ابن عباس و ابوسعید خدری نقل کرده‌اند و ابن حجر در ... نقل نموده و او از ابوسعید خدری که حضرت رسالت فرموده که باز میدارند
خلق را در موقف و سؤال کرده میشوند از ولایت علی و واحدی گفته سؤال کرده میشوند مردمان از ولایت علی ابن ابیطالب و اهلبیت او
از جهت آنکه حق تعالی امر کرد نبی خود را که بخلق بگویند که مزدی از شما نمیخواهم و اجری الا المودة فی القربی چنانچه گذشت و معنی آنست
که سؤال خواهد کرد که آیا دوست داشتند ایشان را حق دوستی چنانچه پیغمبر وصیت کرده بود یا ضایع و مهمل گذاشتند پس از عهده جواب برآیند
و شیخ طبرسی نیز از ابوسعید ... نقل کرده در ... مذکور است که در موقف باز پرسیده ... از امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ... خواهند
پرسید هر که قائل بامامت او و ائمه اطهار باشد که منصوص خدا و رسول تعالی شانه باشد باید ... از عهده جواب برآید آیت دیگر و اسئلو

من ارسلنا قبلک من رسلنا ابن عبد البر و حافظ ابو نعیم و غیرهما از اهل سنت از رسول صلعم نقل کرده‌اند که گفت در شب اسری حق تعالی جمع کرد میان
من و میان انبیا و خطاب بمن نمود که از ایشان بپرس یا محمد که بر چه چیز مبعوث شده‌اند پیش از تو چون سؤال کردم همه گفتند علی شهادت ان لا
اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و الولایة لعلی بن ابی طالب یعنی همه مبعوث شدیم بگواهی دادن بر یگانگی خدای و اقرار بنبوت
و بولایت علی بن ابی طالب و این صریح است در امامت آنحضرت ع و قول حق تعالی هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین است
که حافظ ابو نعیم از ابو هریره نقل کرده او گفت که از رسول خدا صلعم شنیدم که گفت دیدم بر عرش مجید نوشته بود که لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد عبدی
و رسولی ایدته بعلی بن ابی طالب و این معنی قول حق تعالی در قرآن مجید هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی حق تعالی تایید و قوت داد ترا بیاری
کردن بالمؤمنین یعنی علی بن ابی طالب و اینجا سخن در تمهید دلایل و امرای است که همه مؤمنان در آن شریکند بلکه سخن در نوشتن اسم آنحضرت است
بصفت تایید در پهلوی اسم خدا و رسول بر عرش اعظم در ازل و این از اعظم فضایل و بزرگترین مراتب است که هیچکس غیر از آنحضرت بدین نرسیده
و کسی غیر ایشان را آن نرسد و مداحی خدا و رسول که ملا حسن کاشی رحمه الله گفته که بیت هر که مدح خدا و رسول گوید کسی را چون او نیست
دا از این حدیث بطور ... بهترین منصبی و خوبترین دلیل است بر امامت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و هم چنین است آیه حسبک الله و من اتبعک
من المؤمنین که صاحب کشف الغمه از کتب بعض العلماء عبد الرزاق محدث حنبلی و حافظ ابو نعیم و جمهور از اهل سنت نقل کرده و روایت نموده‌اند
رفته‌اند که در شان علی ع نازل شده پس او امام و قایم مقام باشد و معنی آیه این است که یا محمد در دفع شر دشمنان بس است ترا خدای تعالی و کسی که تابع تو شد
از مؤمنان و کسی غیر منافقان نرسد که شد بد در شان تمام مؤمنان باشد و بر تقدیری که در شان علی باشد از جمله فضایل است و ... کسی
نیست تا لازم آید که نص در امامت باشد چرا که مراد از کافه مؤمنان نبوده باشد که حسبی باشد حسبک الله و المؤمنین پس حاجت نیست به تخصیص ... دلالت
نکند بر ... تخصیص و دلالت بر مدعی ... چون حق تعالی حصر کرد کفایت شر دشمنان او را بخود و در کسی که تابع او شده باشد هم
حصر تابع بودن نبی در او ... مقتضای روایت دلالت کند بر فضیلت او و اینکه او اکبر ... مؤمنان و هم چنین آیه و من عنده علم الکتاب
از طریق حافظ ابو نعیم از ابن حنفیه نقل شده است که آن کسی که نزد او علم الکتاب یعنی علم قرآن است آن علی بن ابی طالب است و در تفسیر ثعلبی نیز از
از عبد الله بن سلام منقول است که او گفت پرسیدم که کیست آن کسی که نزد اوست علم کتاب و رسول خدا صلعم در جواب فرمود انما ذلک علی بن ابی
طالب یعنی نیست آن کس مگر علی بن ابی طالب و این دال است بر آنکه او افضل باشد پس او امام باشد نه آنها که مطلق از این بی‌خبر ... گفته است
مراد از آن آنانند که نزد ایشان علم کتاب است علما یهود که مسلمان شدند نظیر عبد الله بن سلام و یاران او از آن غافل است که سوره مکیه است
و ابن سلام و اصحاب او در مدینه ایمان آوردند چنانکه از سعید بن جبیر مرویست ... در تفسیر ذکر کرده است و نیز ... دیگر

هم گفته است که قرآن است چه مطلق نصف ... اهل کتاب یهود و نصاری است این کی و آن کی
و آیا بیان کنند حلال و حرام و فرض و سنت امیر المؤمنین است با نه و مردم ندا و اگر نه بهتر باشد با علمای یهود دیگر که اعتبار و اعتماد
بسخن و گفتگوی ایشان نباشد اگر انصاف باشد و عداوت نباشد آیه دیگر و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم
علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی یعنی یاد کن یا محمد که چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان نسل و ذریت آدم
بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی گواه کرد و بر ایشان از نفسهای خودشان یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت آیا نیستم من
پروردگار شما گفتند آری تو پروردگار مائی و ذکر آدم با ذریت معلوم است که پدر همه است و همه از صلب او بیرون آمده‌اند کسی که نشاید ...
نشان دهد از ذریت آدم بنحوی که واو ذریت نزدیک بود ... بعضی گفته‌اند در ... آن زمینست در ولایت هند ... اخذ میثاق
باید که خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده ویا باید که خروج از جنت که ذریت آدم را از اصلاب بیرون آورد و بر مثال مور جای ... و ...
و عقل در ایشان آفرید و ربوبیت بر ایشان عرض کرد قبول نمودند بار دیگر ... ایشان چون اقرار بر خدا که
از لوازم ذات بود از کسب مستغنی نمودند بعضی این اخذ میثاق با میثاق ... بدان ... مانع ... و بعضی ...
و در شکل ... آن گواه گرفت تا روز قیامت ... اقرار ... نمودند ... از ذکر آیه آنکه این ... حذیفه
نقل کرده و جمهور اهل سنت از رسول صلعم نقل نموده‌اند که فرمود اگر بدانستید مردمان که در چه وقت نام امیر المؤمنین بر آن اطلاق شد دیگر او را
امیر المؤمنین نگفتندی هیچ کس منکر فضل و کمال او نشدی نام نهادند او را امیر المؤمنین در حالیکه آدم میانه روح و جسد بود و روح داخل جسد او
نشده بود حضرت رسول صلعم این کلام را فرموده‌اند و این آیت را خواندند و بعد از آنکه بلفظ بلی ... نکفتند ... تبارک و تعالی انا ربکم
و محمد رسولکم و علی امامکم ... یعنی در میان ... جواب ... شدند ذریت آدم گفتند ...
... شد و گفتند که تو پروردگار مائی و محمد نبی و رسول ماست و علی امام ماست یا امیر ماست ... بر اختلاف نسخ در ...
آنحضرت را پیش از وجود آدم امیر نامیدند ... با امارت مؤمنان و خلافت و امامت او ... دیگران در عالم وجود
و هنگام امارت چنانچه مولانا حسن کاشی ... در قصیده میگوید بیت پیش از آنکه از گل آدم نشان نبود ... نام
آشکار گرد آیه دیگر قوله تعالی و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین این آیه ... حال بهشتیان است که در بهشت در دل
کسی حسد و بغض و کینه نبی باشد بیرون میکنیم ... و سینه‌های ایشان ... از کینه که در دل داشتند در بهشت در ... آیند در حالی
که برادران یکدیگر باشند ... و دوستی و هم ... نشسته باشند بر تختهای جواهر ... بهم آورده در مسند احمد حنبل از ابن

ابا وقتی نقل کرده که او گفت که رسول خدا صلعم در مسجد نشسته بود بی‌بیت او در فتم احباب قصه مواخات و برادری که خبرش سابق
قرار داده بود در میان ایشان امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله صلعم در آن وقت که مرا روح از تن من رفته بود و پشتم شکسته شد
که شما هر یک از اصحاب را با دیگری برادر کردید و مرا التفات نفرمودید در خاطرم میگذشت که مبادا غباری در خاطر مبارک از من باشد
پس رسول خدا صلعم فرمود به آن خدائی که مرا براستی بخلق فرستاده که ترا از برای خود گذاشته بودم چه تو از برای منی بجای هارون از برای
موسی بعد از من پیغمبری نخواهد بود تو برادر و وارث و وزیر منی و تو و فاطمه با من خواهید بود در بهشت در خانه من یا در قصر من
و چون این کلمه بر زبان راندند فرمودند که اخوانا علی سرر متقابلین المتحابون فی الله ینظر بعضهم الی بعض یعنی برادران در بهشت بر
تختها می‌نشینند رو بروی هم نشسته به دوستی حق تعالی روی یکدیگر را می‌بینند و از ابو هریره منقول است که گفت شنیدم که علی علیه السلام برسول
خدا گفت یا رسول الله کدام یک از من و فاطمه را دوست‌تر میداری در جواب فرمود فاطمه احب الی منک و انت اعز علی منها
یعنی فاطمه دوست‌تر است سوی من از تو و تو عزیزتری نزد من از او و بعد از آن فرمود که گویا می‌بینم که تو بر کنار حوض کوثر نشسته و مردم را
آب میدهی و بر کنار آن حوض ابریقهاست از هر قسمی بعدد ستاره‌های آسمان و تو و حسن و حسین و فاطمه و عقیل و جعفر در بهشت
چون برادران بر تختهای زر و جواهر رو بروی هم نشسته و تو و شیعیان با من در بهشت خواهید بود و بعد از آن این آیه را خواندند
که اخوانا علی سرر متقابلین لا ینظر احد الی قفاء صاحبه یعنی برادران بر تختها رو بروی هم باشند که هیچکس پس سر دیگری را نخواهد دید چه
هرکس حرکت میکند تخت او نیز همراه او میگردد تا همه روی یکدیگر را دیده باشند و از حدیث اول ظاهر میشود که او بجای هارون است
و مناسبتی و نسبتی با رسول صلعم دارد که هیچکس بغیر از او قابل و لایق برادری پیغمبر نیست و برادر و وزیر و وارث اوست نه دیگری و از
حدیث دویم ظاهر میشود که او از فاطمه عزیزتر است و ظاهر است که فاطمه از همه کس عزیزتر بود نزد آنحضرت پس او از همه کس عزیزتر باشد
نزد آنحضرت و از همه افضل و او امام باشد نه دیگری آیه دیگر در سوره محمد است صلعم و لتعرفنهم فی لحن القول مضمون آیه اینست و علامتی بیان حال
منافقان است که نفاق را پنهان کردند از رسول بحضور آنکه ظاهر نکنند حق تعالی کینه‌ها و مکرهای ایشان را ظاهر میفرماید و اگر خواهیم ایشان را بنمائیم
و علامات ایشان را ظاهر کنیم پس بشناس ایشان را بعلامات دال بر کینه و نفاق و هر آینه بشناسی تو ایشان را در کج ساختن سخن از صواب
بجهت تعریض و توریه و خدا میداند کردار هر کسی را مناسب آن جزا میدهد آورده‌اند که بعد از نزول آیت هیچ انکاری بنفاق
نبود الا آنکه آنحضرت میشناخت او را و در خلوت با امیرالمؤمنین تفصیل حالات ایشان و کردار قوم میفرمود بی‌گفت و وصیت او بجا آورد امیرالمؤمنین
حافظ ابو نعیم و جمهور اهل سنت از ابو سعید خدری و غیر نقل کرده‌اند که مراد از و لتعرفنهم فی لحن القول بغض و دشمنی منافقان است با علی

درکتاب

در کتاب کشف الغمه از حافظ ابو بکر موسی بن مردویه نقل کرده که در کتاب مناقب خود ذکر کرده که از جمله آیات نازله در شان
امیرالمؤمنین علی علیه السلام یکی آن است و وجه استدلال بدین آیت آن است که کسیکه دشمنیده باشد حق تعالی دشمنی او را دلیل نفاق و کفر گردانیده
از دین حق گمراه خواهد بود که کسی مدینی با امام و افضل خلایق بعد از نبی خواهد بود و در حق غیر آنحضرت از صحابه در منع شنا باشد
و از برای دیگری ثابت نشد که دشمنی او سبب کفر شده باشد و حکیم الهی شناسد در جانی که دشمنی او کافی است نسبت فرموده
علیه السلام آن زر دل اند علمی نیست شهنشی پرور دل از علیمی نیست هر که بر نقص بر دل آید نزد عاقل حکیم چنین آید و هر دو مندر جز او کشته
ما عباسی از جهای زشت جانب هر که با علی نه نکوست هر که گو باش من ندارم دوست هر که چون خاک نیست بر در او
گر فرشته است خاک بر سر او آیه دیگر قول حق تعالی است در سوره بقره الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک
علیهم صلوات من ربهم و اولئک هم المهتدون نزول آیه در شان صابران است میفرماید که آنانکه چون ایشان را برسد رنجی
و مکروهی گویند ما از آن خدائیم از آن هر چه رسد راضی و شاکریم بفعل هر چه از دوست برسد خوب است و ما بسوی حق
بازگردنده‌ایم و اعتراف و اعتقاد بروز بازگشت داریم آن کرده که در مصیبتها آن کلمه را بر زبان جاری نمایند یعنی رجوع بکلمه
استرجاع نمایند بر ایشان است رحمتها از پروردگار ایشان رحمت باد در جنت بهشت و آن گروه هدایت یافته راه یافتگان
بر رضا و تسلیم و بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم و اجر جزیل است و در تفسیر ثعلبی و تفسیر نقاش و غیر ایشان منقول است که این آیه در شان
امیرالمؤمنین است در حالتی که خبر شهادت حمزه سید الشهدا باو رسید او بکلمه استرجاع تکلم نمود آیه نازل شد و در تفسیر زواره مسطور است
که بر دست [illegible] که فرمودند انا لله و انا الیه راجعون ما شنیدیم از آنحضرت کسی بر زبان جاری ساخته بود در جای مصیبت حق تعالی ذکر
این آیه را فرستاده فرمود تا در مصیبت زده بآنحضرت اقتدا کنند این کلمه بگویند از بردی صلوات و رحمت
باشد وجه استدلال باین آیه بر مطلوب از دو وجه است اول حصر که هدایت را بایشان و راه نمودن او و در اولئک هم
المهتدون چنانچه در آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد و در آیه اهدنا السبیل گذشت و این دلالت بر نصب دارد در
فصل اول او را بر حق بامامت خواهد بود و در باب اول گذشت که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی فما لکم کیف
تحکمون آیه دیگر سلام علی الیاسین است یعنی سلام بر الیاسین و قوم او چنانچه گویند فلانیان و بعضی گفته‌اند آل یس هم نام الهست چون سینا
و سینین از قرائت نافع و ابن عامر و یعقوب آل یس خوانده‌اند و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت که مراد از آل یس آل محمد صلعم
یس نامی از نامهای بزرگوار آنحضرت است و میر نور الله رحمه الله در احقاق فرموده که چون حق تعالی در این کتاب مبارک خصوصی ساخته است چند

بغیر از شش نوح و ابراهیم و موسی و هارون گفته است سلام علی نوح فی العالمین سلام علی ابراهیم سلام علی موسی و هارون [illegible]
سلام علی موسی و هارون پس گفته است و سلام علی آل یس یعنی بر آل رسول سلام علی المرسلین کرده و روشن است که سلام بر ایشان
تنها و در تنهای سلام بر انبیا مرسلین دلالت صریح دارد بر اینکه ایشان در صدر [illegible] پس البته باید که معصوم باشند و عصمت لازم است
در ولایت و تقدم ایشان در فضیلت خود ظاهر است و امیرالمؤمنین در میان آل از همه افضل است پس از سایر نیز افضل و اولی باشد بعد
از آن ذلک که سوره حرف میم است ابن حجر در صواعق از فخر الدین رازی نقل کرده که گفته که اهل بیت رسول در پنج چیز مساوی آن حضرت شدند
و باد در برابری در سلام که حق تعالی فرموده که السلام علیک ایها النبی و گفته سلام علی آل یس دویم در صلوات بر او و بر ایشان در تشهد که اللهم
صل علی محمد و آل محمد و یکی در طهارت و نظافت و پاکیزگی که آن حضرت [illegible] ساخته بقوله طه یعنی یا طاهر و در شأن ایشان فرموده و یطهرکم
تطهیرا و یکی در تحریم صدقه که چنانچه بر آن حضرت حرام است بر ایشان هم حرام است و یکی در محبت که در شأن او فرموده که فاتبعونی یحببکم الله
مراد دوست دارید خدا [illegible] را دوست دارد و در شأن ایشان آمده که قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی از شما اجری
در نبوت نمیخواهم الا آنکه اهل بیت مرا دوست دارید انتهی کلامه آیه دیگر و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسألوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون چون قریش میگفتند که می‌باید ملکی به رسالت فرستد تا خلق را دعوت کند رد قول ایشان این آیه فرستاد یعنی ما نفرستادیم
پیش از تو رسولان تو مگر آدمیان را نه ملائکه وحی فرستادیم و سنت الهی بر آن جاری شده که بشر را به رسالت فرستد نه ملک پس بپرسید
از اهل ذکر که کتابها دارند یعنی علمای اهل کتاب اگر نمیدانید که انبیای گذشته همه بشر بوده اند و حافظ محمد بن مؤمن شیرازی که از علمای اهل سنت است
نزد بسیاری از ایشان از تفاسیر اهل سنت بر آورده از ابن عباس نقل نموده که مراد از اهل ذکر علم و عقل باشند و ایشانند اهل بیت نبوت
و معدن رسالت و محل نزول ملائکه [illegible] نام [illegible] عترت امیرالمؤمنین [illegible] روایت کرده [illegible]
سفیان ثوری از سدی از حارث از ابن عباس و وجه استدلال بدین آیه آن است که [illegible] اهل ذکر گفته [illegible]
[illegible] سوال کردن از او [illegible] امام و هادی [illegible] عالم [illegible] امیرالمؤمنین خوانده است [illegible] آدم [illegible] امیرالمؤمنین
خانه [illegible] آیه دیگر ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله است که از اهل سنت ابن حجر در کتاب صواعق گفته که ابوالحسن مغازلی از امام
محمد باقر نقل کرده است که آن حضرت فرموده که [illegible] الناس [illegible] در این آیه لفظ ناس که واقع شده مراد الهی از آن [illegible] مراد
آن است که [illegible] حسد میبرند [illegible]
خصوص [illegible] آیه دیگر حسبنا الله و نعم الوکیل است که چون ابوسفیان [illegible] مباهله نموده چنین

محبوبان [illegible] از ایشان بترسند و چون این خبر به لشکر اسلام رسید گفتند حسبنا الله [illegible] کفایت کننده است
ما را و نیکو کارگذار است [illegible] مذکور است و ابن مردویه [illegible] از ائمه حفاظ اهل سنت است [illegible] که از علمای اهل سنت است
نقل نموده اند که چون ابوسفیان از مدینه یکمنزل دور شد خبر آوردند که از برگشتن پشیمان شده و قصد آمدن به مدینه دارد حضرت رسالت
امیرالمؤمنین را فرستاد که [illegible] نماید که ایشان بر شتران سوارند و اسبان را کتل میکنند یا بالعکس [illegible] امیر با ایشان رسید دید که بر
شتران سوارند و دانست که [illegible] در اثنای راه جمعی با آن حضرت رسیدند از شوکت و قوت لشکر کفار [illegible] گفتند ان
الناس قد جمعوا لکم یعنی جمعیت کرده اند که بر سر شما بیایند و غرض آن بود که اهل اسلام بترسند آن حضرت از ایشان [illegible] نکرده
در ترسیدن گفت حسبنا الله و نعم الوکیل وجه دلالت این آیه بر مقصود آنکه به مقتضای قول حق تعالی که گفته فاخشوهم فزادهم ایمانا
یعنی [illegible] هیچ وجه خللی در [illegible] ایشان راه نیافت بلکه در ایمان افزوده [illegible] در این قسم جاها و
[illegible] خوف و ترس [illegible] پس او افضل باشد و تقدیم غیر
بر او شنیع تقدیم مفضول بر فاضل آیه دیگر قول حق تعالی است که افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی
یعنی آیا هر که [illegible] دلالت براه راست کند [illegible] دلیل عقلی است گواهی از حق
که [illegible] آن گواهی دهد و آن قرآن است برابر باشد با کسی که [illegible] صاحب بینه [illegible]
اهل کتاب [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
و [illegible] پیش از قرآن [illegible] تورات که کتاب موسی است [illegible] قرآن
و ابن جریر طبری و ثعلبی و حافظ ابونعیم از عبدالله اسدی [illegible] فخر رازی در تفسیر کبیر ذکر کرده اند که مراد از شاهد امیرالمؤمنین علی بن
ابی طالب است [illegible]
[illegible]
رسول [illegible]
[illegible]
آیه دیگر قوله تعالی من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا در تفاسیر اهل سنت [illegible]
مسطور است که این آیه در شأن امیرالمؤمنین و حمزه و جعفر بن ابی طالب [illegible]

ایمان آورده‌اند دو قسم‌اند قسمی آنند که با عهدی که با خدا و رسول بسته بودند وفا نمودند و ثبات قدم ورزیدند تا شهید شدند چون حمزه
که در جنگ احد شربت شهادت چشید و جعفر طیار که در جنگ موته مرتبهٔ شهادت یافت و قسمی آنانند که انتظار شهادت دارند و آرزو
می‌نمایند چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و ایشان تغییر ندادند عهد خود را به دل بستن دیگر جنانکه بخلاف آن جماعتی که نه در معرکه ثبات قدم
ورزیدند و نه آرزوی این مرتبه هم کردند بلکه در جنگها گاه از کریختن ابا ننمودند و در وقتی که امید نصرت انتظار حکومت داشتند و ایشان
و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود در وقت تلاوت این آیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی بخدا قسم است
که این آیه در شان ما نازل شد و آن انتظار کنندهٔ که حق تعالی فرموده منم و هرگز تبدیل عهد نکرده‌ام بوده‌ام و بالجمله مراد از مستثنای
بالای آیه آن است که صادق الوعد منتظر حضرت امیرالمؤمنین است دیگر که حق تعالی او را بابین صفت ستوده یاد کرده نسبتی به دیگران
نخواهد داشت و مستحق خلافت نیست اوضاعطلبوانه دیگری آیهٔ دیگر افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر
اولوا الالباب یعنی آیا آن کسی که هر چه فرستاده شده بسوی تو از پروردگار تو همه را داند همچو کسیست که نابینا باشد بل و هنوز انکار قرآن کند
مراد آیه ابو جهل یا قلب چون منافقان این ده طایفه بهم مانند نیستند و پند پذیر نمی‌شوند بقرآن مگر صاحبان عقل و اصحاب کلام
انکه حق تعالی نسل زده است بجانب امیرالمؤمنین علیه السلام در اینکه حاکی آنکه علم بهر چه خداوند فرستاده او را است با جاهل که نداند برخواهد که بیان
برابر این است و این معنی را صاحبان عقل درست می‌دانند چنانکه شیخ بوری گفته انما یتعظ باولا شاء الذین یجردون للفکر عن اللباب یعنی
نفع از شنیدن موعظه الهی آنهایی یابند که سر را از پوست جدا نتوانند نمود چنانکه حکیم الهی سنائی می‌گوید بیت عاشقان جان و دل اهدا کرده‌اند
ذکر او روز و شب غذا کرده‌اند ‌‌ ‌ سگ دو ان است استخوان جوید ‌ ‌ نیم شب هوز جان جوید ‌ حس نه پیند ملکه صورت لغو ‌ مغز
دانه که هست پر از مغز آیهٔ دیگر آیهٔ اول سورة عنکبوت است که الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون
یعنی الف لام میم اسم الله و لام لطیف و میم مجید یعنی منم الله لطیف مجید پندارند مردمان بایکه بگویند ایمان آوردیم فروگذاشته شوند و دست
از ایشان بدارند و حال آنکه به اوامر و نواهی آزموده نشوند یا در نفس و مال مبتلا نگردند و بجهاد و هجرت ایشان نیابند و خلاص از نفاق
و به صبر از صبر المنتظر نکردند و از جمله آنچه مهمات آزموده می‌شوند قرآن است و عترت طاهره و فرمان برداری ایشان بر بهشت تفضیل داده
لهذا قرآن و عترت را ثقلان گفته‌اند و سید و مهتر عترت امیرالمؤمنین علیه السلام است و ممتحن شدند باو طایفه‌ای سه گانه که ناکثین و قاسطین
و مارقین اند چنانکه آنحضرت فرموده که انا دابة الارض یعنی همچنانکه دابة الارض علامت امتیاز مسلمان است من نیز سبب امتیاز خلق
بلکه بکرم مرویست که چون حضرت رسالت پناه این آیه را برای صحابه خواندند امیرالمؤمنین علیه السلام سوال نموده گفت یا رسول الله ما هذه الفتنة
الی فتم

این فتنه کدام است و بچه چیز آزموده میشوند پس حضرت رسول الله صلعم فرمود که یا علی بک و انت مخاصم فاعدّ للخصومة یعنی با تو
آزموده میشوند و بر او دشمنی خواهند داشت و دشمنی خواهند نمود پس مستعد دشمنی و خصومت ایشان باش و حاصل آیه چنانچه
فخر الدین رازی در تفسیر کبیر تصریح بآن کرده آنست که از مردم بمجرد تلفظ بکلمهٔ اسلام راضی نمیشوند بلکه بانواع تکالیف مأمور میشوند
و ممتحن میگردند از جملهٔ آزمایش محبت و متابعت آنحضرت است و آن فضیلت آیه افضل مهم فضایل و کمالات آنحضرت مجمع کمالات
است تا کجا ابدل از رنا گفتی سه گفتی چه بر مصطفی گفتی و آیهٔ دیگر و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین
سبب نزول این آیه آن بود که چون حضرت رسالت پناه رازی با بعضی از زنان گفت که آن تحریم ماریه است یا عسل یا خلافت
خلافت اول و دوم با خفای آن فرمود عایشه و حفصه آن را آشکار کردند و حق تعالی فرستاد که اگر توبه کنید و در آزار رسول خدا
نکوشید شما را بهتر باشد و اگر در آزار دل آنحضرت باشید بدرستی که حق تعالی او را یار و مددکار است و جبرئیل رفیق او است
در مددکاری و شایستگان از مومنان که اتباع و اعوان ویند مراد امیرالمؤمنین است جماعة گفته است که صالح المؤمنین حضرت
است و طبرسی نقل میکند که مرویست از خاص و عام که چون این آیه آمد رسول الله صلعم دست علی را گرفت و فرمود ایمردم این صالح المؤمنین
امیر دست و صاحب کشف الغمه از عفیف الدین عبد الرزاق محدث حنبلی و از حافظ ابوبکر ابن مردویه از ابن عباس
و هم چنین سدی در تفسیر خود از ابن عباس و ثعلبی در تفسیر بلکه جمع کثیر از اهل سنت نقل کرده‌اند که مراد از صالح المؤمنین
امیرالمؤمنین است و تحقیق مقام آن است که مراد از صالح المؤمنین صالح‌ترین است بدلالت عرف و استعمال جهت آنکه هرگاه گویند فلانی
عالم قوم است یا زاهد قبیله مراد آن است که اعلم و ازهد است و عرب چون گوید فلان شجاع القوم غرض آن است که اشجعهم
فلان شجاع قوم است یعنی از همه شجاع‌تر است و نیز این است در حالتی که حق تعالی گوید من و جبرئیل مددکار رسول کریم و ثالثی
با خود یار کند البته انکس اصلح و اقوی و اشرف خواهد بود لایق بمحل کلام نیست که ضعیف الحال یا متوسطی را اراده نماید زیرا که
اگر پادشاهی یا حاکمی دشمنی از دشمنان خود را تهدید مینماید که فلانی یار و مددکار من است بکسی تهدید میکند که از او مشهورتر و قوی‌تر باشد
چنانکه حضرت امیر معاویه را تهدید بمالک اشتر نمود و مالک آن است که چون حضرت امیر خبر فوت او را شنید گفت مالک از
برای من چنان بود که من از برای رسول الله صلعم غرض آنکه آیه دلالت تمام است بر فضیلتی که مقصود ما است و ناقشه راجع است
و کسی نتوانسته گفت که صالح المؤمنین بر دیگران نیز اطلاق میشود ولیکن نص در مقصود باشد چه هرگاه مراد از صالح اصلح باشد فضل خواهد بود
و تقدیم غیر افضل بر افضل قبیح است آیهٔ دیگر آخر سورة انا فتحنا که فتح است میفرماید که ما محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار

وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما در این آیه تشبیه حال صحابه است که در اوائل ضعیف بودند و بتدریج قوت
گرفتند بکشت ضعیفی که در اول از زمین خورد و ضعیف بر می‌آید و آهسته آهسته قوی و سطبر میشود و بر شاخهای خود راست میگردد تا بحدی که در
تعجب می‌آورد زراعان را و همچنین دین اسلام نیز در تعجب می‌انداخت علما را و خشم می‌آورد کفار را از جهت بلندی و بزرگی اهل اسلام که وعده کرده است حق تعالی
از برای آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند آمرزش گناهان و مزدهای عظیم از نعیم بهشت و آنچه از برای ایشان آماده شده و علامه
حلی رحمه الله در کتاب نهج الحق و کشف الصدق این آیه را دلیلی ساخته بر این مطلب که ثابت امامت امیرالمومنین است اولا بجهت آنکه
سوقه و از حسن بصری نقل کرده که او گفته مراد از مستوی بر سوقه شدن اسلام است بشمشیر علی ابن ابیطالب علیه السلام و بودن بعد از تفسیر آن از علما نقل
سوا فتی که از حسن نقل شد و هرگاه مستوی دین اسلام بشمشیر و بازوی آنحضرت باشد افضل خواهد بود و کسی انکار آن نمیرسد چه از جمله
غزوات آنحضرت یکی احد است که در جانب آن ندای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار رسید و بسبب الزراع لیغیظ بهم الکفار
که چون کفار ... و عداوت و ثبات قدم آنحضرت را در روز ... دیدند و شنیدند که چه گفتند از برای آن ... است ... آمده بود
و غیظ و حسد و کینه را ... کردند پس مراد از آن سبب تعجب و باعث خشم کفار آنحضرت است و این نیز بر فضیلت دلالت دارد که دیگری
بغیر از آنحضرت بآن مرتبه نرسیده که تعجب ... باشد و دلیل سیم که وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما
است چه از ابن عباس مرویست در ... که از تصنیفات یکی از اکابر اهل سنت است مسطور است در شأن علی علیه السلام که بعد از
نزول این آیه جمعی از رسول الله پرسیدند که یا رسول الله این آیه در شان کیست که نازل شده در جواب ایشان فرمود که در روز قیامت
لوائی از نور سفید بسته خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که باید برخیزد سید مومنان و آنکسی که بعد از بعثت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده است
و با وی گرویده علی ابن ابیطالب علیه السلام پس برخواهد خاست و آن علم نور را بدست او میدهند و در زیر آن علم جمیع مهاجر و انصار حاضر میشوند و غیر از ایشان
هیچکس نخواهد داشت و باو ندا میرسد که صفت شما را بیان کردم و منزلهای شما را در بهشت قرار دادم و شما را از نزد من آمرزش گناهان
و مزدی بزرگ است و علی علیه السلام در زیر لوا با جماعت داخل بهشت میگردد و هر کس بمنزل خود برده علی باز دیگری را ... بر میگردد
برای ... و بهشت را ... و ... که در آیه دیگر ...
نمود که الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم اجرهم ونورهم ... و پیروان و دوستان آنحضرت است و که الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا
اولئک اصحاب الجحیم اشارت بجماعت دشمنان و منافقان است یعنی آنانکه ایمان آوردند و عمل نیکو کردند نزد خدا ... ایشان میرسد
و پاداش آن می‌یابند و آنها انکار کنند ولایت و دلایل ... تکذیب کردند آنها اصحاب جهنم اند آیت دیگر در این سوره که است که

والذین

والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم
که در این آیه وارد است مذکور است و مخصوص است بآنحضرت در دیگران هر یک آن یافت نمیشود و تفصیل آن بعد از این
در احادیث خواهد آمد و برخی در باب مناقب مذکور خواهد شد و مجملی آنکه شدت و صلابت او بر کفار و تواضع و فروتنی
با مومنان و بسیاری رکوع و سجود و طلب فضل و ثواب و رضا و خوشنودی از باری تعالی و ظاهر بودن اثر عبادت از جبین مبارک
آنحضرت که چون خورشید تابان ... که بیان از بیان آن عاجز است که مرویست که امام زین العابدین علیه السلام از کثرت عبادت
سجاد و ذو الثفنات ملقب شده ... بسیار سجود و صاحب پینه‌ها ... سجده آنحضرت ... که عبادت ... در
برابر عبادت حضرت امیر قدری ندارد و در احادیث ظاهر خواهد شد که آنحضرت در هر یک از این صفات بمرتبه ایست که دیگری را
رسیدن بآن مرتبه نیست پس او اعبد و افضل است و چون افضل تقدیم غیر بر او جایز نیست آیه دیگر واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
فی کتاب الله من المومنین والمهاجرین و آیه نص است در امامت آنحضرت از جهت آنکه دلالت دارد بر آنکه اولی بآنحضرت
کسی است که در او این سه صفت باشد از ایمان و خویشی و هجرت و باجماع اهل اسلام است بر آنکه بعد از رسول الله کسی نبود
که در این صفات با ایشان شریک باشد ابوبکر و عباس و امیرالمومنین عباس اگرچه مومن و خویش بود اما مهاجر نبود و ابوبکر بتقدیم صحت
ایمان و هجرت از اولوا الارحام نبود پس متعین شد که اولی بامامت و خلافت آنحضرت است آیه دیگر هل یستوی هو ومن یامر
بالعدل وهو علی صراط مستقیم است و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که فرمود که مراد از آنکسی که امر بعدل مینماید و بر
راه راست ثابت قدم است امیرالمومنین است و حق تعالی در این آیه مثل زده است از برای دشمنان ...
که ... میرسد از نعمتهای دنیا و دینی از برای بتانی که ... نفع دنیوی ... از آن بتان متصور نیست در
آخرت بسبب پرستش ایشان ... ضرر خواهند یافت ... بر نفع علی که اطاعت و متابعت او بسبب نفع دنیا و آخرت است ...
کسی که در آن نه نفع دنیا است و نه نفع آخرت ... که کسیکه حق تعالی ... واجب است که در ...
... علم ... و استقامت باشد و چون ... افضل خواهد بود و چون افضل ... تقدیم غیری بر او جایز نخواهد بود آیه دیگر
قول حق تعالی است در سوره رعد که الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب طوبی ... بشارت ...
... بنام درختی است ... و مشهور آن است که درختی است در بهشت یعنی آنانکه ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند
... که درختی است در جنت که ...

آن در وجوه امیرالمؤمنین است در بهشت هیچ حجره نیست که شاخی از آن در آن حجره نباشد و شیخ طوسی ره در تفسیر از حضرت
رسالت پناه روایت نموده که فرموده طوبی شجرة اصلها فی داری و فرعها علی اهل الجنة یعنی طوبی درختی است که بیخ آن در خانه من است و
شاخهای آن در خانه بهشتیان و بار دیگر فرمود که اصلها فی دار علی و فروعها علی اهل الجنة [illegible] پرسید که شما یکبار فرمودید در خانه من است
و این بار میگوئید بیخ آن در خانه علی است حضرت در جواب فرمودند ندانسته که خانه من و خانه علی یکی است و این دلیل ظاهر است
بر آنکه حضرت امیر شرف و فضل عظیم است و تقدیم او بر همه واجب است دیگر آیه و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون
یعنی از جماعتی که آفریدیم ما از برای بهشت گروهی اند که بسبب عمل شایسته مستوجب بهشت گشته اند صفت ایشان آن است که
راه مینمایند بحق و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین اند و تابعان و محبان ایشان و [illegible]
بدیگران اند که [illegible] فرقه کیست از هفتاد و سه فرقه و حافظ ابن مردویه از زاذان نقل کرده و او از حضرت امیرالمؤمنین روایت نموده
فرمود که ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة ثنتان و سبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هم الذین قال الله تعالی و ممن خلقنا امة یهدون
بالحق و به یعدلون و هم انا و شیعتی یعنی زود باشد که این امت متفرق بهفتاد و سه فرقه شوند هفتاد و دو از آن در آتش باشند و یکی از آن
در بهشت و آن یک فرقه اند که حق تعالی در شان ایشان این آیت فرستاده مراد از آن منم و شیعیان من و فخر الدین رازی گفته است
که اکثر مفسرین بر آنند که مراد از امت [illegible] و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که در جواب سائلی که از لفظ امت در این آیت
سوال کرده بود فرمود مراد [illegible] و از انس بن مالک مرویست که گفت من حاضر بودم و شنیدم
که حضرت رسالت پناه این آیت را تلاوت نمود فرمود بدرستی که از امت من قومی از امروز تا روزی که عیسی علیه السلام نازل گردد بر حق اند
و در راه حق ثابت قدم خواهند بود تا آن روز هرگز از دنیا این طایفه خالی نخواهد بود و حاصل کلام در این مقام آنکه روایت از ثابت
مفهوم میشود که بعضی از امت [illegible] بر حق بوده اند و خواهند بود و مقتضای جمع این دو روایت و روایت مردویه [illegible] آنست
که مراد از طایفه مذکوره امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب و شیعیان و محبان آنحضرت باشند ظاهر و هویداست که خلفای ثلثه
[illegible] و هرگز از شیعیان علی نبوده و نیستند و نخواهند بود مخالفت و مباینت میان این دو گروه و شیعیان آنحضرت در
هر عصر و زمانی ظاهر و هویداست و قاضی ابن خلکان در تاریخ خود [illegible] احوال [illegible] آل علی [illegible]
گفته است که [illegible] ابن ابیطالب [illegible] از آنجهت [illegible] حقیقی آن آیت
که [illegible] کشته شدن [illegible] عبادت [illegible] باشند هر گاه این طایفه بر حق اند البته باید که آن فرقه بر باطل باشند چرا که بر ما علی

بالنجا

بر شیعیان ثابت کرد که حق در هر دو طرف و دو جهت مختلف نشد و این دلیل [illegible] آیت و لما ضرب ابن مریم
مثلا اذا قومک منه یصدون [illegible] قوم از آن فریاد کنند و گویند [illegible] امام فخر رازی در تفسیر این
آیت را سه قول نقل کرده یکی آنکه مشرکان گفتند عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که [illegible] مخلوق باشد
[illegible] که چون [illegible] که عیسی [illegible] که چرا [illegible] ملائکه بنات و دختران خدا باشند دیگر آنکه [illegible]
آیت و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم [illegible] که عیسی [illegible] خدا [illegible] پرستند [illegible] آتش باشد پس
خدایان ما [illegible] اگر در آتش باشیم [illegible] خطاب [illegible] عقل [illegible] عیسی از [illegible]
عقل است و این آیت نازل شد [illegible] نقل کرده که چون رسول الله [illegible] مرتضی علیه السلام گفت که [illegible] بعیسی
که بعضی در محبت او غلو کردند و هلاک شدند و بعضی در دشمنی او هلاک [illegible] باهم گفتند که [illegible] عیسی [illegible] کرد
و راضی نشد [illegible] عیسی [illegible] تشبیه کند و این آیت نازل شد [illegible] عیسی حکم او حکم [illegible] البته افضل
خواهد بود و تقدیم غیر افضل بر افضل جایز نیست و احمد ابن حنبل در مسند خود در حدیث مذکور را از هشت طریق نقل کرده یکی از آنها
این است که رسول الله با امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که ترا [illegible] که او را یهود دشمن داشتند تا بهتان کردند [illegible] و نصاری
دوستی او [illegible] مرتبه از برای او قرار دادند که او در آن رتبه نبود و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هلاک شدند [illegible]
[illegible] هلاک خواهند شد بسبب آن دوستی که در حق من افراط نمایند و [illegible]
که مرا [illegible] از برای من [illegible] و دشمنان که دشمنی من ایشان را بر آن دارد که نسبت [illegible] و این [illegible]
در کتب [illegible] محمد ابن عبد الله [illegible] در کتاب جواهر الکلام و ابن عبد ربه در کتاب [illegible] ذکر کرده اند
[illegible] بعبارت مختلفه و این معلوم است که [illegible] از آن حضرت [illegible] خبر [illegible]
[illegible] از آن [illegible] آثاری که از او [illegible]
و بعضی [illegible] آنحضرت [illegible] فاطر السموات و الارض [illegible]
[illegible] چنانچه در باب عیسی علیه السلام نیز اشتباه [illegible] که آیا عبد است یا معبود خالق است یا مخلوق و چنانچه شافعی گفته است که [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] است یا رب [illegible] حضرت [illegible]
حالی است [illegible] که میگویند [illegible]

سپکردند و کبهادتی نجات خود شان بود نسبت باو میگفتند با تقوی حیا نه رو نشد که خداش میبخشند و باین هم راضی نشدند
که بعد از رسول دیگری بر او مقدم شود و بقول فرزدق که گفته است بیت کم من ابی شک ذا امامته ویامن قبل ان اللّه نسبت
بابابکر این نسبت است که در ایمان او شک است و در خود ابی والسلام علی من اتبع الهدی آیه دیگر یا ایها الذین امنوا للّه وللرسول اذا
دعاکم لما یحییکم یعنی ای مومنان اجابت کنید خدا را و فرستاده او را چون بخواند شما را بچیزی که شما را زنده کند یعنی علوم دینیه که حیات دل
از اوست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیه است یا جهاد که سبب بقای دائم است یا ولایت امیر المومنین علیه السلام چنانکه
بعضی از ائمه و ابن مردویه که از اهل سنت است بر آن رفته بود یا مراد از خلافت و ولایت ولایت است چنانکه ظاهر است و متبادر
بفهم پس دلالت میکند آیت بر وجوب اطاعت آنحضرت و اعتقاد خلافت او چه ظاهر امر دلالت وجوب دارد و امام فخر رازی تصریح
بان نموده یا مراد نصرت و محبت است و لازم می آید تفضیل او بر غیر او از امت زیرا که نصرت غیر آنحضرت هیچ فردی از امت
واجب نیست و بهر تقدیر مطلب ثابت است آیه دیگر من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها یعنی
هر که بیاید و بکند نیکوئی پس مر او راست ده برابر مانند آن یا مراد ده عدد نیست بلکه غرض اظهار یاری تا بچند شمار است و بعضی گفته اند
تا ده نیکی بکسی برسد یک نیکی تفضل باید از زاد الکه آفرینش در احسن تقویم و ترتیب رزق و بعث و انزال کتب و بنای حسنات
و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه هر یک حسنه ایست برفوق ده است و هر که بکند سیئه یعنی فعل بدی پس جزا داده نشود مگر مانند آن
و وجه دلالت این آیت بر مطلوب آنکه از امیر المومنین علیه السلام مرویست که فرمود الحسنة حب اهل البیت والسیئة بغضنا من جاء بها اکبه اللّه
علی وجهه فی النار یعنی حسنه دوستی ما اهل البیت است و سیئه دشمنی ما کسی که با دشمنی ما بروز قیامت درآید با مر خدا تعالی او را برو در اندازند در آتش.
دوزخ و حرف در دوستی تنها نیست چراکه در دوستی جمیع مومنان حسنه است بلکه حرف در دوستی ایشان چه در دشمنی غیر ایشان
مخصوص به این قسم وعید نیست و باین طریق داخل دوزخ گردانیدن دال دلالت بر فضیلت دارد چراکه این مرتبه ایشان است
و چون آنحضرت در میان ائمه داخل است افضل است و دشمنی او عذاب سخت خواهد بود آیه دیگر ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
من عبادنا یعنی ما کتابها گذشته را با نبیای پیشین فرستادیم و میراث دادیم قرآن را یعنی تاخیر کردیم آنرا تا بانان که برگزیدگان ما اند
عطا کنیم بعد از توفیق علمای امت خود و در حدیث است که العلماء ورثة الانبیاء و در طریق اهل البیت علیهم السلام آمده که مراد ائمه معصومین اند و وصف
اصطفا و برگزیدن با ایشان لایق است و بحقیقت ورثه انبیا و قدوه علما ایشانند که عارفند بحقایق و دقایق قرآن چون میراث
ما را گویند که با نسب بدست آید و قرآن محض عنایت الهی با ایشان رسیده و هر میراث خوانند و از اهل سنت ابوبکر ابن مردویه باین معنی تصریح کرده

که این آیه

که این آیه در شان علی است و مراد از الذین اصطفینا آنحضرت است یکی از مشایخ اهل سنت گفته که علی ابن ابی طالب از جمله وارثان
کتاب است چه عالم بحقایق آن بود و نص بر مطلب ثابت نیست و غرض بیان کمال آن است که ابابکر و عمر را هم در این
میراث شریک کنند لا انکه خود معترفند بانکه جاهلترین مردمان بودند حتی آنکه ابابکر معنی ابّ و کلاله را ندانست
و عمر بر سر منبر میگفت جمیع زنان در فقاهت افقه تر از عمر اند در میراث انبیا چون شرکت داشته باشند در تفصیل جهالت ایشان آن
بعد از این خواهد آمد و هرگاه آنحضرت برگزیده خدا و وارث علم انبیا باشد افضل است و تقدیم غیر افضل بر افضل جایز نیست آیه دیگر
حق تعالی در سوره مبارکه رعد فرموده و فی الارض قطع متجاورات وجنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد
تا آخر آیه بیان آثار قدرت خود کرده که قطعهای زمین را بیکدیگر پیوسته بعضی قابل زراعت و در او بوستانها از انگور و خرما
و دیگر گستانها بعضی درختان چند شاخ از یک اصل و بعضی چنان و همه از یک جا آب می خورند و رنگ و طعم و شکلهای ایشان مختلف
و اینها آثار صنع و قدرت است و جابر ابن عبد اللّه انصاری نقل کرده که چون این آیه نازل شد رسول اللّه صلعم فرمود که ای علی مردمان از شجرهای
متفرقه اند و من و تو از یک درخت ایم و در کشف الغمه بسیر اسمای روایت را از حافظ ابوبکر ابن مردویه بچند طریق نقل کرده و چون
قرآن را ظاهری و باطنی است ظاهرش آن است که مذکور شد و باطنش آنکه جابر نقل کرده و این کنایه است از آنکه نبی و وصی
صلوات اللّه علیهما مثل درختی است که دو سر داشته باشد و از یک بیخ آب خورد از فضل و عنایت الهی و در احادیث بسیاری منقول
مکرر واقع شده و از آنجمله آنکه من و علی خلق شده ایم از یک نور چنانکه حکیم سنائی میگوید بیت
هر دو یک قبله و خردشان دو هر دو یک روح و کالبدشان دو هر دو یک در ز یک صدف بودند هر دو پیرایه شرف بودند
آیه دیگر انا و من اتبعنی که مراد امیر المومنین است علیه السلام چه مراد از متابعت در فرمانبرداری ظاهری و باطنی است که شایسته از غرض باشد
و این نوع متابعت رسول را نکرده بلکه مخصوص بانحضرت بود و دلیل است این بر فضیلت آیه دیگر و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین یعنی
است که خلیل الرحمن علیه السلام از جمله حاجتها که از برای خود از قاضی الحاجات مسئلت نمود یکی آن بود که الهی جاری گردان نیکی مرا
بر زبان آنها که از پس من آیند و در تفسیر عیاشی روایت کرده که جمعی از ائمه علیهم السلام گفته اند که آنحضرت میگوید با آنکه چون ولایت امیرالمومنین را بر ابراهیم عرض
کردند گفت خدایا بگردان او را از ذریت من که مراد از لسان صدق مردی صادق باشد یعنی ظاهر کن از برای تجدید اصل دین من از ذریت
کو باشد از ذریت من در آخرین است آن کسی که مرتضی علی است و این روایت را ابن مردویه که نیز از اهل سنت است روایت کرده است
و بعضی گفته اند از حق تعالی سوال نمود که بگرداند از ذریت او در آخر الزمان داعی و خاتم الانبیاء علیه السلام که مراد محمد است و واجبست اما در فرقه

نسبت میان حمل کردن ان صادق بر قدر والی با حمل نمودن بر امیر المؤمنین بهر تقدیر مطلب که فضیلت آنحضرت است ثابت است و تقدیم

او بر دیگران واجب تحمل ختم آیات سلاوه زنگ زدکوش زدار باب بصیرت باید در مسند احمد حنبل مسطور است که ابن عباس

رضی الله عنهما گفت ما انزل الله آیه الا و علی راسها و قائدها و امیرها یعنی هیچ آیه از آیات قرآن نیست مگر آنکه علی راس و رئیس آن آیت

یعنی عمده در نزول آن آیت آنحضرت است و قاید آن است یعنی کشنده و باعث نازل شدن آن است و شریف آن است یعنی بزرگی سبب

آن آیت است و امیر آن است یعنی امر کننده باین آیت آنحضرت است و ایضا از ابن عباس مرویست که فرمود لقد عاتب الله

اصحاب محمد صلعم فی غیر مکان و ما ذکر علیا الا بخیر یعنی حق تعالی در قرآن مجید عتاب نموده و سخن سخت از سر خشم و جهت گرفتن با صحاب محمد و یاران

او و هم صحبتان او لیکن امیر المؤمنین را در قرآن یاد نکرده مگر به نیکی و حرمت و نام نبرده مگر بخیرت و نیز از ابن عباس مرویست

که فرموده ما نزل فی احد من کتاب الله ما نزل فیه علی یعنی نازل نشده است در شان هیچ احدی در قرآن مجید از آیات قرآن

و تنزیلات سبحانی آنقدر در شان امیر المؤمنین نازل شده و هم از ابن عباس رضی الله عنه مرویست فرمود که ما انزل الله فیها یا

ایها الذین آمنوا الا و علی رأسها و امیرها یعنی فرو نفرستاد حق تعالی آیتی از آیات کلام مجید که مومنان را مخاطب ساخته باشد و یا ایها الذین

آمنوا گفته باشد مگر آنکه آنحضرت سر کرده ایشانست و امیر ایشانست که شرف تشریف خطاب عزت جل ذکره شامل ایشان باز آنچه مذکور شد

لله حسن لکاشی گفته بهر کی در جمیع قرآن خدا زر آیتی است زر کمال لطف و رحمت خاصه در شان شهاست سبب آنکه نکرده و عراقی نیز گفته

و ایضا در مسند احمد حنبل مذکورست که مجاهد که از اکابر مفسران اهل سنت است اعتراف نموده که نزل فی علی سبعون آیه یعنی هفتاد آیه نزد

ما بصحت پیوسته که در شان علی نازل شده در مناقب خوارزمی هم قریب باین مذکور است و این آیاتیست که محملی دیگر بجهت آنها پیدا

نتوانسته اند کرد چون در زمان خلفای بنی عباس بودند اکثر ایشان سقیا تشیع داشتند لاجرم از برای دفع تهمت عداوت و ناصبی بودن

اعتراف باین نموده اند با آنکه حق نبود موجب الفضل ما شهدت به الاعداء حقی بر زبان قلم ایشان جاری کرد نیا تا روز قیامت حجت باشد

ذلک یعنی نموده اما علمای مذهب حقه اثنا عشریه بعضی سیصد و شصت آیه و بعضی سیصد و هشتاد آیه از آیات کلام ربانی که در یک

دلیل خلافت امیر المؤمنین علیه السلام نتوانسته بود استخراج نموده اند و اگر تتبع کامل تعمل آید زیاده برای نیز توان یافت و از امام جعفر

صادق منقول است که ثلث قرآن در بیان حالات و کمالات اهلبیت نازل شده در شان ایشان و بعضی مخالفان ایشان و ثلث دیگر ظاهری

در بیان احکام سید المرسلین است و باطنش در ذکر اسرار و معارف ربانیه است که آن نیز ثلث دو قدر عوارف و معارف اهلبیت بنا

برای رعایت اختصار اکتفا بهمین نیز اگر غیرتی ایست مولف موتلف در آن باب تصنیفات ساخته اند رکت بجا بر داخته بقلیلا

لذا اختیار شد در اینجا بر اثبات آنست که جمیع تنبیه و تنبیهی باید از روی اختصار اختصار برده الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله حتی در کتاب جمع الحق

و کشف الصدق ذکر نموده و گفته که روایت کرده است احمد حنبل در مسند خود و گفته که حضرت رسالت پناه فرموده کنت انا

و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا

و جزء علی یعنی من و علی یک نوریم در نزد حق تعالی پیش از مخلوق شدن آدم چهارده هزار سال پس چون خدا آدم را خلق نمود

نور را منقسم بدو قسم ساخت یک قسم از آن منم و یکی علی و در حدیث دیگر از ابن مغازلی فقیه شافعی مذکور است که فلما

خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة این روایت

با روایت اول تا لفظ فلما خلق موافق است و از آنجا بمعنی منتهی روایت این است که چون خلق کرد حق تعالی آدم را آن نور را ترکیب داد

در صلب آدم فرود آورد و از صلب بصلبی بهمان طریق که بود انتقال میفرمود تا آنکه بعبد المطلب رسید پس جزو نبوت و علی در خلافت

بظهور آمده و این خبری که سمعانی نقل کرده از جابر بن عبد الله نیز مرویست و این زیادتی هم دارد که چون بنطفه عبد المطلب رسید

حق قسمت جزوین ساخت جزوی صلب عبد الله و جزوی صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا و اخرج علیا وصیا یعنی در صلب عبد المطلب خدا این نور

کرد نور را دو حصه ساخت حصه که نبوت بود بصلب عبد الله در آمد و از او من بظهور رسیدم و حصه که خلافت بود بصلب ابی طالب نقل

شد و علی از او بوجود آمد و این حدیث از جمله احادیثی است که اتفاق کرده اند بر نقل آن هر دو فریق شیعه و سنی و حجت است در خلافت

آنحضرت و تمام است در اثبات مدعی و حدیث دیگر بهمین مضمون بروایت ابن بابویه رحمه الله از سفیان ثوری از حضرت امام جعفر صادق

از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکورست که آن حضرت میفرمود که ان الله خلق نور محمد و خلق نوری من قبل خلق الخلق

باربعمائة الف عام و اربعة و عشرین الف عام و خلق منه اثنی عشر حجابا یعنی حق تعالی خلق کرد نور محمد و نور مرا پیش از آنکه خلق خلق کند

بچهار صد و بیست و چهار هزار سال و در روایت دیگر از جمله روایات مشهوره که در اکثر مصنفات مذکور است و زبان مجلس حضرت رسالت

جلیل ظهور آن گشته اینکه گفت انا و علی نور بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه باربعة عشر الف عام ثم لم نزل نسبح فی النور حتی

اذا وصلنا الی حضرة العظمة فی ثمانین الف سنة ثم خلق الله الخلایق من نورنا فنحن صنایع الله و الخلق کلهم صنایع لنا یعنی

نور من و نور علی بچهارده هزار سال پیش از خلق شدن عرش خلق شده بود و آن یک جزو بود تا بعد از هشتاد هزار سال خلایق را از آن

نور خلق نمود پس ما صنایع و خلق کرده شده خدائیم و همه غیر از ما است خلق شده بجهت ما است مفاد روایت آن است که وجود ایشان

سبب ایجاد کاینات و موجب ایجاد کافه مخلوقات بوده و طفیل ایشان از زندگی عالم بفضای قسیح وجود انتقال نموده

به تفصیلی که بیان نموده اند که اول قسمی که بقلم صنع بر ورق هستی نگاشته شد آن دو نور است و اختراع انوار وجود
همه مخلوقات از آن شد در بدو آفرینش دوازده هزار سال مقام قرب الهی طی نموده پس بچهار قسم شد عرش و کرسی و حملهٔ عرش
و خزنهٔ کرسی خلق شد و قسم چهارم دوازده هزار سال در مقام محبت متوقف بعد پس بچهار قسم شد لوح و قلم و جنت تصویر
یافته و قسم چهارم دوازده هزار سال در مقام خوف توقف داشته بعد از آن بچهار قسم شد ملائکه و آفتاب و ماه و کواکب
بوضع ظهور آمدند و قسم چهارم دوازده هزار سال در مقام رجا بوده پس بچهار قسم شد مشکوة انوار عقول که معدن علوم شامله
و عصمت و توفیق و هدایت و قسم چهارم دوازده هزار سال در مقام حیا صد و بیست و چهار هزار قطره از آن متقاطر گشته
قطره و روح بشری گشته و لذا ارواح ایشان نور اولیا و سعدا و شهدا و صلحا و اهل ایمان و ارباب طاعت خلع خلعت وجود کردند
و بعد از آن دوازده حجاب آفرید جزو چهارم آن نور را در هر حجابی هزار سال موقوف داشته بعبودیت اشتغال نمودند و آن حجابها حجاب
کرامت و سعادت و هیبت و رأفت و رحمت و علم و حلم و وقار و سکینه و صدق و رضا و یقین چون مذکور بر تحقیق ظهور
نماند یافت حق تعالی آن را در زبان توبه نموده انوار آن بمشرق و مغرب رسید تا بیان ذریت کائنات فیها انواع دخواه اشتغال
و از آن نور که مظهر انوار موجودات است ظهور رتبه شد و از ابن عباس مرویست که فرمود که کنا جلوسا عند رسول الله صلعم فقبل علی علیه السلام
ان ابا طالب صلوات الله علیه و آله فقال النبی مرحبا بمن خلق قبل ابیه آدم با ربعین الف عام فقلنا یا رسول الله اکان الابن
قبل الاب فقال نعم ان الله خلقنی و علیا نورا واحدا قبل خلق الله آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفین ثم خلق الله الاشیاء من نوری و نور علی
ثم جعلنا عن یمین العرش ثم خلق الملائکة و سبحنا فسبحت الملائکة و هللنا فهللت الملائکة و کبرنا فکبرت فکل من سبح الله و کبره فان
ذالک من تعلیمی و تعلیم علی یعنی ما نشسته بودیم نزد حضرت رسالت صلعم که امیر المؤمنین علیه السلام بسلام رسول الله صلعم آمد پس آنحضرت
فرحان و شادان گشته فرمود که خوش آمدی کسی که پیش از پدرش بچهل هزار سال خلق شد پس یکی از اصحاب و دیگران از وی
تعجب گفت یا رسول الله آیا پیشتر پسری که پیش از پدرش خلق شده حضرت رسالت پناه تبسم فرموده گفت بلی بدرستیکه حق تعالی خلق کرد مرا
و علی را از یک نور پیش از آفرینش آدم باین مدت که گفتم و بعد از آن نور را بدو قسم منقسم کرد و همه مخلوقات را از نور
من و علی قرار داد و ما را در طرف راست عرش قرار داد پس ملائکه را آفرید چون ما به تسبیح خداوند مشغول شدیم و سبحان الله
بر زبان راندیم ملائکه هم تسبیح میکردند و لا اله الا الله گفتیم ایشان نیز میگفتند و در وقتی که حق تعالی را بکبریا و عظمت یاد میکردیم
بالله اکبر تکبیر میکردیم ملائکه نیز تکبیر یاد مینمودند و هر خیری و هر تسبیحی از ملائکه و جن و انس و نباتات و جمادات و حیوانات که حق تعالی را تسبیح و تهلیل کنند

و دیگر گفته از تعلیم من است تکلمات و ملائکه کرام است کردان آنحضرت و این مقام مبنی حمل تعجب و اعتراض اهل سنت که هیچ دانا بکار
هر امر معلم بوده پس چرا ابو بکر بخلافت اولی دیده شد و نقل و توکه است که ابو بکر مکتب و مدرس او بود و حقیقت کردان حمد عرش و ملائکه
معلم بوده و مکتب این و لکه لذکهای بازار و اهل مکتب ده ساله داند از اطفال حشر لکن و لان تفاوت چندانی نیست دیگر در مسند
احمد ابن حنبل و در کتب و در خصایص حافظ ابو نعیم و جمع بیان الصحاح و تفسیر ثعلبی و کتب احمد ابن موفق خوارزمی و دیگر
کتب مخالفان مسطور است که چون در اوایل بیان بعثت این آیه نازل گشت و انذر عشیرتک الاقربین بعینه خبر داده و آنگاه کرد
و بترساند خویشان نزدیک خود را حضرت رسالت پناه صلعم بر طبق فرموده الهی اولاد عبد المطلب که چهل نفر بودند طلب نموده از
گوشت بخشی و نان و قدری ماست که خوردن یک کس بود اشتراک نمود با آنکه هر یک از آن قوم هر بار شتر بچه یا گوسفند یا
بزرگ بایک شکم و دوغ بخوردند از آن قدر طعام سیر و ممنون شدند و آن طعام باقی بود که گویا هیچ نخورده اند
اظهار این معجزه که بسیار کردن جمع کثیر از طعام قلیل ملاکات بنقشت و رسالت خود بر ایشان عرض کرده اسلام دعوت فرموده
کلمه تو دنیا و آخرت اعز و دخول بهشت
و وصول بدرجات قرب باری احدیت بشارت داده و فرمود که هر چه گفتم هر که اطاعت نماید و در تبلیغ رسالت امداد نماید مطلع
و فرمانبر من شد آنشخص برادر من و وزیر و وصی و وارث و جانشین من بعد از من باشد
مگر امیر المؤمنین علی علیه السلام که متقبل خدمت و اعانت و امداد و متکفل انتظام امور آنحضرت شد تا سه مرتبه این حکایت بفعل آمد و در هر مرتبه
امیر المؤمنین انچه فرموده بود مبادرت نمود رسول خدا صلعم او را مژده برادری و وصایت و جانشینی و غیرها داده سر و رو خرسند
هر باری از خدمت حضرت رسالت صلعم بیرون رفتند بطریق استهزا ابو طالب نمودند که چون پسر را
پسر تو را در این جمع تو نیز باید که حکایت بطول انجامید
باعث کلام بر اهل عقل و بصیرت پوشیده نیست که این حدیث در دلالت تمام از همه آیات و احادیث مطلوب
که امامت و خلافت آنحضرت است چه بعد از آنکه در آن قسم تبسم خلافت با گفته و فا کرده
دیگری را دعوی خلافت نمودن عقلا و نقلا شرعا و عرفا معقول نیست ندارد نشسته بغیر از آنکه تعدی و غصب و ظلم
وجهی ندارد او امامت و بقول ره که
حدیث دیگر مسند احمد حنبل از سلمان رضی الله عنه نقل کرده که سلمان از حضرت رسالت صلعم پرسید که یا رسول الله کیست وصی تو پس
آنحضرت در جواب گفت که یا سلمان که بود وصی برادرم موسی گفت یوشع بن نون پس آنحضرت فرمود بدرستیکه وصی من و وارث من

کند و علمای مرا وفا کند و بانجام رساند علی ابن ابیطالب است و در کتاب کشف الغمه این حدیث را از ابا سعید خدری از سلمان فارسی
رضی الله عنه باین طریق نقل نموده که سلمان گفته است گفتم یا رسول الله هر پیغمبر را وصی بوده است آنحضرت مرا جواب نداد بعد از آنکه مرا دید گفت
یا سلمان من شتابت کردم گفتم لبیک یا رسول الله گفت میدانی که وصی موسی که بود گفتم یوشع بن نون پرسید که چرا او را وصی کرد گفتم از
جهت آنکه او عالمتر بود در آن روز گفت پس بدرستیکه وصی من و محل سر من و موضع راز من و بهترین کسیکه بجا نهاده بعد از من که بانجام رساند وعدهای مرا
قضا نماید دین مرا علی ابن ابیطالب است ع و در کتاب مناقب خوارزمی از سلمان باین روش نقل نموده که رسول الله از من پرسید که ای سلمان
وصی موسی نبی ع که بود [illegible] که کدام شخص بود من در جواب رسول گفتم که یوشع بن نون وصی موسی ع بود فرمود که فان وصیی و اخی و خیر من اخلفه بعدی
علی ابن ابیطالب ع بدرستیکه وصی من در اهلبیت و بهترین کسی که از من بجا نهاده بعد از من علی ابن ابیطالب و بعضی از معاندان درین دلیل مناقشه
کرده اند که از وصی معنی [illegible] علمای شرع و رسانیدن علم [illegible] و هدایت بودن خواسته قبول است که علی وصی رسول الله بمعنی
دارد از وصی خلافت [illegible] قبول نداریم چرا که وصی [illegible] درین معنی [illegible] رسول [illegible] خلافت [illegible] نموده اند دیگران
اطاعت نکرده اند بر فرض که دیگران اطاعت [illegible] طایفه [illegible] راضی [illegible] که مراد از وصی [illegible] اوایست و جواب اینکه [illegible]
[illegible] خلافت است [illegible] خلیفه [illegible] اول [illegible] و هدایت [illegible]
و هدایت و این علم [illegible] که در کار [illegible] بودند [illegible] کتاب [illegible] تسلیم [illegible] وصی [illegible]
و دلیل بر اینکه حضرت رسالت ص بمنزله یوشع کرد [illegible] ولایت از موسی ع و ظاهر است که یوشع ولایت و خلیفه بود بعد از
چنانچه [illegible] تصریح کرده [illegible] محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که چون موسی [illegible] در حیات که هارون
[illegible] کرد [illegible] هارون [illegible] یوشع [illegible] وصی [illegible]
وصیت بر یوشع منتقل شد که [illegible] تا آنکه [illegible] هارون [illegible] بسیار و در کشف الغمه و کتاب مناقب چندین حدیث
دیگر [illegible] منقول است [illegible] حدیث [illegible] مدعای ما کافیست در فانه اگر [illegible]
بس است حدیث دیگر [illegible] حدیثی که ابن مغازلی [illegible] از رسول ص نقل نموده که آنحضرت فرمود لکل نبی وصی
و وارث و ان وصیی و وارثی علی ابن ابیطالب ع [illegible] هر پیغمبر را وصی و وارثی [illegible] وصی و وارث من علی ابن ابیطالب
وصی و وصیت در زبان عرب [illegible] آنست که [illegible] کند [illegible]
تصرف [illegible] که وصی است [illegible] پس وصی [illegible] تصرف [illegible] و احوال [illegible] که [illegible]
[illegible] وصی [illegible] حدیث دیگر قول

رسول الله ص که خطاب با امیر المؤمنین ع نموده فرموده که انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من چنانی که هارون از
برای موسی بود چیزی که هست اینکه بعد از من چیزی دیگر نمی باشد و این حدیث در مصانیف موافقان و مخالفان بتکرار مذکور شده
بتقریبات مختلفه و این روایت از روایات مشهوره است که علمای جانبین در کتب اوسی و دو شش ذکر کرده اند و در اکثر
روایات مذکوره آن معنی را بر زبان معجز بیان حضرت رسالت ص مورد نیابت که یا علی انت اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی
و اگر انصاف دهند این حدیث نیز از احادیث متواتره است و غرض آنحضرت از خطاب است [illegible] اثبات خلافت امیر المؤمنین است
بر روشن ترین وجهی که دلالت بر مطلوب [illegible] چرا که فرموده هر منزلتی که هارون نسبت بموسی داشت امیر المؤمنین را نسبت
و در این عبارت چندین فایده فهمیده میشود اول نص بخلافت چنان ظاهرست دویم بیان برادری که میان حضرت و حضرت
امیر منعقد بود سیوم اظهار مرتبه امیر [illegible] در مرتبه نبوت که اگر بعد از زمان رسالت رسول ص دیگری را ممکن بودی که مرتبه
نبوت سرافراز گردد و البته در ماده امیر المؤمنین محقق نشده چهارم آنکه هر کمال امیر المؤمنین را بعد از رحلت حضرت رسالت مرتبه نبوت ممکن
باشد و سزاوار آن تواند بود و البته بطریق اولی اثبات مرتبه خلافت و ولایت و جانشینی پنجم آنکه چون حضرت هارون در حیات
موسی ع خلیفه و شریک موسی ع بود و حضرت امیر المؤمنین ع نیز در حیات نبوی بخلافت آنحضرت مخصوص شد لیکن تصرفش در حیات
از این است که خلیفه است و فنی است که رسول در [illegible] نباشد چون رسول خدا ان جهان را بدرود کرد و او را مسند خلافت قرار باید گرفت
ششم آنکه هارون اگر بعد از موسی ع میماند البته خلافت بار [illegible] بود و هر کمال در میان شریک است بعد از آن بطریق اولی حق
حضرت امیر نیز مستحق خلافت رسول ص بعد از انقضای زمان رسالت داشته بان مرتبه مخصوص شده حاصل کلام آنکه حضرت رسالت
دران حدیث از برای امیر المؤمنین ع اثبات کرده جمیع منازل و مرتبه هارون را بدلیل استثنا و صحت امامت و خلافت آنحضرت
بلکه ای دوست و دشمن در مسند احمد حنبل در صحیح بخاری و صحیح مسلم در هر یک از چندین طریق نقل نموده که حضرت رسالت ص چون
بتبوک میرفت آنحضرت را در مدینه گذاشته و او بخدمت حضرت آمد گفت نمیخواهم که تنها مرا بگذاری و بی تو در مدینه باشم و رسول خدا
گفت که اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی در ضمن احادیث دیگر چنانچه بتقریبات مذکور شد
مذکور خواهد شد حدیث دیگر که در ثبوت و وضوح و چون آفتاب جهانتاب بر عموم و خاص از میان اهل اسناد از متواتره روایت
روز غدیر است که کسی الکار آن نمیکند مگر کوری که از دل سیاهی اهلبیت نور ایمان بر تو آن [illegible] نشده و آن حدیث
در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابو داود و احمد حنبل و کتاب مناقب ابن مغازلی و تفسیر ثعلبی و در کتاب [illegible] بطرق مختلف
مذکور است و ابن طلحه گفت که حکایت غدیر در حد روایت از طریق اهل سنت نقل نموده شد و در قانون دین محمدی خبری که اثبات آن

وادعا نتوانند انصاف آن است که هیچ یک بعامله غدیر برتر است و چیزی دیگر باین شایه معلوم نیست که مذکور طرفین شایسته باشد و مسئله که در
شهرت و حجت امضا ادله واجب و دلیل ثبوت شبه اگر کسی در آن مناقشه نماید علاج او دانسته الا آنکه خصم او ثبت مکابر صاحب او
غدیر و این جواز در کتابها که از خصایص نام کرده بعد از ذکر در غدیر گفته که روی هذا الحدیث عمر بن الخطاب و براء بن عازب و سعد بن ابی
وقاص و طلحة بن عبد الله و العباس و عبد الله بن عباس و الحسن بن علی و الحسین و عمار بن یاسر و ابوذر الغفاری و ابو ایوب و ابن عمر و عمران
بن الحصین و ابو هریره و جابر بن عبد الله و ابو رافع و جریر بن عبد الله و انس بن مالک و حذیفه و [illegible] بن ارقم و عبد الرحمن و زید [illegible]
و عامر بن ابی لیلی الانصاری و وهب بن حمزه و زید [illegible] و حبشی بن جناده و سعد بن جنادة و عمرو بن شرحبیل و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث
و ابو واثله و عبد الله بن ربیعه رضی الله عنهم اجمعین و این حدیث را روایت نموده اند اگر بذکر کتب و روایاتی که این حدیث در آن مذکور است
مشغول شویم مطلب فراموش باید کرد و حدیث آن است که رسول خدا صلعم در روز غدیر خم بعد از آنکه خطبه طولانی ادا فرمود گفت یا ایها الناس
الست اولی بکم من انفسکم و چون مردمان گفتند بلی یا رسول الله فرمود که من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر
من نصره و اخذل من خذله تمت و آنچه عمر بن الخطاب در مقام تهنیت گفته بخ بخ در [illegible] یا [illegible] الرسول [illegible] مذکور شد بود ذکر آن
موجب تکرار دانسته بهمان اکتفا نمود لیکن چون در روایت [illegible] حکایتی از [illegible] ظاهر می شد که با وجود [illegible] مردم دانشمندی با انصاف [illegible] چون
اگر عداوت [illegible] بر بنیاد [illegible] بیکبار کار از دین بیگانه [illegible] خسته بود [illegible] آمده که [illegible]
[illegible] نموده امید واری بدرگاه باری آنکه [illegible] در آخر عمر [illegible] باشد و [illegible] در کتاب مطالب [illegible]
آل رسول که [illegible] از صحاح ترمذی و از زید بن ارقم حدیث غدیر را روایت نموده و گفته که روزی امیر المؤمنین از [illegible]
او حاضر بودند پرسید که کسی در میان شما است که حدیث غدیر را از حضرت رسالت پناه صلعم شنیده باشد سیزده نفر از آن جماعت شهادت دادند
که ما در عبارت من کنت مولاه فعلی مولاه از حضرت رسالت پناه صلعم شنیده ایم و بعد از آن [illegible] که چون لفظ من در من کنت مولاه افاده عموم میکند
دلیل است بر آنکه هر که حضرت رسول او را ولی و صاحب اختیار او باشد و بعد از آن نمود که چون لفظ مولی در قرآن عزیز است و از روی [illegible] مستعمل است
چون ناصر و دوست و وارث و غیرها بنا بر آن حضرت رسالت [illegible] مولا و صاحب و او [illegible] از الفاظ مذکور [illegible]
نادانسته نمود که مراد حضرت از لفظ مولی آن است که هر کسی که پیغمبر [illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] خواهد بود
من کنت مولاه آن است که هر که من اولی از او بودم امیر المؤمنین نیز چنین است و بعد از آن گفته حدیث صحیح است در آنکه حضرت رسالت پناه صلعم
[illegible] در [illegible] از آنحضرت [illegible] رسول [illegible] مرتبه [illegible] و این [illegible] مضمون این حدیث [illegible]

در [illegible] آیه [illegible] مندرج کرده اند حضرت در این حدیث [illegible] فرموده چنانکه حق تعالی نفس نبی [illegible] و نظر [illegible]
از [illegible] جمع نموده [illegible] که اضافه برسول است [illegible] و فرموده که انفسنا و انفسکم در این حدیث حضرت رسالت پناه صلعم
ثابت نماید که آنچه ذات نبوی بآن موصوف است در صفه که الله تعالی باو کرامت فرموده علی علیه السلام بآن اتصاف دارد و صاحب آن مرتبه و منزلت
نموده اند فرموده که من کنت مولاه فعلی مولاه تا معلوم جمیع است گردد که چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم خواسته که ثابت نماید که چنانچه حضرت رسالت
منقبت اولی بالمؤمنین [illegible] و صاحب [illegible] است امیر المؤمنین علی نیز بجمیع صفت مذکوره متصف و جامع جمیع اوصاف
او صفت [illegible] است [illegible] فرموده [illegible] مرتبه [illegible] و منزلت [illegible] و در [illegible]
[illegible] بیوم عید [illegible] مرتبه [illegible] و منزل [illegible] و در [illegible] که [illegible]
حضرت رسالت پناه امیر المؤمنین علی و از آن صحبت کرد [illegible] از روز عید [illegible] جهت دوستان آنحضرت [illegible]
در آن مقام [illegible] که از تتبع آیات قرآنی و افادات نبوی ظاهر میشود که هر صفت کمالی که حضرت رسالت پناه صلعم [illegible] آن جهت [illegible]
علی علیه السلام نموده تا اولی بار [illegible] ذات مرتضوی علیه السلام بآن صفت [illegible] حضرت رسالت پناه صلعم [illegible] آن [illegible] که [illegible] امر رسول [illegible]
و گفته هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین [illegible] مراد از صالح المؤمنین علی است و حضرت رسول صلعم نیز در [illegible] [illegible]
[illegible] که یکی از [illegible] تا [illegible] او را [illegible] آنحضرت نیز [illegible] بآن نموده [illegible]
کلام [illegible] است قول حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه [illegible] نقل نموده که روزی حضرت رسالت پناه [illegible]
[illegible] و امیر المؤمنین علی بخدمت آنحضرت رفته چون چشم حضرت رسالت پناه صلعم بر جمال ولایت مآب [illegible] فرمود که مرحبا بسید
و امام المتقین و [illegible] ولایت [illegible] از صفت [illegible] نفس [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب [illegible]
و گفته در آیه انفسنا و انفسکم آنحضرت نیز [illegible] گفته [illegible] از اوصاف ذات خجسته صفات بوده [illegible]
از صفت حسنه [illegible] که [illegible] جهت و [illegible] اثبات نماید [illegible] و ابو نعیم [illegible] قول [illegible] از انس بن مالک [illegible]
نموده و او از ابو هریره گفته که روزی در مجلس حضرت رسالت پناه صلعم حاضر بودم که آنحضرت [illegible] فرمود یا ابا هریره
میان من و خدا [illegible] عهدی است و آن عهد این است که علی [illegible] و امام دوستان من و نور [illegible]
که ما را طاعت [illegible] و از عایشه نیز روایت نموده اند که گفت روزی حضرت رسالت پناه [illegible] تعریف [illegible]
که [illegible] گفتم عجب است که علی را تعریف نکردی فرمود [illegible] تو [illegible]

چنانکه عزیزی گفته است علی را قدر پیمبر شناسد که هر کس خویش را بهتر شناسد و حدیث دیگر که علامه حلی در کتاب نهج الحق
و کشف الصدق ذکر کرده حدیثی است که هم در روز غدیر بعد از آنکه امر وصایت تمام شد مسلمانان را امر فرمود که سلام علی بامرة المؤمنین کنند
کرده جمع شدند فوج فوج آمدند بر آنحضرت بدین طریق که السلام علیک یا امیر المؤمنین که از سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین
ولی کل مومن بعدی و ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن و مومنة یعنی بدرستیکه علی سید بهترین مسلمانان امام و پیشوای متقیان و کشنده
و رهنمای مومنان است بهشت گرچه که اسبان پیشانی سفید و دست و پای سفید در میان اسبان نشانند آن گروه هند در میان
سفید روئی اند شده و ان است و الی و صاحب اختیار هر مومنی است بعد از من بدرستیکه علی از من است و من از علیم و او مولای
مومنان است بعد از آنکه منی از ایشان بیرون رود و ظاهر است که این حدیث نیز دلالت تمام بر مطلوب دارد و هر که حدیث اول را نقل نموده
و قصه روز غدیر را بیان کرده باید که هر چه از تمامی و خوب است بیان نماید و مروی است که زرارة در حین نزول جبرئیل بصورت شخصی خوش هیئت بلکه بلباس سلطانی
بسوی شخص در آن مجلس حاضر شد بعد از آن تمام امر وصایت فرمود که والله ما رأیت کالیوم قط ما اشد ما اکده لابن عمه انه لیعقد عقدا لا یحله الا کافر
بالله العظیم و رسوله الکریم ویل طویل لمن حل عقده یعنی والله که ندیدم هم چو امروز روزی ندیدم هرگز چه سخت و چگونه تاکیدی از برای پسر عم خود عقده
نمود بدرستیکه حل این عقد نخواهد کرد و این گره را نخواهد گشود مگر کسی که بخدا و رسول خدا کافر شده باشد حسرت عظیمی خواهد بود کسی را که حل این عقد
کند و عمر از جمله جمعی بود که این کلمه را از آن جوان خوش صورت شنید چون از جواب بنزد خدمت حضرت رسول آمد آنچه شنیده بود
خدمت رسالت بر طبق عرض نمود پس آنحضرت فرمود که ای عمر شناختی که آن جوان که بود عمر گفت نه شناختم حضرت رسول فرمود
فرمود که آن شخص جبرئیل امین بود و به تو و تو نیز از آنکه شکستن آن گره یا شکستن بدرستیکه اگر تو حل آن عقد نمائی منافق خدا و رسول و مومنان جمیعا
بری و بیزار خواهند بود و بر اهل انصاف پوشیده نیست که مقتضای فحوای عبارت جبرئیل و کلمات نبوی حکم بکفر کسیکه حل آن عقد نموده
و گره را گشوده واجب و لازم می نماید و حدیث دیگر از جمله احادیث صحیحه مشهوره که از اول دلایل است حدیث منزلت است که در مسند احمد حنبل
از چند طریق روایت شده و در صحیح بخاری و مسلم نیز از طرق متعدده مروی است و در جمع بین صحاح سته مسطور و در فصول مهمه نور الدین مالکی مذکور است
و مضمون خبر در اصل و توضیح آن است که چون حضرت رسالت پناه متوجه قلاع خیبر شدند اراده الهی بتقدیر خداوند سبحانه از برای اظهار اعجاز
مرتضوی گشای فتح گرفته چون امر مبارزه طول انجامید و شکر اسلام از کفار دو کرت شکست نمودند رسول خدا ابو بکر را سردار کرده بجنگ فرستادند
و او بسیاری از لشکر اسلام را بدست یهود بکشتن داده برگشت و بیم هزیمت نمودند روز دیگر عمر ابن الخطاب را بدستور ابو بکر مامور ساخت
عمل نموده لشکر اسلام را بباد داد چنانچه در صحیح بخاری مرفوعا منقولست که ما منهزم گشتند روز سیوم که نوبت از خیش لاخ بلوای مهم رسید

بزه

شاه ولایت ما ذکر آمده در شب مذکور که زبان الهام بیان حضرت رسالت رفت که فردا این علم را بدست کسی دهم که او
حمله کننده ستیزه جوی او اول است که خدا و رسول او را دوست دارند و او نیز خدا و رسول را دوست دارد و غیر فرار است یعنی ستیزه نمای گریزنده نیست و چون آن
این عبارت آمده از رسول خدا شنیدند هر یک تصور کرد که باین منقبت و منزلت متعالی خواهد گردید تمام شب در فکر بودند چون روز
اصحاب حاضر درگاه عالم پناه شدند و همه امید داشتند که رجوع آن منصب سرفرازی بدو شود منتظر بودند و طمع داشتند که از حضرت رسالت پناه
علی نیست که بجهت درد چشم نور بصر او در عوض زوال است و بجهت درد مانع او از آن سعادت عظیم بود آنگاه حضرت رسالت پناه
از خیمه مبارک بیرون آمدند فضای دشت را بنور رسالت و نور ولایت منور دیدند فرمودند که این علی کجاست یعنی علی بن ابی طالب کجاست
نمی بینم حاضران همه یک بار جواب دادند که حضرت ندارد که درد عظیمی و درد چشمی دارد پس امر شد که امیر مومنان را آوردند و سبب دشواری
و ورم آن را حاضر بارگاه عالم پناه کردند چون حاضر شد حضرت خیر البشر سر مبارک او را در بر گرفته از آب دهان مبارک را در چشم
او افکنده شفای عاجل آن درد از حضرت رب العزت مسئلت نموده دعا کرد بامر ملک علام آن ام نوعی رفع شد که گویا هرگز درد
چشم نداشته پس رایت با هدایت شاه خطه ولایت داده فرموده که قدم در راه گذار که حق سبحانه و تعالی این قلعه را بر تو مفتوح گرداند حضرت امیر
فرمود که یا رسول الله با ایشان مقاتله کنم تا مثل ما شوند یعنی مسلمان گردند حضرت رسول فرمود که در مقاتله تعجیل منمای و در وقت آن
فرود آئی پس اول ایشان را دعوت کن و خبر دار نمای از حقوق که خداوند را بر ایشان لازم است و بخدا سوگند که اگر یک شخص بسبب تو براه
هدایت گراید بهتر است از شتران سرخ موی یعنی که در راه خدا صدقه کنی پس زره و خود را در او پوشیدند
و ذو الفقار را بر میان بسته رایت به نصرت دادند و حضرت قدم در راه جهاد چنانچه حکیم سنائی گفته کسی برزم درشتی منم ز منزل رزم
از بیت المقدس یعنی از تیغ او حیدر شیر خدا بس آتش به سراپا شد چون نزدیک حصار رسید علم را در زمین استوار کرد از اسلام
یکی از جبابره بر بالای حصار آنحضرت را دید پرسید که الصاحب است و چه نام داری جواب داد که انا علی ابن ابی طالب یهودی
آواز برآورد که علیتم و ما انزل علی موسی یعنی بتورات قسم که غلبه کردید و از اول حارث با فوجی بر آمد حرب آغاز نموده دو نفر از اسلام
شهید کرده میگذرب در راه حیدر کرار به دوزخ فرستاد مرحب که رئیس و پیشرو ایشان بود برادر حارث بود با جمعی از دشت هر یکی مسلح
بیرون آمد تا کمی برادر رایی در میدان نهاده رجزی خواند ملعون از مبارزان مشهور بود که در شجاعت مانند نداشت دو زره پوشیده
دو تیغ حمایل کرده و مغفری از فولاد بر سر و دو عمامه بر سر بسته و بر سر آن خودی از سنگ پیشیره در دست سنانش بوزن سه من چون کسی
از اهل اسلام در مقابل او نیامد ایستاد و بر مقابل آمد و در رجز بر زبان فصیح بیان راند که انا الذی سمتنی

می‌جیدره و جه آنکه شیخ طوسی در امالی ذکر نموده که مرحب ... از بهره شیطان الصورت بکار جبر خود را با دمه از ... کرکی
پرسید که مادرم مرا حیدر نام نهاد و کفت شیری که بر تو حمله خواهد کرد و فضلش کما هو که کفت از کسی که نامش حیدر باشد حذر کن ... شد حذر از
کن شیطان کفت حیدر در دنیا بسیار است در دنیا کسی با تو برابری نتواند کرد و تو شیخ زمانی اعتماد کرده دعا بر قرار ... رسید یا ... دست
حالتش در این کرد اکول شمول ... زد کفت برکردن از عقب حمل ... نتوانستم پس قوت جلادت از آسمان و قوت ... بر ... القلب
شمه‌ای حواله حضرت کرد که حیدر کرار ذوالفقار آبدار از آرزوی فرود آورد که از خود و سر و کردن شسته تا ... زین رسید یهودان چون
دست دیدند رعب تمام و خوف لا کلام در دلهایشان افتاده ساعتی به ... مشغول بودند چون اثنا عشر کس از دلاوران و شجاعان ایشان به قتل آمدند
باقی رو به هزیمت نهادند و به قلعه در آمدند و آنحضرت چون شیر خشمناک در عقب ایشان روان شد یهودان در باب را بستند ... حضرت
تا به در حصار رسیده در را برکند و بعضی گفته‌اند که یهودی تیغی حواله آنحضرت کرده سپر از دست مبارکش بیفتاد در عوض آن در را ... سپر ساخت
و روایت از جابر بن عبدالله منقول است که چون مسلمانان خواستند که داخل قلعه شوند خندقی وسیع و حایل بود آنحضرت بر سر خندق ایستاده در را
پل ساخت تا تمامی عساکر نصرت اثر گذشتند داخل قلعه شدند حضرت رسالت پناه چون رسید ملاحظه فرمود دید که اندرون آن سر دست دارد
و مردمان نگاه میکنند و تعجب میکنند جبرئیل بشارت او را فرمود که نظاره خندق کنید چون نگاه کردند دیدند که از زیر پای آنحضرت تا آنجا بسیار فاصله است
تعجب زائد شد جبرئیل فرمود که تعجب مکنید که ملائکه کرام بر بالا ... کرده بودند و قدم آنحضرت بر بال ایشان است و امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که چون در حصار را بجنبانید تمامی آن حوالی حیوان بلرزید که صفیه نام دختر حیی بن اخطب بود از تخت بیفتاد روی او مجروح گشت و مردم
سایر قلاع خیبر از بیم و رعب و صورت ... نمودند و تسلیم آن قلاع برآوردند و مردان با مر رسول الله ... را امان داده ... در کنف مسلمانان
چنانچه فرسی کفته است شعر که نابود گشت در خیبر کنده برآمد از پای اسلام صد هزار انگشت بلکه که شد فتح باب خیبر از او
که در بر در قلعه‌اش ... کسی که دست ید الله حیدر را آتش نزد ... که بدان ... در کتب معتبره مذکور است که روزی جبرئیل
در حضور رسالت پناه اظهار تعجب در علی ... نگاه میکرد و تبسم فرمود حضرت رسالت کفت یا روح الله ... تعجب و تبسم جیست فرمود یا رسول الله
مامور شدم که هفت شهر قوم لوط را بالا برده نگون کنم و منی بعدی ... که ملائکه صدای خروس و سکان آنها را شنیدند پس سرنگون ساختم
و در وقتی که او ... ضربتی که بر مرحب زد مرا رسید که شمشیر علی را نگاهدارم که نزدیک به زیر آن ... حامل گاو و ماهی ... رسیده نگاهداشتم
و الیا فقد تعجب که از آن کشیدم زان ... آن ... به خاطرم آمد تعجب کردم خفی نماند که این حدیث به صحیح دلالت دارد ... دارد آنکه

اما بکر و عمر خدا و رسول را دوست دارند نه بر عکس و این مستلزم کفر است چه بر وجهی که رای بر علما و محققین خصوص امام غزالی و صاحب کشف ... صحیح
تحقیق فرموده‌اند مراد از محبت بندگان خدا آنست که فرمان بردار اوامر و نواهی خالق جل الجلال و دور بودن از معصیت و تبدیل
اخلاق و خواهش در یافتن مقام قرب و کمالات نفسانی و دوری از متابعت هوای نفس و شیطان نفس مذکور در ظرف ... و خشنودی
که چیزی دیگر مطلق منظور ندارد و مراد از محبت الهی نسبت با بندگان افاضه کمالات از ایمان و معرفت و رهنمونی با فعل خیر و معرفت
و پاک کردن از رذائل و درجات و ... و نزدیک ساختن به درگاه قرب باشد چون از نوع تعریف محبت اینها ... هر کاه شخصی مراتب لازم
محبت الهی است به او نصیب شد البته به تعریف آن متصف خواهد بود که ... و ترک کردن اوامر و کردن نواهی و میل به اشیای محرمه ... که آنست
و از جانب الله چیزی از مذکوره متحقق نیابد باشد هم نقیض آن که ضد ذات است چون از طرفین محبت و لوازم محبت معدوم باشد عداوت
و هر چه لازمه عداوت است ثابت خواهد بود پس ظاهر شد که صدور این کلام از سید انام دلالت تمام دارد بر آنکه محبت اعتقادی ابوبکر
و عمر از بر تو لمعات محبت الهی خالی و از ظلمات شقاوت ... برکنار و بالای حال بکدام علاقه و رابطه ... به حق ... خلیفه رسول او را
تواند داد ... دادیم ... چون محبت خدا و رسول نسبت با ایشان ... ثابت نیست به خدا و رسول بوده ... حق ... فرموده که ... ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی محبت به او از خدا را دوست میدارد اطاعت ... نماید تا محبت اطاعت که موجب ... کند
شما را دوست دارید پس مدار محبت طرفین بر متابعت رسول است و اوامر و نواهی قرینه دوستی است ... بوده از آن ... رسول
به نزول آیات قرآنی و نزد جبرئیل و موعظه و نصایح پیغمبر در روز غدیر و غیر آن در خلافت ... کرده متابعت هوای نفس ... نهار
خاطر کرده هرچه خواستند کردند ... که حضرت رسالت ... بر عالمیان روشن کرد که ایشان را دشمن خدا و رسول
و در روز ... را ... کردند تا روز ... ظاهر که ... دوست محبت خدا و رسول ... فاشهد ... که چون محبت ... بایشان
... و حق ... به درجه ... حضرت رسالت ... از حدیث لاعطین الرایة غدا آن بوده که بر عالمیان روشن گردد
که در لوازم اختصاص وی بخلافت رسول و نیابت الهی دیگر و دیگر حالات احدی ... که جز به تایید الهی صورت نه بندد ... تعجب
... خلاف دین و ملت است عمل ننماید چنانچه در احادیث است و علم ... که از آنحضرت صادر شد و جمعی از عقلا ... کراه
... شده‌اند و از شعرای شیخ ... کفته ... و علمه محیط بالغیبات ... و خبر ... که از جانب
... که درباره مرتضی علی غلو کردند ... کفته ... که مکرر از آنحضرت واقع شده ... دادن از غیب
چنانچه بعضی از آن گذشت و بعضی به تقریبات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی مرحب که چون ... و ... جبرئیل ... شد

که طبقات ملائکه را شنوانده‌اند که انا احب علیاً فمن احبه و این عبارت مشتمل است بر اینکه ملائکه عموماً محب علی علیه السلام‌اند حاصل مضمون کلام این است
که این کمترین بر در دکان علیم علم را دوست میدارم پس شما دوست دارید او را بسبب دوست داشتن من او را یا مراد اینکه او را دوست
دارید بسبب محبتی که من دارید پس محبت ملائکه که تحول کل است و راستی خدا حالات ایشان جز علت دوستی ملائکه است و منشو بانکه محبت الهی
شانی از محبت منشاء محبت الهی خواهد بود فایده دیگر که چون درجه محبت و محبوبیت زهی عنایت حق رسیده که نور الله در ایشان
محبت آنحضرت دارد که با نکار آن والا ربیت نماید چنانچه در حدیث که من یکفر بالولایة فقد حبط عمله فی ارکه از کسانی محبت آنحضرت
شود با نکار ایشان نماید که درین مقام مراد ذات وحدت سمات مرتضوی است چنانچه در کتب معتبره مذکور است و بنا کن احادیث فوایدی که
ظاهر ابر صورت عبارت دینی است صدور یافته یا محبت آنحضرت تامی قطعی است و احتیاط نیست خسران زده صحرای محشر خواهد بود
و از اینجا که محبت حاصله ثانیه محبت و محبوبیت است جمعی از ولایت آنحضرت برگشته نقض عهد و میثاق روز غدیر نموده بزبان محرمان
جلال کبریایی مخصوص بلفظ نفرت از رحمت الهی است که اولئک الذین یلعنهم الله اللاعنون بر قول بزرگان امامیه که بعضی از منافقان نموده بودند
از تارکان که در روز غدیر بود مناسب مقام است قیض آیت حضرت رسول صلعم که نسبت ولایت فرموده که اللهم من احبه من الناس
خلیلی له حبا و من ابغضه ... باز خدایا هر که او را دوست دارد از مردمان تو او را دوست دار و هر که او را دشمن دارد
تو او را دشمن دار و بعد از آن فرموده که انت ولیی فی الدنیا والآخرة یعنی علی ولی و صاحب اختیار من است در دنیا و آخرت و این
روایت در کتاب اخطب الخطبا و ابن مغازلی شافعی و صحیح مسلم مذکور است و در رساله صراط مستقیم از تصانیف شیخ ... از
از بزرگان اهل سنت منقول است که اگر خواهید که بلندی رتبه و درجه امیر المؤمنین علیه السلام در درگاه الهی قرب و منزلت آن مسند نشین تخت
سلونی را معلوم کنید در آیه شریفه قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم تامل نمایید که مفسرین علما و محققان عرفا گفته‌اند مقصود الهی از خطاب
بحضرت رسالت پناهی آن است که بگو بر نسل کافر ... ظاهر کردان که مراد صراط مستقیم الله تعالی محبت علی ابن ابیطالب علیه السلام و این مرتبه بالاترین مراتب است
که خاتم النبوه با مرفانی المرتبه اظهار مرتبه آنحضرت نماید و نموده چنانچه محمد بن ... شافعی در کتاب ... نقل نموده که حضرت رسالت صلعم
در مسجد ... فرموده‌اند که الهی ... علی ... محمد ... که ... نبوت ... و از این ...
نقل نموده که در روز مباهله چون رسول الثقلین امیر المؤمنین و فاطمه و سبطین را در زیر عبای خود کرد ... دست مبارک ... بدعا بر داشته
که اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس ... از آن نقل ... محبت و ...
اهل بیت ظاهر ... مفسرین ... نقل کرده‌اند که چون ... جبرئیل ... مبارک ... ولایت

ن

۴۸

اظهار درستی این دو فقره حدیث شریف بزبان ابهام نیکو که در ذکر ترجمه‌اش این است اگر بیم آن نبودی که گروهی از امت من در باب تو گویند
آنچه نصاری در ماده عیسی گفتند هر آینه بعضی از حقایق علیه و دقایق خفیه آن خیر المتقین را اظهار میکردم تا که از آنحضرت بر هر طایفه
که در تو میشدند گذری از خاک قدم او را برگرفته بآن فخر میکردند و از بقیه آبی که از وضوی او میماند شفای بیماران خود در آن میدیدند
دیگر این است تو از منی و من از تو و تو صاحب اختیار منی و گوشت تو گوشت من است و روح تو روح من است و گوشت تو گوشت من است و ظاهر
تو ظاهر من است باطن تو باطن من و جنگ با تو جنگ من است و صلح با تو صلح من است و دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من
است تو از یک درختیم و یک بیخ و یک نوریم و ذمه من از حقوق ... حکم
شریعت خواهی نمود و در آخر همراه من تو خواهی بود و بر سر حوض کوثر خلیفه و جانشین من تو خواهی شد و تو اول کسی که از امت من در بهشت
درآید و تو و شیعیان تو ... از اهل قیامت ... باشند ... بر منبرهای نور قرار داشته باشند و ...
... محشر درآیند ... در بهشت ... و تو ... با تو است ... رضای حق ... آن عمل ... وقتی از تو
جدا است یعنی غیر حق ... بر زبان و دل و خاطر تو نمیگذرد و تو ... و ... بخون و گوشت تو چنانچه با خون و گوشت من
امتزاج یافته اگر کسی را دین ... از غبار عداوت امیر المؤمنین ... در این حدیث تامل نماید ...
که آفرینش او با رسول الله در صورت و معنی ... که سر از گریبان ... بر آورده و کلمه ...
محو گشته ... و خلافت که کمترین حالتی است نسبت بکمالات او از کمال عناد و عین ... و ...
... حدیث دیگر که مخالف و موافق همه بر آن اتفاق دارند حدیث ... است که بعد از ... خندق ... مشهور ... که چون عمرو
بن عبدود ... امیر المؤمنین از معسکر همایون بیرون رفت که با او مقاتله نماید رسول صلعم فرمودند که برزالایمان کله الی الشرک
کله یعنی تمام اسلام با تمام کفر برابر است و چون عمرو را یک ضرب بدوزخ فرستاد حضرت رسول صلعم که ... شده
کشته شد فرمود لضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین یعنی ... یک ضرب که علی در روز خندق ... فرموده ثواب آن
زیاده میکند ... تا روز قیامت و این حکایت از آن مشهور است که محتاج بیان باشد و چون هر یک از این دو
حدیث دلالت تام بر افضلیت آنحضرت دارد تقدیم غیر او ... تفضیل بر فاضل خواهد بود و کدام دلیل روشن از این دلالت
تمام دارد بر مطلوب که لضربة علی تا آخر من حیث المعنی ... عبادت جمیع انبیا و اولیا و علما است تا روز قیامت و در آن ...
چه اگر ... عبدود ... و ذوالفقار ... را ... کشته نمیشد ... دین نبوی استحکام نمی‌یافت و آفتاب عالمتاب شریعت ...

احدی در حرب سبب به توقف نمود چنانچه سنی گفته بد که کل برآرند و ورد را نگاه دارند هر عدد را که در فکر ندای نام برزبانش رسانا
خدای حدیث دیگر در مسند احمد حنبل در جای هشتم و مناقب خوارزمی و در فصول المهمه جمیعا مذکور است و در هر جا از چندین طریق نقل نموده که او در
روز احد چون با رسول صلی الله علیه وسلم کسی دیگر نماند بغیر از امیرالمومنین و سه چهار دیگر از یاران و در روایتی آنکه بغیر از آنحضرت کسی دیگر نماند و علی علیه السلام از هر طرف
که حمله میکرد کفار را از آنحضرت دفع می نمود جبرئیل نازل شد گفت یا رسول الله مواسات در تعجب از یاری و هواداری که امروز علی با تو کرد میکنند
پس آنحضرت گفت ان علیا منی و انا منه پس جبرئیل گفت و انا منکما یا رسول الله که در همان مسند و همان کتابها مذکور است بان عبارت
دیگر که ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن بعدی لا یودی عنی الا انا او علی و تفریعی بیعت او در و گذشت و این نیز در همه جا مذکور است که در آن روز
از جهت تایید ... زمان و سه احد ای لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار بگوش اهل زمان میرسید خلاف در این است که آیا گوینده جبرئیل
امین بود یا ملکی دیگر بامر او مامور بود در کشف الغمه مذکور است که عکرمه از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده که در اثنای کوشش و کوشش چون خلق
از کفار بگریز در آوردم بهر طرف که نگاه کردم رسول خدا را ندیدم حیران گردیدم که آیا تنومی و نقصان و اختلاف یاران ... برده پس غلاف شمشیر را
شکسته عزم نمودم که تقاتله نمایم تا کشته شوم پس بر کفار حمله نمودم و بر ایشان شکستم دیدم که رسول خدا در میان کشتگان در گوی بیهوش افتاده آنحضرت
را از زمین برآوردم چون نظر بمن کرد ... فرمود که از یاران چه خبرداری گفتم سلاح ... از دین بیگانه شده و ... که اینشنید در آن حرف
بودیم فوجی رو برسول کرده می آمدند فرمود که یا علی اینها را از من دفع کن ... حمله نمودم و چندین ... کشتم تا ... هزیمت شدند
چون باز بخدمت رسیدم فرمود اما تسمع مدیحک فی السماء ان ملکا اسمه رضوان ینادی و یقول لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار یعنی آیا نمیشنوی مدح و ثنای اما تسمع
خود را از آسمان بدرستیکه ملکی رضوان نام ندا میکند و میگوید لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار پس از خوشحالی گریستم و بر این نعمت حق تعالی را شکر کردم
و از این روایت ظاهر میشود که ندا کننده غیر از جبرئیل بوده و ابن وهب گوید که از ابن مسعود پرسیدم قصه احد را گفت یا رسول خدا گریختند الا
علی و بعد از ساعتی ابو دجانه و سهل ابن حنیف و عاصم ابن ثابت برگشتند گفتم ابابکر و عمر کجا بودند گفت از کسانی بودند که پرسیدم
که عثمان کجا بود گفت او بعد از سه روز پیدا شد چون آمد رسول خدا با او گفت خوش رفتی عریض کردی پس از ابن مسعود پرسیدم که تو کجا بودی
گفت من نیز از رفتگان بودم و آنچه میگویم از سهل ابن حنیف شنیدم گفتم ماندن علی تنها بر آن مقام محل تعجب است گفت ملائکه نیز از این تعجب کردند ...
در نوقت ... که جبرئیل در حالت عروج ... ندا میکرد و میگفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار پس پرسیدم که این را از کجا ... شد
گفت از آنکه مردمان این ندا شنیدند و از رسول خدا پرسیدند و این روایت دال است بر آنکه ندا کننده جبرئیل امین بوده چنانچه حکیم سنائی گفته
آمد از سدره تا جبرئیل امین لا فتی گر همی در تلقین و ملا حسن نیز در صفت سید بیت نموده ان زمان روح القدس گوید بوحدت ... لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

در منع جهل ام ... شد به رضوان و جبرئیل هر دو ان ندا کرده باشند و از حافظ ابو محمد عبدالله ... روایت که در کتاب خود از قیس
سعد روایت نموده و او از پدرش شنیده که او گفت از امیرالمومنین علیه السلام شنیدم که فرمود در آن روز شانزده زخم بمن رسید و در زخم آخر
قوت بشری ضعیف شد افتادم و جوانی خوش رو و خوشبو بازوی مرا گرفت گفت از جا برخیز و بر ایشان حمله کن که در طاعت خدا
و رسول او هر دو از تو راضی اند بعد از آنکه بخدمت رسول آمدم و احوال را عرض کردم فرمود آن جوان را شناختی گفتم بدحیه کلبی شبیه بود
گفت یا علی چشم تو روشن باد که آن جوان جبرئیل بود آمد و مرا خبر داد ... از عکرمه مرویست که او از عبدالله عباس نقل کرده
که چهار چیز علی را بود که هیچکس را آن نیست اول آنکه اول بار از عرب و عجم بغیر از او کسی با رسول خدا نماز نکرد دویم آنکه علم دار
رسول و در هر معرکه او بود سیم آنکه در روز احد که مردم همه گریخته بودند کسی بغیر از او با رسول خدا نماند چهارم آنکه در روز دفن رسول صلی الله علیه وسلم
دیگری با آن خدمت و آن نوبت بهره مندی نیافت و مهراس نام جایی است در احد و چون جنگ در آنجا واقع شد از آن جهت روز
روز مهراس گفته ... حدیث دیگر که در اکثر کتب مخالفان حتی در مسند ابن حنبل از چند طریق مرویست آنکه در اوایل اسلام اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم
هر کدام از خانه خود در مسجد رسول گشوده بودند که در وقت تردد و وضو و نماز بسهولت حرکت توانند کرد بعد از مدتی امر الهی بسد آن درها
صادر شد که درها همه مسدود کردند الا دری که بخانه علی بود چون مردمان در این باب حرفها گفتند و بگوش حضرت رسالت پناه رسید بر منبر آمد
بعد از حمد الهی فرمود که ... که من از پیش خود حکم ببستن درها نکرده ام و نگشاده ام و لیکن چون من از جانب الله بحکمی مامور گشتم تابع آن
گشتم و بشما رسانیدم و بدرستیکه حق تعالی وحی کرد بموسی که بنا کن مسجدی پاکیزه که ساکن نگردد در آن مگر تو و برادر تو هارون و ... که
مسجدی پاکیزه پاک از آلودگی که در آن جا ساکن نباشند مگر تو و برادر تو علی و اهل و پسران علی و هم در مسند احمد حنبل از حذیفه روایت
که چون اصحاب رسول بمدینه اول در مسجد خوابیدند و از آن ممنوع شدند پس در دور مسجد آنحضرت خانها ساختند و درها در مسجد کردند
تا آمد و شد آسانتر و با آنحضرت نزدیکتر باشند و چون چند وقتی بر این گذشت امر الهی بشرف نفاذ پیوست که در ... حضرت رسالت پناه
معاذ ابن جبل را امر نمود که این حکم را باصحاب برساند و هر یک چون می شنیدند که امر الهی است میگفتند سمعا و طاعة و ... داریم
و امیرالمومنین نیز متفکر گشت که او نیز متوقف ... صاحب نماید یا در را بگذارد و حالت آنکه حضرت رسول خانه از قضاهای خود با امیرالمومنین داده
بودند و چون خبر متفکر بودن او بحضرت رسالت پناه رسید فرمود یا علی ساکن باش ... تو در خانه خود باش که پاکیزه ...
چون این خبر بحمزه عم حضرت رسول رسید دلگیر شد بحضرت رسالت خطاب فرمود که ما را از مسجد بیرون میکنی و طفلان عبدالمطلب ...
رسول صلی الله علیه وسلم گفت اگر این امر از من میبود هیچکس را ... امر نمیکردم ... قسم است که این عطا از جانب الله ... و بدرستیکه تو ...

تو بحضرت و از جانب خدا و رسول رخصت یافته و چون حضرت او را رخصت داد در جنگ احد بدرجه شهادت رسید و جمعی از صحابه

الا سد خویش با معاد و بر ایشان گران بود که علی را این ممتاز بر ایشان باشد چه عمر مکرر التماس نمود که دریچه از خانه او بمسجد باشد و آخر بسوراخی که

از دیشان نگاه راضی شده و هیچ یک رخصت نیافته باهم می‌گفتند و در حق علی سخنان می‌گفتند تا آنکه حضرت رسالت پناه رسید و بعد از نماز بر خواسته خطبه

بلیغ ادا فرمود و مضمون این کلمات نظم بیتی بود که هر چه گران آمده است که در های خانهای شما بسته شد و علی را در خانه باز است بخدا قسم که

من در های شما را از مسجد بیرون نکرده‌ام و من علی را در مسجد ساکن نکرده‌ام چنانچه حق تعالی بموسی وحی فرستاده بود که بهر از هارون و ذریت او را جای

نیست که در مسجد تو سکنی شوند علی را نیز چون برادر من است و بجای هارون است نه برای موسی و ذریت او که پای ذریت هارون بهیچ نسبتی باره

کرمی که مسجد و دیگر خواهند شد و غیر از ایشان بهیچ وجه رخصت نداده و هر که بان سبب راضی نبود که آن باشد بر خود است بطرف شام مکه بیرون کم

خدا راضی نشود و بر او شام کند و هم در آن مسند از سعد وقاص روایت کرده که علی را سه خصلت چند بود که هیچکس را نبود از آنجمله یکی علم داد ببا

بود و دیگری هر چه دیگر سد ابواب همه مسدود کردند مگر در خانه او و مروی است که عباس عم حضرت هر چند التماس نمود که بجهت عذر ارو نیاز او از دیوان

خانه او بستی شد التماس او بدرجه قبول نیافت و بآن راضی شد که بوراخی از خانه او بمسجد رسول باشد که از آن جا نگاه توان کردن آن نیز اجابت نشد

تا آنکه بآن راضی شد که ناودان خانه را بطرف مسجد نصب نماید و اعتبار او گوئی نصب میزاب رخصت حاصل شد و عباس بان مغرور سرافراز

گردید و حضرت رسالت پناه بجهت رضا جوئی عم بدست مبارک خود ناودان فرموده بر زبان معجز بیان راند که گفت الهی هر کسی که این

ناودان را بکند دچار دوری از رحمت باد گرفتار بادا هر که عم من عباس را ایذائی یا اهانتی رساند یا آنکه او را الاهانتی رساند

و تفصیل این حکایت در مطاعن بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و بر اهل عقل و عرفان پوشیده نخواهد بود که امتیاز آنحضرت در امور دینی

و دنیوی و خصائص ذات و صفات و زواید لطف سلطانی و عطاف سبحانی دلیل است بر آنکه او مستحق تفویض امور الهی است و غیر او در

بر سند صاحب اختیاری نشاید که کار او که موقوف است با آنکه جای تمکن بنجه و جانشینی حضرت رسالت منحصر در آن حضرت است که در مدینه

علم است و به کرم استیلای او در های نور و فلاح بسته بقول سنائی است در خیر کند بتوی بتول در دین را به او بیر در رسول چون تو آن

چنانکه بیانش دانسته امام نگاه باید داشت بر ثبت دیگر در مسند احمد حنبل و مناقب دیگر کتب مذکور است در آیت نیز شیعی آن گذشت

در احادیث قریب بآن گذشته و بعد از این نیز مذکور خواهد آمد آنکه رسول خدا فرمود با امیر المؤمنین علی گفت مثل تو مثل عیسی است که یهود او را

دشمن داشتند تا بحدی که مادرش بهتان زدند و نصاری دوستش داشتند تا بحدی که بمقامی که او را رسانیدند که مقام او نبود و الهیت آن

نه بنشست و تصدیق قول آنحضرت بر امیر المؤمنین علی با آنجا رسید که خوارج با دشمنی راضی نشدند و نصیریه بمقام خدائی با او رسانیدند و یکی ربّای خدا

ما کثی

مستحق عبودیت نفس می‌پرستیدند و نیکار معاویه و پیش‌کش می‌ستودند چنانچه خود بر زبان ایشان مذکور می‌گردد که الله اکبر از لبی دارد لبی ما انسانی حتی تبول

وقتا بنیه هر آنان مرتبه فرا داشتی و در بعد بجای رسید که با معاویه هم برابر کردند اما بقول سنائی گفته ظلمه بود را بر علی مرتضی چون زاهر

با دانه از ابر بر یو انداخته‌اند کفش قنبر که بتی نزدان برابر کرده‌اند قدر او را نگاه نه نقد او بود با دیو بد بر دامن پاکش نشیند گرد ضرب دیگر

که در مسند احمد حنبل و جمع بین الصحاح دانسته و مناقب خوارزمی منقول است و اکابر محدثین در آن حدیث رسالتها نوشته و مسمی

نو از ترسیا چنانچه سیکو بینند سی و نیکنس از اصحاب رسول از انس بن مالک و غیر او روایت نموده حدیث طایر است که مرغی

بریان بجهت رسالت پناه بطریق هدیه آورده بود آنحضرت بطریق مناجات از قاضی الحاجات درخواست فرمود که اللهم ایتنی

با حب خلقک الیک یأکل معی من هذا الطیر یعنی بار الها بیار بسوی من کسی را که دوست‌ترین خلقان و مردمان باشد نزد تو که بخورد از این

مرغ بریان چون دعا با تمام رسید امیر المؤمنین علی آمد و در خانه را زد و انس بن مالک که دربان آنحضرت بود رخصت در آمدن نداد

گفت که پیغمبر مشغول است چون حضرت امیر برگشت بار دیگر رسول از خدا تعالی التماس نمود باز علی آمد و در زد انس همان

جواب اول را بر گردانید بار سیم که پیغمبر دعا کرد و علی آمد و انس از خدا و رسول شرم نا کرده آنحضرت را محروم رخصت و رسول را در انتظار

سینه بیا چون بار چهارم از انس همان جواب شنید آواز بلند کرده تا رسول خدا شنید او را طلبید چون در آمد پیغمبر فرمود که یا علی

چه باعث شد که دیر آمدی و صاحب آنکه سه بار است که انتظار می‌برم گفت یا رسول الله این بار چهارم است که می‌آیم و انس مرا بر می‌گرداند

که رسول بحاجتی و کاری مشغول است پس حضرت رسول از انس پرسید گفت تو را چه بر آن داشت که علی را هر بار بار گردانی گفت چون دعای

شما را می‌شنیدم آرزوی آن می‌کردم که آن دعا در حق یکی از انصار اجابت رسد پس حضرت رسالت پناه فرمود ان الله انصار خیر

من علی او فی الانصار افضل من علی یعنی آیا در گروه انصار بهتر از علی کسی هست آیا در جماعت انصار فاضل‌تر از علی شخصی کلان دارای

و هر که چگونه رسول الله تعالی او را از همه کس دوست‌تر دارد با وجود او خلافت و ولایت دیگری را راضی نخواهند شد و هیچ مرتبه نیست و بلند

در جه نیست از محبت که تفکر آن از ادراک بیرون است و حقیقت عنایش بگویند و اهل ذوق و عرفان سیل و تحقیق بنمایند و حرکت ملک

و عبارت ملائکه و جنبش نفوس و پیدایش عقول و ثبات زمان و قیام مولید و تحمل الاکت نزغ ذرات کی حیوان همه بجبت است

نیست نام آسمان تا مرکز خفت نیستی‌ها را گر صدره بخواه اسم او در کشت در خواهیم یا باتقابیم زمین شیر ره بیرون بیا

و در حدیث قدسی آمده که حق تعالی فرموده لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی

یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی علیها فبی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی یعطی و بی یقوم و بی یقعد فاذا انس الی

اعطیته و اگر استغفار نماید بیامرزم و پیوسته بنده من نزدیک میشود بمن بسبب کردن مستحبات تا بحدی که من او را دوست دارم پس چون او را دوست
داشتم من گوش و چشم او و دست و پای او شوم پس بمن شنود و بمن بیند و بمن بگیرد و بمن میرود و [illegible] بمن میشود و نیز اگر دعا کرد من اجابت
و گفته او گفته من است و چیزی که خلاف رضای من باشد از او بظهور نمی رسد پس اگر از من سوال کند جز پیشش میکنم و از عطای خود بهره مندی
میدهم اگر بمن پناه آورد پناهش میشوم و در امان خودش نگاه میدارم و از اینجاست که رسول صلعم فرموده که چون حق تعالی بنده را دوست دارد منادی او ندا
میکند که حق تعالی فلان بنده را دوست دارد باید که آسمانیان و زمینیان او را دوست دارند چنانچه روایت کرده اند که روزی بعد از رسول صلعم محمد بن
مسلم [illegible] آمده و با شخصی در باب امیر المومنین ع گفتگو نمود و چون بیرون رفت محمد بن مسلم گفت لا اله الا الله لقد رزق الله علی بن ابی طالب
[illegible] حق تعالی [illegible] این مطلب نموده است و در روایتی که خوارزمی در مناقب نقل کرده
این است که چون رسول خدا [illegible] پیش آنحضرت [illegible] ای علی [illegible] یا انس جواب داد
سمعت دعائک فاحببت ان یکون رجلا من قومی [illegible] دعای تو را شنیدم و دوست داشتم که مردی از قوم من باشد پس
رسول صلعم فرمود که [illegible] اگر کس قوم خویش را دوست دارد [illegible] این است که [illegible]
پس علی آمد [illegible] و تناول نمود از اینجا ظاهر شد که بعد از رسول خدا صلعم هیچکس [illegible] آن مقام و مرتبه که علی نزد الله تعالی بود نبود چنانچه
محمد [illegible] از روات اهل سنت است نقل کرده از انس بن مالک از رسول خدا و روات شیعه نقل کرده اند از حضرت امام جعفر صادق
از رسول صلعم که آنحضرت فرمود که حق تعالی [illegible] از نور روی علی [illegible]
از برای او از برای دوستان او تا روز قیامت و از سوال آنحضرت از حق تعالی که خدایا [illegible]
ظاهر میشود که امیر المومنین ع دوست ترست نزد خدا از همه مخلوقات و از اینجا لازم می آید که از رسول الله نیز [illegible]
است [illegible] آنحضرت دوست ترست نزد الله تعالی از کل مخلوقات پس آنحضرت [illegible] سوال آنحضرت [illegible]
که مراد ما سوی [illegible]
[illegible] که گفته حدیث [illegible] که علی در همه چیز نزد الله تعالی دوست [illegible]
که دوست ترست در همه چیز یا در بعضی از چیزها پس جایز باشد که [illegible] و بعضی [illegible]
باشد چون چنان باشد دلالت بر افضلیت مطلق نمیکند و جوابش آنکه لفظ عام است یا مطلق [illegible] یا مخصوص
بخبری که [illegible] دلیل [illegible] عام و مطلق بدلیل خصوص مقید نشود و دیگر آنکه مراد حضرت [illegible] من جمیع الوجوه باشد

چون هیچ مومنی نیست که [illegible] دوستی نزد الله تعالی [illegible] پس قول رسول صلعم فرموده اللهم [illegible] بحب خلقک [illegible] در این مقام [illegible]
خواهد بود و یکی از شعرای عرب را بیتی نیکو بر زبان جاری شده و گفته [illegible] لو استطعوا [illegible]
نیز در حدیث [illegible] دلالت [illegible] بر امامت آنحضرت است اگر کسی از خواب غفلت بیدار شود و [illegible]
حدیث دیگر که احمد حنبل در مسند آورده و در صحیح مسلم و مناقب بلکه اکثر کتب مخالف و موافق بآن مذکور است که انا مدینة العلم و علی
بابها است و دیگر کلام معجز نظام سلونی قبل ان تفقدونی است که از وفور علم و اطلاع او بر معارف و حکم از جانب رسول [illegible]
[illegible] نقل کرده است که رسول صلعم
فرمود که انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و بعضی روایات با این طریق است که حضرت رسالت [illegible] خطاب بامیر المومنین
کرده فرمود یا علی انت [illegible] انا مدینة العلم وانت بابها کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من الباب و از ابن عباس مروی است که رسول صلعم
فرمود که انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد [illegible] و ابن عباس مروی است که فرمود انا دار الحکمة و علی بابها فمن اراد
الحکمة فلیات الباب و مضمون همه این است که حضرت رسالت صلعم بطریق کنایت [illegible] خود را که منبع علم و معرفت و سرچشمه دین
[illegible] است شهر علم و خانه معرفت [illegible] شهر یا خانه مملو از علم و حکمت [illegible]
باشد و از آن وصول [illegible] معرفت [illegible] ممکن نیست الا بسبب آنحضرت و داخل شدن در آن شهر یا خانه [illegible]
[illegible] بقول حق تعالی که فرموده واتوا البیوت من ابوابها یعنی هر که [illegible] خواهد [illegible] اول [illegible] که در خانه [illegible]
در آید که هر خانه را دریست [illegible] کسی که از غیر در بخانه درآید اگر چه از مال و متاع آن خانه منتفع شود [illegible] دزد و سارق
و عاصی [illegible] شخصی هم که از غیر در [illegible] درآید علم و حکمت و مسائل دینی و معارف یقینی را از غیر آنحضرت کسب نماید یا اخذ کند
و عاصی است از آن علم و معرفت بهره مندی نخواهد یافت و از جمله دزدان و عاصیان خواهد بود و خلفاء و مریدان ابابکر و عمر چون دیدند
[illegible] گفته [illegible] ابوبکر محراب چون دیدند که [illegible] در خانه و مدینه [illegible] در مسجد [illegible]
دیگر کرده اند و حدیث را [illegible] داده اند که پیغمبر فرموده که انا مدینة العلم
وابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها [illegible] مدینه علم و ابابکر [illegible] و عمر دیوار آن است و علی در مدینه است
[illegible] نموده اند که [illegible] و الحیطان و السقف [illegible]
که هر یک [illegible] و دیوار [illegible] سقف [illegible] هر که اندک فهمی داشته [illegible] کلام [illegible]

سخن در بلندی و پستی نیست بلکه در اخذ علم و حکمت است [illegible] دیوار از ضعف [illegible] کاری نیست و تهور شقی پیدا [illegible] در [illegible]
و ممکن است که دیوار از ضعف از زور و فشار و ضعف [illegible] اما در عرب مثل است که از دارم [illegible] ما صنع [illegible] نیست [illegible]
هر چه خواهی بکن و هر نامعقول که دلت خواهد بگو و از جمع که در مجلس [illegible] آیات [illegible] جمیع [illegible] صاحب قران ثانی ادام الله ایام عدالته حاضر
بودند یکی از علمای اهل سنت این حدیث را نقل نمود و [illegible] دیگر تصدیق قولش کردند یا از طرفین [illegible] که این حدیث را شنیده است ذکر
نکرده از روی [illegible] و چون پرسید که شنیده است گفت معاویه بر منبرها [illegible] و حضرت [illegible] کرده و [illegible] نموده حجت [illegible] اهل سنت تمام
بر همگنان ظاهر شد چون آن شخص از تعرّبان بود و [illegible] حدیث توجه خاطر [illegible] صاحب قران [illegible] بودند متعرض او نتوانستند شد
و مجلس بر [illegible] گذشت و صاحب کشف الغمه از حافظ ابو نعیم [illegible] در صفت امیر المؤمنین نقل نموده که رسول الله فرمود که انا مدینة العلم و علی بابها
و [illegible] در صحاح روایت نموده که گفت انا دار الحکمة و علی بابها و از ابن عباس نقل کرده که رسول الله فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت
الباب و [illegible] در رسالهٔ خود [illegible] از زبان رسول الله [illegible] در آورده [illegible] نموده و فرموده بیت منم شهر علم و علیم در است در [illegible] آن
سخن قول پیغمبر است [illegible] کاین سخن را از او است [illegible] گوشم بر آواز او است و [illegible] در مناقب از ابی البختری نقل نموده
که گفت روزی امیر المؤمنین را دیدم در کوفه بر منبر که پیراهن رسول الله در بر و عمامه آن [illegible] بر سر [illegible] آن تاجور بر کرد [illegible] آن
بیداله [illegible] هدایت [illegible] بسینه [illegible] خود نمود و فرمود که سلونی من قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جمّ هذا سفط العلم
هذا لعاب رسول الله هذا ما زقنی رسول الله زقاً من غیر وحی اوحی الیّ فوالله لو ثنیت لی وسادة فجلست علیها لافتیت لاهل التوراة
بتوراتهم و لاهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله التوراة و الانجیل فیقول صدق علی قد افتاکم بما انزل فیّ و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون
جوانح جمع جانحه و آن ضلع های [illegible] است که [illegible] دستان [illegible] و جمّ [illegible] و سفط ظرف را گویند و لعاب آب دهن است و زق
دادن مرغ است بچه را [illegible] آنکه [illegible] سینه [illegible] علم [illegible] و این گنجینه و ظرف علم از
این [illegible] لعاب دهان مبارک رسول خداست این علمی است که آن عالم [illegible] چنانچه مرغ بچه خود را دانه دهد [illegible]
به آنکه وحی [illegible] آید [illegible] که اگر مسندی از برای من [illegible] و بر آن نشینم هر آینه فتوی دهم اهل تورات را بتورات و اهل انجیل را
بانجیل ایشان تا آنکه اگر تورات و انجیل بزبان آید و بگوید که راست گفته است علی و فتوی داده است بآن [illegible] که حق [illegible] ما را در [illegible] است
[illegible] بلکه [illegible] خدا را [illegible] اگر [illegible] آن [illegible] تصدیق [illegible] دیده و در کشف الغمه از ابو الطفیل نقل
کرده است که حاضر بودم در وقتی که امیر المؤمنین خطبه میخواند [illegible] فوالله لا تسألونی عن شیء الا اخبرتکم و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من

ما [illegible] عظیم [illegible] است [illegible] بهیچ سوال [illegible] از من [illegible] که هیچ سوال [illegible] از من [illegible] خبر دهم شما را
و هر چه [illegible] بگویم و سوال [illegible] از من کتاب خدا را که خود [illegible] است که هیچ آیه از آن نیست که ندانم [illegible] که در آن شب یا در روز
و یا در کوه نازل شد یا در دشت و یا در زمان [illegible] و در [illegible] روایت [illegible] و اگر [illegible] و [illegible] سوال [illegible] بالای
تر از عرش است که از عرش و بالاتر از عرش [illegible] حاصل که [illegible] شخصی که [illegible] باید کسی که [illegible] گوید
[illegible] که [illegible] نماید که [illegible] در [illegible] و [illegible] که [illegible] کتاب خدا را
خواهد [illegible] تغییر کنم [illegible] که [illegible] و قابل خلافت و جانشینی
رسول و [illegible] هیچ کم از آن نیست که [illegible] لایق مرتبه [illegible] دهند چنانچه آنحضرت عمر گفته است [illegible] خدا باید
رسول [illegible] که [illegible] نام پیغمبری [illegible] یعنی بدان که [illegible] روی [illegible] که در صحیح
[illegible] مذکور است [illegible] رسول الله فرمود رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار که اول او را دعا کرد [illegible] و گفت
رحمت کند خدا علی را [illegible] از آن فرمود که بار خدایا حق را بگردان با او بهر طریق که او را بگردد و هر کجا حرکت کند [illegible] بهر طریق
که میل کند حق [illegible] طرف میل کند یعنی [illegible] با وجب خواهد بود و طاعت او لازم و جمهور [illegible] نقل نموده اند که بعد از آن رد
[illegible] گفت سیکون فی امتی بعدی [illegible] الباقیة و رئت [illegible] مع الحق و الحق معه [illegible] رای و لن
[illegible] من هدی یا عمار [illegible] یوم القیامة [illegible] من نار [illegible] الذی [illegible]
نبیه علیا فان سلک الناس [illegible] و ادیا [illegible] علی [illegible] یا عمار ان علیا لا یزال علی هدی ان طاعته من طاعتی و طاعتی
من طاعة الله [illegible] و امر عظیم است جمعش [illegible] است [illegible] که [illegible] کشف [illegible]
[illegible] که [illegible] بعد از [illegible] من [illegible] ایشان [illegible] عظیم [illegible] تا [illegible] کند [illegible]
و [illegible] یا عمار [illegible] که [illegible] یا علی [illegible] و [illegible] در [illegible] تو با علی [illegible]
یا عمار [illegible] که علی [illegible] دلالت [illegible] بر آنچه [illegible] در آن [illegible] و ترا از [illegible] موجب هدایت تو [illegible]
[illegible] اگر [illegible] که [illegible] پیروی او [illegible] یا عمار [illegible] که [illegible] علی [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible] از در [illegible] او [illegible] شخصی که [illegible] بقصد [illegible] کند و [illegible] از [illegible]
[illegible] در روز [illegible] هر گاه [illegible] در [illegible] که تو [illegible]

که در طرف راست می است و آن علی بود یا عمار اگر بینی که مردمان همه برای میروند و علی تنها برای راهی رفته است از آن راه برو که علی میرود و جمیع مردم را
بگذار و با آن فریقه شو که جمیع مردمان چون میروند غلط نخواهند کرد راه آن است که علی میرود یا عمار بدرستیکه علی ترا براه است دلیل و خواهد
بود و هدایت کند ترا یا عمار بدانکه فرمان برداری علی فرمان برداری من است و فرمان برداری من فرمان برداری حق تعالی است روایت کرده است احمد ابن موسی ابن
مردویه و از جمهور اهل سنت از چندین طریق از عایشه که او گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود که الحق مع علی و علی مع الحق لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض یعنی حق با علی است و علی با حق و از هم جدا نمیشوند تا آنکه نزد من بر حوض کوثر برسند و مراد از حق قرآن است چنانچه در این حدیث
واقع شده که لن یفترقا و لن از برای نفی دوام است در مستقبل اهل عربیه پس واجب است که حق و قرآن هر دو با علی باشند و از او جدا نشوند
هرگاه حق و قرآن با او باشند از او جدا نشوند امامت ثابت خواهد بود و امامت غیر او باطل و یکی از خرافات کفته است این دلیل خلافت خلفای
ثلاثه است و جهت آنکه حق با علی نبود و علی با ایشان نبود و از ایشان جدا بود و [illegible] ایشان بکرد و تا بیعت ایشان ننمود [illegible] ایشان
بشنه جوانی که گویا این است که در مدینه بود [illegible] لیکن تابع کسی نبود اگر مشکلی می‌نمود حل آن می‌نمود [illegible] حق بود
بکار می آورد و [illegible] چون در مدینه [illegible] با اهل نفاق [illegible] بعد از این انشاء الله تفصیل بیان خواهد شد
و عمار خود چنانچه رسول خدا صلعم فرموده بود در صفین بدرجه شهادت رسید چون عمار شهادت یافت جمعی که این حدیث را شنیده بودند
بنزد معاویه و عمرو عاص رفتند که فئه باغیه مائیم که عمار را کشته ایم پس معاویه و عمرو عاص خود قوم را تسلی میدادند که اگر ما عمار را
کشته شدن [illegible] آورده او عمار را کشته چون این حکایت بعبدالله عباس رسید گفت پس بنابراین پیغمبر خدا
حمزه را کشته باشد و حکیم سنائی گفته بیت گفت عمار پس همایون است قاتل او بدانکه ملعون است همه شنیع و تیر
بهم فکندند خود و شعر [illegible] عمرو عاص این حدیث چون بشنید بجز از مکر هیچ چاره ندید گفت علی کشت
خطا است [illegible] این همه گفتگو چه جای آنکه صدر [illegible] آورد [illegible] پس علی بود قاتل
عمار نیست [illegible] جمله [illegible] روایت [illegible] در آن [illegible] جمع بین
الصحیحین و در سنن ترمذی مذکور است و خطیب دمشقی در کتاب [illegible] آورده و در اکثر کتب مخالف و موالف مسطور در مسجد
خوابیدن و رداء از دوش افتادن و گرد [illegible] و پاک کردن رسول خدا [illegible] مبارک [illegible] علی [illegible]
چنانچه در باب اول در بیان اسامی و کنای آنحضرت گذشت اگر این از جمله فضایل [illegible] موجب [illegible]
[illegible] و آنحضرت [illegible] در باب مناقب ذکر [illegible] چنانچه [illegible] در تحفه العراقین

گفته

گفته بیت حیدر که تراب بو تراب است آلبسنی ما فوقها ما تحتست [illegible] از او است [illegible]
[illegible] او است و کنایتی بدان فضیلت مشهور [illegible] این کتب [illegible] گفته بیت [illegible]
آثار از کعبه و دیگر خراب کردن حدیث دیگر علامه حلی در کتاب نهج الحق از جمهور اهل سنت نقل نموده و گفته که چندین طریق از رسول الله
روایت نموده این است که ان رسول الله صلعم حمل علیا حتی کسر الاصنام من فوق الکعبة [illegible]
علی فانه ردت علیه الشمس بعد ما غابت حیث کان النبی صلعم نائما علی حجره [illegible] العصر [illegible]
الیه [illegible] علیه [illegible] الصلوات [illegible] النبی صلعم و ان منادیا من السماء نادی یوم [illegible] لا سیف الا
ذو الفقار و لا فتی الا علی و روی انه نادی [illegible] یوم [illegible] و مخفی نماند که این حدیث مشتمل است بر پنج فضیلت و منقبت
که هر کدام دلیلی است جدا و حجتی است علاحده اول آنکه رسول خدا صلعم علی را بر دوش مبارک برداشت تا آنکه بتها را از بالای خانه
مبارک بزیر انداخت و همه را در هم شکست دویم آنکه از پل صراط گذشتن کسی را رخصت نیست مگر کسی که نوشته و برات
از ولایت و محبت علی داشته باشد سیوم آنکه رد شدن آفتاب بعد از آنکه فرو رفته بود چرا که پیغمبر صلعم سر در کنار او گذاشته و بخواب رفته
بود و او نماز عصر نکرده بود چون بیدار شد و دانست که علی نماز نکرده دعا نموده آفتاب برگشت تا او نماز عصر را ادا نموده فرود
چهارم آنکه یک صبح تا ح بو [illegible] آب خاطر [illegible] و در [illegible] و در سطل آب بود
بود پس وضو از برای نماز [illegible] و رو [illegible] خشک نموده آن سطل با آسمان رفت و او خود [illegible] پنجم آنکه
منادی ندا کرد در روز احد که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و جمع مردم شنیدند و از رسول خدا صلعم پرسیدند فرمود که ملکی است
بحکم خدا این ندا میکند و بر روایتی دیگر آنکه همان منادی نیز در روز بدر این ندا کرده بود این محل متن حدیث بود مفصل هر یک آنکه
قصه بت شکستن در روز فتح مکه بود چون حضرت رسالت صلعم از طواف خانه فارغ شد متوجه شکستن بتان شدند که در نواحی
خانه چسپانیده بودند و قدمهای آنها را در زمین محکم کرده بودند به نیزه که در دست مبارک داشت آنها را از جای
می انداخت و میگفت که جاء الحق و زهق الباطل و آن بتان با آنکه [illegible] و قطع [illegible] در زمین چسپانیده بودند آنحضرت
برقفای افتادند و از ابن عباس مرویست که [illegible] روی [illegible] بقفای افتاده [illegible] هرکدام که روی برو در افتاده
روایت آنکه سر آن نیزه بر چشم بتان می‌خلانید تا کفار بدانند که از ایشان نفع و ضرری متصور نیست و چون [illegible] از بتان را
عینه نصب کرده بودند چنانچه دست کسی بآن نمی‌رسید امیر المومنین را فرمود که پای مبارک بر کتف من گذاشته آنها را فرود آر

وآنحضرت فرمود یا علی مرا حمل ثقل نبوت نیست تو پا بر کتف من نه وازان نوبت بهره مند شو وامیر المؤمنین ع امتثالا للامر پای بر دوش
آنحضرت نهاده بتان را بر زمین می انداخت در اثنای آن ازو پرسید که یا علی خود را چگونه می یابی گفت یا رسول الله چنان می بینم که حجب از من کشوف
شده و سرم به ساق عرش رسیده و بهر چه دست دراز کنم بدست در آید فرمود یا علی خوش حالی تو که کار خدا میکنی وخوش حالی من که بار
حق میکشم و بروایتی آنکه گفت یا علی رسیدی بانچه میخواستی گفت آری یا محمد ص که تو را براستی بحق فرستاده که اگر خواهم دست باسمان
توانم رسانید پس چون همه را بر زمین انداخت از بر دیگری پرید از جهت شفقت رسول الله و رعایت ادب خود بر زمین گرفته تبسمی
فرمود چون حضرت از وجه تبسم پرسید گفت از آن میخندم که خود را از چنان جای بلندی بر زمین انداختم و المی بمن نرسید حضرت
چگونه الم بتو رسد و حال آنکه محمد ص تو را برداشته بود و جبرئیل تو را فرود آورد و یکی از شعرای عرب وظاهرا حسان ابن ثابت باشد
این معنی را بنظم آورده نظم قیل لی قل فی علی مدحا ذکره یخمد نارا موصده قلت لا اقدم فی مدح امرء ضل ذو اللب الی ان عبده
والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده وضع الله بظهری یده فاحس القلب ان قد برده وعلی واضع اقدامه فی محل وضع الله
یده ومضمون ابیات را عجمی بنظم آورد گفتی مرا که مدح علی گوی ای رهی گر زانکه بیمرد انش دورم که پرحمت اقدام حیدر یکنم
ممدح کسی که زد در گمراهی قباره کردی که دو حدیث بر کتف مصطفی ید قدرت نهاده حق شام ورمان این سخن از قول مصطفی است
جائی که حق نهد آن ید قدرت نهاده است از روی احترام برای پای مرتضی است گفتم حدیث هست ولی مرد را چه از خارجی که شنود از
من حدیث رهست ومعنی که پای آنحضرت بر جای ید قدرت بوده بر مبالغهای شاعرانه حمل باید نمود که نقل سخن سمع الله نموده موافق نفس
در است وتحقیقش چنانچه عرفا و محققان بیان نموده اند آنکه در شب معراج چون بیان حجب وحجب ظلمات معنوی تحقیق یافت در منزل قاب
قوسین او ادنی وخلوتی خاص بامتیاز صاحب مکالمه و ادای راز و نیاز خصوصی گشته داشتی و هیبتی باداره زهد روی نمود حرارتی باراده
از آن حادث شد که اگر دست رحمت الهی و رافت غیر متناهی بر کتف آنحضرت نرسیدی شدت آن حدت تعظیم طاقت بشری تاب
نیاوردی چون کتف آنحضرت محل اثر ید قدرت گردید آن حرارت تسکین یافت و شد از برکت فیضان رحمت رحمانی
و نور حرارت یافت و نظرات بطاریه به قدرت کامله و تجلیات شامله را ایشان گشته احساس برودت نمود و در هنگام شکستن بتان
و خلیفه امیر المؤمنین ع متوجه شکستن بتها شد پای بر کتف مبارک آنحضرت نهاده بحسب اتفاق همانجا که دست رحمت الهی رسیده بود
پای وی بر همان موضع واقع شد وحال آنکه ... اعتقادش مرقوم رقم نفاق ونفاق است در زمره اهل جماعت که بهاد
بوده اند و باد خود خواهند آن قسم جواهر را در رشته نظم کشیده و علمای ظرفای در کتب خود درج نموده اند و در شب ای ان عبارت

نهایت مداحی با غایت عذر تقصیر جمع کرده که ذاتیکه طبقه از مقلده کثیری از عرفا و زمرت ملاحظات ... آن ذات بعبودیت
ربوبیت متصور گشته در برابر رتبه معبود می شده در پیغمبر بوده و نقل این مرتبت خبر از سید کاینات از جمله امورات که از جانب الله
مأمور بان نشده باشد از تلافی کشف آن نکرده باشد الحق این کرامت عظیم است که حق تعالی آن سرور کرامت در باب ...
امتیاز واختصاص بخشیده چنانچه شاعری فرموده بیت مرتضی آنکه شد مسند علی ... آفتاب است که برج شرف دوش نبی است
حدیث دیگر که گذشتن از صراط است واهل سنت از انس روایت کرده اند که او گفت از رسول الله شنیدم که فرمود اذا کان یوم القیمة
ونصب الصراط علی شفیر جهنم لم یجز علیه الا من معه کتاب ولایة علی ابن ابی طالب یعنی هرگاه روز قیامت شود وقائم کرده شود پل صراط بر
هر کناره دوزخ نمیتوان بر آن گذر کرد و بر آن نمیتوان گذشت مگر کسیکه با او باشد نوشته و رخصت نامه از دوستی و ولای امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب علیه السلام و ایضا روایت کرده اند ابن عباس و او از زبان عباس که گفت از رسول الله شنیدم که فرمود یا علی یوم
القیمة لا یدخل الجنة الا من جاء بجواز من علی ابن ابیطالب یعنی علی روز قیامت بر کناره حوض خود ... و ازو نمیتوان گذشت کسیکه
از پل گذرد و داخل بهشت شود مگر آنکه رخصت از علی ابن ابیطالب داشته باشد و این حکایت مشهور است که گفت مرا از دو چیز واهمه است
یک وقت جاندادن ویکی از پل صراط گذشتن آنحضرت فرمود که خاطر جمع دار که هر کسیکه مرا دوست دارد الا آنکه در وقت جاندادن
مرا ببیند و از پل صراط نیز دوستان خود را بسلامت بگذرانم و من آتش را میگویم که این یکی را بگذار که دوست منست و دیگری را بگیر که دشمن منست و من
دوستان خود را از حوض کوثر سیراب میگردانم ... در روز تشنگی کند ...
واین معنی را در صورت نظم بیان نموده بیت یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا وانت عند الصراط تعرفنی
فلا تخف عثرة ولا زللا اسقیک من بارد علی ظمأ تخاله فی الحلاوة العسلا اقول للنار حین توقف للعرض دعیه لا تقربی الرجلا ...
مطلوب است و قاضی میر حسین ... در شرح دیوان آورده و این حدیث از آن و از آنست که روشن است امیر امام عبادی در کتاب ... الدین
وابن فورک در کتاب فصول وابن مغازلی در مناقب وصاحب کتاب مناقب که از فقهای حنابله است وابن ابی الحدید معتزلی و غیرهم نقل کرده اند
تفصیلش آنکه چون حضرت رسالت ص از خیبر برآمدند بطرف وادی القری میل نمودند در صهبا وقت نماز عصر سر مبارک او در کنار امیر المؤمنین
بود که اثر وحی ظاهر شد و زمان نزول وحی ممتد گشت تا آفتاب غروب کرد چون وحی منقضی شد حضرت پرسید که یا علی نماز عصر کرده
بودی گفت نه یا رسول الله پس حضرت رسول ص دست بدعا برداشت که اللهم ان علیا اگر در طاعت تو و طاعت رسول خدا بوده آفتاب را
برای او بازگردان تا نماز عصر بگذارد اسماء بنت عمیس نقل کرده و بعد از آنکه آفتاب غروب کرده بود دیدیم که طالع شد و بر زمین تافت

چنانکه همه کس ببینند دعا نماز را ادا کرد و در بعضی روایات آنکه حضرت سر بر کنار امیر المؤمنین نهاده بخواب رفت و چون بیدار شد
دانست که علی نماز نکرده دعا کرد و آفتاب برگشت و بعد از نماز غروب نمود غرض آنکه کسی در رد شمس خلاف ندارد تفاوت که
آنکه آیا بجهت وحی بود یا خواب بهر تقدیر رد شمس بجهت خاطر آنحضرت صلعم و طحاوی که از اکابر علمای حنفیه است گفته رواة
این حدیث همه ثقه اند و از احمد بن صالح که از اکابر اهل سنت است منقولست که گفته اهل علم را سزاوار نیست که از حفظ
این حدیث تغافل نمایند چرا که از علامات نبوت است و مشهور است که در انبیای سابق از برای یوشع بن نون هم رد شمس شده
و بعضی از علما بر آنند که از برای سلیمان علیه السلام نیز رد شمس شده و در وقتی که حضرت امیر علیه السلام از طرف جسر فرات بیرون شد در آن سال
اهل بابل نیز بآن حضرت ملحق شدند تا از اینجا بیرون رفتند آفتاب غروب کرد حضرت علی دعا نموده آفتاب برگشت و نماز را
ادا نموده غروب نمود و ابن فهد رحمه الله در عدة الداعی این را روایت نموده بلکه در اکثر کتب حدیث و تواریخ مذکور شده است
و در کشف الغمه از سید اسماعیل حمیری شعری نقل کرده که در باب رد شمس هر دو را بنظم آورده بیت ردت علیه الشمس لما فاته
وقت الصلوة وقد دنت للمغرب حتی تبلج نورها فی وقتها للعصر ثم هوت هوی الکوکب وعلیه قد ردت ببابل مرة
اخری وما ردت لخلق معرب الا لیوشع اوله من بعده ولردها تأویل امر معجب و آنحکایت سطل و مندیل بای طریق از روایت
اهل سنت از انس بن مالک روایت نموده که صبحی بود که ابا بکر و عمر بر در خانه رسول صلعم حاضر شدند رسول خدا ایشان را دید گفت بروید از
علی و من بخیر [illegible] که آنچه امشب بر او واقع شد از او بشنوید انس گوید من همراه رفتیم چون بدر خانه رسیدند علی از خانه
بیرون آمد گفت خیر است یا چیزی حادث شده ابوبکر گفت خیر است در این بودند که پیغمبر رسید گفت یا علی آنچه امشب بر تو
واقع شده بر ایشان نقل کن گفت یا رسول الله از نقل آن شرم میدارم آنحضرت فرمود که ان الله لا یستحیی من الحق یعنی بدرستیکه
حق تعالی در اظهار حق شرم ندارد [illegible] پس علی گفت مرا احتیاج بغسل افتاد و آب حاضر
نبود حسن را برای [illegible] فرستادم و حسین را برای دیگر و دیر آمدند و من دیگر [illegible] ناگاه دیدم سقف خانه شکافته
شد و سطلی حاضر آمد و مندیلی بر سر آن سطل [illegible] سطل را پر آب دیدم و از آن غسل کردم و بمندیل بدن خشک کردم
پس سطل و مندیل بطرف آسمان رفت و من خود را بنماز رسانیدم پس حضرت رسول صلعم فرمودند آن آب کوثر بود و آنکه آورد جبرئیل بود
و مندیل از استبرق بهشت و سطل از سطلهای بهشت بود کیست مثل تو یا علی در این شب و حال آنکه جبرئیل خادم تو بود و این حدیث را
بسیاری از مخالف و موافق نقل کرده اند تفاوتی که هست در این است که بعضی گفته اند از برای وضو بود و بعضی از برای غسل کردن

و از تیغ شما خلاف نیست و این حدیث را هم شیعه و سنی در کتب خود ذکر کرده اند که روزی جبرئیل علیه السلام طشتی و آفتابه از بهشت
آورده برسول خدا گفت حق تعالی امر نموده که شما با این آفتابه دست علی را بشوئید و چون علی خبردار گفت من با خدمت رسول الله مشغول
با رسول الله و آنحضرت گفت که جبرئیل که خبر میدهد [illegible] یا علی راضی شو رسول آب میریخت و او دست میشست و لیکن آبی در آن
طشت نمی نمود پس امیر المؤمنین گفت یا رسول الله از آن همه آب که ریختی در طشت اثری از آن نیست فرمود که ملائکه بجهت تبرک
از یکدیگر میربایند و لا فتی الا علی [illegible] از آن متصل بذکر شما و ندا کردن ملک در روز [illegible] کسی [illegible]
و در قطعی و ابن ابی الحدید و اکثر اهل سنت در کتب خود نقل نموده اند و بسیاری از شعرای عرب بنظم آورده لا فتی و اما
در روز بدر بعضی از [illegible] انکار آن نموده اند و گفته آن شمشیر از منبه بن حجاج بود و در روز بدر در لشکر با آن تیغ با مسلمانان جنگ میکرد
تا کشته شد و بعد از آن بدست رسول آمد [illegible] تیغ که هنوز در دست او باشد ملک ندا کند لا سیف الا ذوالفقار [illegible]
جواب آنکه خوارزمی در مناقب بسند خود از جابر بن عبدالله نقل کرده که در روز بدر رسول الله شنیدم که میگفت هذا رضوان
ملک من ملائکة الله ینادی لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی یعنی این رضوان ملکیست از ملکهای حق تعالی ندا میکند لا سیف
و شاید آنکه شمشیری که در او شوی باشد مانند [illegible] که در پشت است [illegible] ذوالفقار میگویند یعنی صاحب [illegible] که آنکه
شمشیر [illegible] شمشیر ایشان [illegible] تسلیم [illegible] ذوالفقار نام داشت و از آن [illegible] در دست
او بود منافاتی ندارد چرا که عددهای کشته های امیر المؤمنین در روز بدر [illegible] کس [illegible] باتفاق اهل سنت [illegible] شده
از آنها است که بدست آنحضرت کشته شدند [illegible] اول جنگ کشته شد [illegible] تیغ کنند باشند [illegible]
با آن تیغ حرب میکرده [illegible] در بعضی روایات [illegible] ذوالفقار از بهشت نازل شد و ابن ابی الحدید در قصاید مشهوره
بآن اشاره نموده و گفته [illegible] فی المصدر الا علی [illegible] دلالت
و سیف [illegible] برق تیغ [illegible] از بهشت نازل شد [illegible] اهل زمان [illegible]
مواج ولادت [illegible]
[illegible]
بمعنی بارک است و برکت نموده [illegible] مراد آنکه آن ملک شریف که ذکر کرده [illegible]
الا که آن پشت مبارک رسول است [illegible] علی [illegible]

شکست و هرکس تعظیم او نکرد و حکیم در حدیقه گفته ذو الفقاری که از بهشت خدای بی‌واسطه بود نزد رای مولوی رومی در
غزلی می‌گوید: حضرت شاهی که یک ذو الفقار از آن کرّاری علی گرفت تیغ علی کو تا رسانند نعره‌ها [illegible]
و بعضی از معاندین اهل سنت انکار آن نموده‌اند و گفته‌اند که مقصود از فضیلت آن است که در روز حرب علی بند ننمود تا فضیلت او را زیادتی کند
و یکی از شیعیان متوجه جواب شد گفته آمدن ذو الفقار از آسمان در اخبار صحیحه وارد شده و این را ظرفی نباید دانست که از آسمان تیغ آید چرا که از تیغ
بهتر چیزها از آسمان آورده‌اند مانند قرآن و مرغ بریان و میوهٔ بهشت و طعام جنت و تیغ را همان حکم است و هم سیما که حامل تیغ علی علیه السلام بود
و شیخ عبد الجلیل رازی در جواب گفته که دروغ زن طایفه‌ای باشند که خدا را ظالم گویند و رسول را عاشق و امام را مخطی و آن ما چنین چه می‌گویند
شاید که خدا پیغمبر را به دروغ کند و ما قرار را به بهشت دارد برای داود و یوسف و پیغمبران [illegible] میل کرده بود امام را جایز الخطا می‌دانند
و چون ذو الفقار را از بهشت بیاورند شیعه از پیغمبر رسول خاتم به علی علیه السلام و در این تعجبی نیست چه از برای عیسی از آسمان مائده آمد و از
برای پیغمبر ما طعام بهشت آمد اشتر هم اگر بیارند عجبی نیست و عجب است که دعاطلبان و منکران شما چون ذره مکرر را وصف می‌کنند که می‌گویند
از پوست ناقه صالح بود و یکی می‌گوید از جلد کبش ابراهیم و دیگری از پوست شعبش بود نهند و هم در آن ده هزار سال آن پوست را که
[illegible] نگاه می‌داشت تا در وقت او شد اگر آن روایت این را نیز باید روا داشت که تیغی که مرتضی علی برای آن حضرت مصطفی را
کفر را کشته و قلعه‌های کفر گشت بید و [illegible] اسلام محمد کرد نیز حدیث از آسمان مصطفی فرستد و او به امام و پسر عم خود داد و باید داشت از آن
جا بر داشت با انکار آن بکن و دیگر حدیث دیگر در مسند احمد حنبل مذکور است در مناقب خوارزمی سطر و در مسند اهل حدیث مشهور که رسول صلعم در جمع
که ان منکم من یقاتل علی تاویل القران کما قاتلت علی تنزیله فقال ابو بکر انا هو یا رسول الله صلعم قال لا فقال عمر انا هو یا رسول الله صلعم قال لا و لکنه خاصف
النعل و کان علی علیه السلام یخصف نعل رسول الله فی الحجرة عند فاطمة یعنی رسول خدا صلعم خطاب با اصحاب نموده فرمود که از شما کسی هست که قتال و جهاد کند
با گروهی بر تاویل قرآن پس از آن ابو بکر پرسید که من هستم فرمود نه بعد از آن عمر گفت یا رسول الله صلعم من هستم فرمود که نه ولیکن آنکس که
می‌گویم خاصف نعل است یعنی آن شخص که نعل را پینه می‌کند و اتفاقاً در آن وقت در حجرهٔ فاطمه نعل رسول الله را که حاجت پینه زدن داشت علی پینه می‌زد
و تتمهٔ این حدیث است در صحیح مسلم و در جمع بین الصحاح الستة حدیث جعفر است و مسند جد و جماعه نقل شده از رسول الله صلعم مروی است و جوار
با سناد خود از امیر المؤمنین نقل نموده که جمعی از قریش در رحبه جمع شدند و هر کدام حرفی می‌زدند تا آنکه رسول خدا را غضب [illegible] خشم آثار
غضب در بشره مبارکش ظاهر شد پس گفت لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا منی امتحن الله قلبه للایمان یضرب رقابکم علی الدین
قیل یا رسول الله هو ابو بکر قال لا قیل عمر قال لا و لکنه خاصف النعل فی الحجرة یعنی باز ستمکاران گروه قریش بلند این اراده تا [illegible] و الا

اگر

اگر مجموع تسویه هر آینه برانگیزد و حق تعالی بر شما مردی را از یاران من که دل او را مطمئن و محکم شناسانده در ایمان تجدید تیغ تا شما را شمشیر در خدا زند بگو آن اهل
در روز قیامت نداشته باشید و اگر در نهایت شما مبتلا شده باشید در رسالت خدا و رسول صلعم چون این کلام از آنحضرت شنید شخصی پرسید که یا رسول الله آنکس ابو بکر است
فرمودند نه دیگری پرسید که پس عمر است فرمود نه ولیکن خاصف النعل است که در حجره با فاطمه در حجره خاصف نعل می‌کند و اتفاقاً حضرت علی بن
رسول الله با فاطمه و حضرت ولایت پناه علیه السلام نیز در آن مشغول بود در حجرهٔ فاطمه و نیز آن مشغول بود که این خبر را رسید در حجت این
حدیث کسی هیچ حرفی نیست و پنج بیان نقل مشهور و معتبر است و قرآن ظاهری و باطنی است و ظاهرش تفسیر است و باطنش تاویل و خبر دیگر
مذکورش پناه بظاهر قرآن با کفار جهاد می‌نمود و چه کفار رد می‌کرد بموجب ما انزل الله علی بشر من شیء می‌گفتند پیغمبر ساده و خدا تعالی بر بشر هیچ از
آیات و احکام بس متعال است فقاتل با ایشان تا ایمان آورند و حضرت رسالت پناه بقتال کفار تا و دل مدعی خلافت از برای خود بوده اند
و به تاویل متشابهات خود بحریکه موجب ضلالت از هیچ حدیث شده قرار از مدلول حکم که دهنده امیر المؤمنین علیه السلام سبب تاویل با ایشان قتال
و گفته شد خوب است که لولم یقاتل امیر المؤمنین معاویة ما کنا نعلم کیفیة القتال معهم یعنی اگر امیر المؤمنین علیه السلام با اهل بغی قتال نمی‌کرد کسی نمی‌دانست
که با ایشان چگونه قتال کنند و در این دو حدیث اشارت روشن و نص صریح است بر امامت مولای ما علیه السلام چه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
رجلا یعنی هر آینه برانگیزند و بفرستد حق تعالی کسی را و بعد از آن فرموده آن خاصف نعل است پس ظاهر شد که در شان امامت و ولایت
او از جانب الله و رسول الله صلعم خبر داده بموجب ما ینطق عن الهوی از پیش خود نگفته بلکه تعیین نموده خدا فرموده و دیگر آنکه فرمود یضرب رقابکم
علی الدین یعنی گردنهای شما را در راه دین خواهد زد و گردن زدن در اسلام بعد از رسول خدا مخصوص بامامت و دیگر برای نیست
که این کار را نتوانند کردن و آن خاصف نعل است و باز فرمود یقاتل علی تاویله کما قاتلت علی تنزیله و کاف از برای تشبیه است یعنی قتال او همچو
من باشد و این مقتضی شبیه و شبیه بودن بر رسول صلعم پس او مثل رسول است در ولایت لان از جهت رسول را تولیت این نظام قرآن است
و از او نظر باطن و هر که منکر تاویل باشد چنان است که منکر تنزیل که چه در هر صورت قتال در اسلام دین است اول با رسول الله و آخر با وصی
و جانب پس ظاهر است که مراد آنحضرت از این دو حدیث امامت امیر المؤمنین نه چیزی دیگر و سید حمیری و عبدی و غیر هما از شعرا این معنی
نظم آورده‌اند و یکی از جمله بیت لطیف است و بیتی چند از آن این است اذ قال احمد ان خاصف نعله یقاتل بتاویل القرآن
حدیث دیگر که احمد حنبل در مسند آورده آنکه رسول خدا صلعم روزی امام حسن را بر دست راست و امام حسین را بر دست دیگر گرفته بود که من احبنی و احب
هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی یوم القیامة یعنی هر که دوست دارد مرا و دوست دارد این هر دو را و دوست دارد پدر این هر دو را
دوست دارد مادر این هر دو را خداوند با من در درجه من روز قیامت و دیگر با آنحضرت در درجه او باشد از آتش دوزخ مقام دو جان

بعد از این مضمون را بنظم آورده نوشته است لی خمسة اطفی بها حر الجحیم الحاطمة المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة · و این بیت برکت
این پنج نام قطع نظر از همه عبث نجات از آتش دوزخ است پس مطلب که مکرر گوید باجابت مقرون است و دو بیت [illegible]
در مسند احمد حنبل و در جمع بین الصحاح و در جمع بین الصحاح الستة مذکور است که روزی رسول خدا صلعم خطاب با امیر المؤمنین ع کرده فرمود لا یحبک
الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق یعنی یا علی دوست نمیدارد ترا مگر کسیکه مؤمن باشد یعنی اقرار بلسان و تصدیق بجنان و عمل بارکان داشته باشد
و دشمن نمیدارد ترا الا شخصی که منافق است یعنی دلش با زبان یکی نباشد و بزبان کلمه گوید لیکن در دل ایمان از خدا و رسول بیگانه باشد
بیت هر که با تست اگر و دل دگر تیغ بباید [illegible] چه منافق نزد خدا [illegible] از رحمت الهی دور و بطعن ابدی گرفتار است
در کتاب کشی مسطور است که جابر ابن عبد الله در آخر عمر عصا برداشت در کوچهای مدینه میگشت و میگفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر
معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی ابن ابی طالب فمن ابی فانظروا فی شان امه یعنی جابر میگفت که حضرت امیر المؤمنین حیدر بعد از
جناب پیغمبر صلعم از سایر مردمان بهتر است و هر که از قبول این معنی ابا نماید کافر است و هم چنین خطاب با گروه انصار نموده میگفت ای جماعت
انصار اولاد و فرزندان خود را بمحبت امیر المؤمنین پرورش دهید و بر دوستی او تربیت کرده هر کدام از اولاد که از محبت آنحضرت
سر باز زند تحقیق حال مادرش باید نمود که تا قصور از کجاست بیت گفته مردان [illegible] که دست [illegible] حلال زاده
و منافقان زمان آنحضرت جمعی بودند که اول بطوع و رغبت با خلفای ثلاث بیعت کرده بودند و ثانیا [illegible] طلحه و زبیر و معاویه لعنة الله
همراه شده بر امام زمان خروج کردند مانند عمرو عاص و حسان ابن ثابت و اولاد [illegible] دوم عبد الله ابن زبیر و مروان حکم و غیرهم
و محصول کلام آن است که حکیم الهی سنائی فرموده بیت حب [illegible] نکوست هر که گوید [illegible] ندارم دوست و لایت نقل
کرده اند که ابو دلف عجلی که از امرای نامدار است ولی او در تشیع بمرتبه بود که در مجلس گفت هر که در تشیع غلو ندارد ولد الزنا است
پسرش با مصاحبان خود گفت من در تشیع غلو ندارم چون این حرف با او رسید گفت الله اکبر راست میگوید که من مادر او را [illegible] استبرا
نانموده با او مباشرت کردم و حرام زاده او از [illegible] است [illegible] امام حق کسی [illegible] اند علی ع گشته [illegible] و از امام [illegible] روایت
که گفت از رسول صلعم شنیدم که فرمود لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مؤمن و مسلم و ترمذی [illegible] که از اکابر محدثان اهل سنت اند
از زر و از رضی [illegible] ابن حبیش که از بزرگان تابعین است نقل کرده اند که او گفت از علی ابن ابی طالب شنیدم که گفت والذی
فلق الحبة و برا النسمة انه لعهد النبی الامی الی ان لا یحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی الا منافق یعنی قسم بکسیکه شکافته دانه و برپا کرده
و آفریننده آدمی است که عهد کرده نبی امی بمن و عهد [illegible] و آن [illegible] از مکه [illegible] امام التقی بگوید [illegible]

و ذریه او و آنحضرت منسوب باو است که دوست نمیدارد مرا مگر کسیکه مؤمن باشد و دشمن نمیدارد مرا الا شخصی که منافق باشد
و اگر سالک مسالک [illegible] و نفاق را [illegible] احتیاج شد [illegible] نفاق باران رجوع باید نمود [illegible]
و آن حکایت [illegible] حدیث دیگر که ابو بکر بن احمد مردویه که [illegible] مذهب [illegible] اول حدیث است روایت کرده
حدیثی است که از ابا ذر رضی الله عنه نقل نموده که او گفت روزی بخدمت رسول الله صلعم رفتیم و گفتیم یا رسول الله من احب [illegible]
[illegible] علی [illegible] با او در آن شریک باشیم و اگر حادثه روی نماید از او دور
نبود با او همراه باشیم و ظاهر [illegible] آنحضرت باشد یعنی اگر آن واقعه [illegible] ما با او باشیم پس آنحضرت در جواب
فرمود که آن علی است و دوست از همه کس نزد من زیادتر است که او پیش از همه کس اسلام آورده و بیش از جمیع شما مطیع و منقاد
و فرمان برداری خدا و رسول صلعم نموده و بلوازم آن از مامورات و منهیات اشتغال فرموده در این سوال و جواب فوائد بسیار است
بر آنکه [illegible] سوال کنند و جواب دهنده نیست الا خلافت چه اول پرسیدن که دوسترین اصحاب تو کیست و بعد از آن گفتن
که اگر امری شود با او باشیم اگر حادثه [illegible] از او جدا و دور نشویم و جواب آنحضرت [illegible] پس فرمودند که
[illegible] بجای دلیل است بر آنکه [illegible] اهلیت تقدم بر جمیع است [illegible] قرینه است بلکه [illegible]
از آنحضرت [illegible] جانشینی نیست [illegible] دور نیست که [illegible] جواب [illegible] بعد از من [illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible] که بگویند شاید برادرش [illegible] حدیث دیگر که احمد حنبل
در مسند خود [illegible] طریق نقل نموده که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که من آذی علیا فقد آذانی ایها الناس من آذی علیا بعث
یوم القیامة یهودیا او نصرانیا یعنی هر که آزار کند علی را و برنجاند او را پس بدرستیکه ایذا و آزار کرده است مرا [illegible]
[illegible] و بموجب لحمک لحمی و دمک دمی و نفسک نفسی هر که نفس او نفس رسول و گوشت او گوشت رسول
و خون او خون رسول باشد [illegible] آزار او آزار رسول خواهد بود و بعد از آن فرموده که [illegible] هر که ایذا [illegible] رساند
علی را [illegible] روز قیامت یهودی یا نصرانی [illegible] با آن طایفه خواهد [illegible] و داخل دوزخ است [illegible]
سابق [illegible] هر که [illegible] دوستی از دوستان من در دشمنی کرده است [illegible]
از دوستان خدا آن ثمره دهد دشمنی با سید اولیا و نفس مصطفی و زوج فاطمه زهرا و پدر حسن مجتبی و حسین سید الشهدا
چه نتیجه و چه گونه ثمره خواهد داشت و چون [illegible] دوستی علی موجب داخل شدن در بهشت و ایذا آن موجب داخل دوزخ

دوزخ است فقد اباد و حجب شد و ضایع شدن او را بر همه لازم و تقدیم غیر بر او موجب اهانت و ایذا او است و آزار خدا و رسول است
و دیگر آنکه ثابت شد که دوستی او موجب نجات است و دشمنی و آزار او موجب هلاک و طریق دوستی فرمان برداری او و در ترک رضای
او پس هر که بعد از رسول هر کس را بر او مقدم دارد و فرمان برداری او نکرده او را دوست نداشته و در سلک دشمنان و موذیان او داخل شد و از طریق
نجات دور افتاده و گمراه گشته پس تقدیم آنحضرت عقلا و سمعا واجب باشد و قاضی میر حسین در شرح دیوان از شیخ نجم الدین کبری روایت نموده
که در خواب رسول خدا را دیدم در موضعی ایستاده و علی در برابر او است پس پیش رفتم و با علی مصافحه کردم و بخاطرم رسید که در احادیث
در خبر شنیده ام که هر که با علی مصافحه کند داخل بهشت شود پرسیدم که یا علی این حدیث صحیح است یا نه و آنحضرت گفت صدق رسول الله که هر که با من
مصافحه کند داخل جنت میشود و ایضا نقل که از شیخ پرسیدند که درویشان علی چه میگویند گفت درویشان کسی چه توان گفت که او را هیچ چیز
جمع نشده باشد که از برای هیچ فردی از افراد این جهت دست نداده باشد چه بخشش با فقر و درویشی شجاعت و دلیری با رای و تدبیر و علم
با عمل و لا حیث [illegible] انا عبد من عبیدی [illegible] الی متی الکتمه الکتمه الی متی [illegible] که تا ز [illegible]
درویشان او سوالی با رکه هیچ [illegible] که گرد تا که پنهان توانم داشت دوستی او را تا که پنهان توانم داشت [illegible]
در سند خویش آورده که ابابکر و عمر خطبه نمودند و از رسول فاطمه را طلبیدند و آنحضرت فرمود که فاطمه کوچک است بعد از آن علی او را
خطبه نمود قبول فرمود و او را بعلی داده و تزویج نمودند و در بعضی روایات آنکه چون ایشان خطبه نمودند فرمود که انا انتظر امر الله فیها و ایضا
تزویج او انتظار امر الهی میکنم هر چه حق تعالی فرماید بآن عمل خواهم کرد و در سن سیدة النساء در هنگام تزویج خلاف کرده اند بعضی گفته اند
پانزده ساله بود و بعضی کمتر و در این خلاف است و اصح اقوال آن است که در آن وقت ده ساله بود چه اجماع است که بعد از بعثت
بود و در سال دوم هجرت تزویج واقع شد و آنکه در جواب ایشان فرمود که کوچک است شاید که دوباره خطبه کرده باشند یا اول آن جواب شنیده
و میشود که چون ابابکر و عمر در شیخوخیت و پیری خطبه کرده بودند و عادت جاری شده است که زن و شوهر در صحبت حال فرزندان میکنند
نسبت با ایشان فرمود که کوچک است و طفل است با بزرگ سال و پیر و عمر زن و شوهر میباید که نزدیک بهم باشد بهر تقدیر با ایشان نداد
و بیع عقد کردن حضرت در فضیلت آنحضرت و آن نکاح در ماه رجب بود و از صحیح ظاهر میشود که در ماه صفر بوده و چون آنحضرت فاطمه را
خواستگاری نمود رسول خدا فرمود که مرحبا و اهلا از ماه بیاید چیزی نیز داشت گفت زرهی و اسبی دارم حضرت ایشان فرمود که تو را
وزره را بباید بچهارصد و شصت درهم بعثمان باید فروخت و آن مبلغ را نزد رسول خدا آورده و آنحضرت مشتی از آن بعلی داد که بوی
خوش بخرد و بقیه را بام سلمه داد که در جهاز فاطمه صرف کنند و در همین اثنا جبرئیل نازل شده امر الهی آورد که فاطمه را بزنی علی بده

بس اخبار

۵۸

پس اخبار الطیب با خطبه بلیغه مشتمل بر حمد و ثنای الهی در غیب مجامع خود بیان فرمود که خداوند تعالی مرا امر فرموده که عقد فاطمه دختر خود را بر علی
بچهار صد مثقال نقره بسته دادم ای علی راضی شدی گفت راضی شدم و در روایتی آنکه علی را امر نمود که خطبه خوانده و بعد از آن در حق ایشان دعا
فرموده گفت جمع الله شملکما و اسعد جدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کثیرا طیبا پس امر کرد تا خرما حاضر ساختند و همه خوردند از یکدیگر ربودند
و آن شب شد که چون ایشان ارادت زفاف فرمود ام سلمه فاطمه را آورده و علی در ساعت و خود از دنبال رفته ساعتی نشست و از کوزه ایشان آب خورده دعای برایشان
خواند و فرمود که از آب وضو ساختند و بگوید و تعداری از آن آب بایشان پاشید و آنگاه بیرون آمد و گرد فاطمه بر بستر حضرت رسالت
فرموده که ای فاطمه بکسی دادم که از همه بیشتر است در اسلام و علم او از همه بیش و حلم او از همه بهتر و علم او زیاده و از رسول از همه بیشتر است اگر او را
ادراک نمیکنی بهتر از اهل بیت و بعد قسم که تزویج کردم ترا بکسی که سید دنیا و آخرت است و عبارت آنحضرت این است اما و الذی نفسی
بیده لقد زوجتک سیدا فی الدنیا و سیدا فی الآخرة و انه فی الآخرة لمن الصالحین و در روایتی آنکه در آخر فرمود لعلک لا تعلمین علیه احد من اهل بیتی
و تو اولیت که او را بدیگری از دنیا قیاس نمیتوان کرد چنانچه گفته اند که بر دست یکسی علی را نظیر است باده بکوی که آب میوه کوثر
در نیز دیگری بجز از فخر اهل بیت کسی مقام و مرتبه بر تر از نیست و از اکابر اهل سنت هم در کتب خود ذکر کرده اند که اکابر صحابه فاطمه را
عنهما از خواستگاری فرمودند و حضرت هر که او را بدوستی بعد از آن بتحفه بیع داد و مرج البحرین یلتقیان از این عباس یعنی علی و فاطمه تفسیر نموده
بر زخ از رسول و لؤلؤ و مرجان از ایشان حسن و حسین سلام الله علیهم در سوره مبارکه رحمن چنانچه قبل از این هم گذشت و از امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که فرمود که فاطمه را نزد الله تعالی نه نام است فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و زهرا از جهت او را
فاطمه میگویند که جنانچه از شر و ایشان فرزندان او را در ازل از شر او دور کرده اند پس آنحضرت فرمود که اگر بر علی نبودی او را خواستگاری
نبود و او را کفوی نمی بود از روی قیامت از آدم صفی تا آخرین فرزندان آدم و ملا نظری در قصیده گفته بیت که فخر ما دو سر ابوالقاسم
شاه نور ملک و لو خسید را نقطه خدیجه نور ببی دیده رحیمی وصی خدیو داماد دختر نقطه و در دختری که او هم از خاندان اهل بیت
نزد جمهور امامیه ثقه و ما موس نقل کرده که رسول الله فرمود که فاطمه حجت ملیکی و ابناء ثمره فوادی و بعلها نور بصری و الائمه من ولدها
امناء ربی و حبل ممدود بینه و بین خلقه من اعتصم بهم نجی و من تخلف عنهم هوی یعنی فاطمه روح حیات و زنی که دل افرست و هر که او
میوه دل من اند و شوهر او روشنی چشم من است و امامان که از نسل او میباشد امینان پروردگار اند و ریسمان کشیده شده اند میان آن رحمان
در آفریدهای او و هر که چنگ بایشان زند و متوسل بایشان شود نجات می یابد و هر که از ایشان دوری کند بجهت سلکی که ایشان می اوند
رفته زود هلاک میشوند و ما خیر بسیار در بسیار مختلفه از رسول الله نقل کرده که آنحضرت فرمود یا ایها الناس قد ترکت فیکم الثقلین

ان احمد بن حنبل بهمان تفصیل نمودی احمد اما اگر رجوع کتب احمد حنبل ... مایان استاد والده عترت واهل بیتی و بهمان تفصیل حقی بر ...
انجوی اگر وه ارده ابد رسیده من که اکنون در میان شما ... از حبل و انس دو چیز نفیس و دو خلیفه اگر بردی این هر دو کتب و ... ابن هر دو نوبیده هرکز
گمراه نشوید بعد از من تا روز قیامت و یکی از آن دو بزرگتر از آن دیگر است و آن دو چیز یکی کتاب خداست که آن ریسمانیست کشیده میان آسمان
و زمین که هر که چنگ بدان زد گمراه نشود و دیگر عترت و اهل بیت منست که هر که پیروی ایشان نماید از بادیه هلاک بیرون نجات برسد و این
هر دو از هم جدا نخواهند شد و از یکدیگر دور نشوند تا روزیکه در کنار حوض کوثر بمن رسند و در جمع بین الصحاح از رسول الله روایت نموده که
آنحضرت فرموده که اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب و انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا
بکتاب الله واستمسکوا به و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی چه فرمود بدرستیکه من بشرم نزدیک است که رسول حق تعالی بمن آید که دوست
بدوست رسانم و بموجب ... بدو جواب چون مرا از او رسد آن برگزیدن ملک اجابت کنم و بجناب دوست پرواز
نمایم و من میگذارم در میان شما چیزی که جن و انس ... دو چیز نفیس ... از حوادث که حق تعالی حافظ ایشان است آن هر دو را که یکی از آن
کتاب الله است و دوم اهل بیت و نور باید که تمسک بآن نموده و دامن ... آن رعایت ... و دیگری از آن دو اهل بیت
و عترت منند ... حق ایشان را در اهل بیت من ... که ... ایشان غافل نشوید ... و احمد بن حنبل در مسند خود از ابو سعید خدری
نقل کرده که رسول خدا صلعم فرمود که انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی الثقلین واحد منهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء
الی الارض و عترتی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی بدرستیکه من گذاشتم در میان شما آن چیزی که اگر تمسک بآن نمائید
و چنگ در آن زنید هرگز گمراه نخواهید شد بعد از من و آن دو چیز نفیس است که یکی از آن بزرگتر از دیگر است کتاب خدا که ریسمانیست کشیده شده
از آسمان تا زمین و عترت من که اهل بیت منند و بدرستیکه این هر دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آنکه وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر و ایضاً
احمد بن حنبل در مسند خود آورده و از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده که گفت روز عرفات در خدمت حضرت رسول خدا بودم که علی در برابر
آمد فرمود یا علی نزدیک آی و دست خود بر دست من نه چون نزدیک شد فرمود یا علی خلقت انا و انت من شجرة و انا اصلها و انت فرعها و الحسن
و الحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة یعنی یا علی آفریده شدیم من و تو از یک درخت که بیخ آن منم و شاخ بلند آن تو و حسن
و حسین شاخهای اند که از آن شاخ بهم پیوسته اند و هر که چنگ بشاخی از آن درخت زند و توسل بآن نماید حق تعالی او را داخل بهشت گرداند و در بهشت عنبر
سرشت خویش که از برای نیکوکاران خلق کرده جای دهد و حدیث دیگر در مسند احمد بن حنبل بیان کرده مضمون آن اینکه رسول الله فرمود
که النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت النجوم ... و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بیتی ... و احمد ... ابا احمد ... نیز

ابن مغازلی

این حدیث بهمان طریق روایت نموده ظاهر معنی حدیث آنست که همچنان که ستارها امان اند مر اهل آسمان را پس هرگاه که ستارها از آسمان بروند
اهل آسمانها نیز خواهند رفت و اهل بیت من امانند اهل زمین را روزی که اهل بیت من در روی زمین نباشند اهل زمین نیز معدوم
خواهند شد که چنانچه بسبب ستارگان عالم ... آثار ... زمین ... لطف ... و ... نبود به جهت عالمهای نفسهای ایشان که محض لطف ... نهانی
حضرت الهی اند بار ... ستارگان زمین که زمین کشش و اضطراب در نمی آید و اهل ... را بوده و ... و ... زوال گرفتار
نشد چون بقول رسول ... وجود ایشان باعث امن و امان است پس اگر کسی ظاهر ... و ... که خلافت و ... امامت
بسبب خلافت و ... ممنوع باشند باید ... بهمان دستور که ... بجهت مصلحتی که ... اند ... از ... بر وجه ... ازین است
و ... انتفاع خلق بوجه ... ولان ... مانند انتفاع بآفتاب است در روز ابر ... که
مولوی رومی باین معنی اشاره نموده شعر و دران بیت میگوید بیت ... فهمم ... والله اعلم بالصواب
و هرگاه حضرت رسالت پناه صلعم فرموده باشد که اهل بیت من باعث امن و امان و موجب ... نوع انسان و امیر المومنین ازین اهل بیت در است
اهل بیت در همه چیز ... این ... و ... که ... و از برای ... نصب ... کافیست و اثبات مطلوب را
دلیل وافی و برهان ... او را نسبت ... اگرچه در کتب احادیث مخالف و مولف احادیث صریحه داله بر امامت آنحضرت
بسیار است ... باختصار بهمان قدر ... نموده خواجه نصیر الدین رحمه الله در متن تجرید ... بعضی ازین احادیث ... بهمان الزام
الزام معاندین فرموده و گفته و العصمة والنص الجلی ... بامیر المومنین ... السلام علیک یا امیر المومنین
الخلیفة من بعدی والحدیث الغدیر المتواتر والحدیث المنزلة والقول انت اخی و وصیی من بعدی و قاضی دینی ... و ...
هر ده ... بآنحضرت است و دیگری ... نه معصوم بود و نه نصی در شان ایشان ... بلکه ...
نموده فرمود که سلام کنید بر علی ... بامیر المومنین و یکی آنکه او گفت تو خلیفه منی بعد از من و یکی آنکه مردم را در روز غدیر خم جمع
و بر منبر خطبه خواند و فرمود الست اولی بکم من انفسکم ... و چون ... گفتند ... من کنت مولاه فعلی مولاه و یکی دیگر حدیث منزلت
که متواتر است آن نیز چنانچه حدیث ... بعلی خطاب ... گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی و یکی آنکه فرمود تو ... و وصی
منی و تو ... قاضی دین منی و در این حدیث ... است ... ایشان بعد از من و ... از ... احادیث ... مشهورت
... در اعاده آن ... و ... که در برابر این ادله ... آنها ... شمرده و ... و ... نماید
که ... علمای ... او ... است ... از ... نیست و از جمله ... که خواص ... که

دلائل اصلح السبطین
امیر المؤمنین

که ائمه اثنی عشر از ذریت ایشانند که ائمه اند که آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و تفسیر آن پیش گذشت و این فصل صورت انهم
بیت و آله السلام فصل پنجم در اولویت آله بر کافه تلامذه آنحضرت سلام الله علیه که استنباط آن از احوال ظاهری و کمالات باطنی بود و نفس او علیه السلام
و آن اگر چه بسیار است بجهت اختصار بدوازده فضیلت اکتفا نماید چه اخطب خوارزمی در مناقب از جمهور نقل کرده که از عبد الله
بن عباس روایت نموده که گفت از رسول الله شنیدم که فرمود که لو ان الریاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا
فضائل علی بن ابی طالب یعنی اگر درختان قلم باشند و دریاها مداد و جنیان حساب کنندگان و انسان نویسندگان نتوانند شمردن فضایل و کمالات
علی بن ابی طالب را و کسیکه رسول خدا از برای او چنین فرماید چه ممکن باشد ذکر جمیع فضایل او نمودن لیکن بجهت تیمن بعضی از آن مذکور
نقل میشود اول علم است و مخفی نیست که جمیع علوم مرجع علوم بعد آنحضرت خواه در احکام شرعیه و قضایای نقلیه و خواه در علوم
یقینیه و معارف حقیقیه زیرا که او علیه السلام در غایت ذکاء آنحضرت بر روی لطف و بیت آنحضرت مسجد بود نه در روز و نه در شب در ملازمت
کلام حضرت و مقتفی او بود و میل تمام بیاد گرفتن او داشت و نهایت سعی و جد بجا می آورد تا آنکه بمرتبه رسید که آنحضرت فرمود که انا
مدینة العلم و علی بابها و بار دیگر در حق او فرمود که اقضاکم علی یعنی در میان شما آنکه صواب آید کسی نیست که در علم و در دین آن حکم
که علی میکند تواند کرد و او داناتر در اجرای احکام الهی بود از همه و ابن ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغه میگوید که جمیع علوم
بآنحضرت منتهی میشود چه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب فکر و نظر اند همه مردمان از ایشان یاد گرفته اند شاگرد واصل ابن عطا
و شاگرد ابو هاشم است و ابو هاشم شاگرد محمد حنفیه و او از پدر یاد گرفته و اشاعره بابی الحسن اشعری میرسند و او شاگرد ابو علی
جبائیست و او یکی از مشایخ معتزله است و اما امامیه و زیدیه خود ظاهر است که علم ایشان از آنحضرت
ائمه میرسد و اصحاب ابو حنیفه است چون از محمد بن حسن و محمد حسن نیز از ابو حنیفه و احمد حنبل از شافعی و او هم با ابو حنیفه میگردد
و ابو حنیفه از امام جعفر صادق علیه السلام و علم جعفر منتهی بآنحضرت است و جمله فقها از ابن عباس فقیه تربیت داده و شاگرد ابو الحسن است
و علم تفسیر قرآن را مردم از هر جا که بروند با بن عباس میرسد و او از حضرت امیر شنیده و کسی با او گفت که نسبت علم تو با
علم علی در چه مرتبه است در جواب گفت که همچون یک قطره به بحر محیط و علم طریقت و حقیقت خود ظاهر است که منتهی بآنحضرت است
چه شبلی و ابو یزید بسطامی و جنید بغدادی و سری سقطی و معروف کرخی همه شاگردان و خادمان ائمه علیهم السلام بوده اند و خرقه
صوفیان تا امروز در هر طایفه و صاحب خانقاهی و پیری در سلسله که بآنحضرت میرسد و اما علم نحو و عربیت همه علما معترفند
و سیبویه که از شاگردی اوست و ابو الاسود دئلی جامع او از آنحضرت میرسد جمیع قوانین آن تفصیل داده بر این مدعا

علم کلام خود اصل از کلام اوست و از خطبه های او نمایانست و از کلام ابن ابی الحدید مستفاد است که جمیع مسائل در این علم مرجع با دلیل او وحل
مشکلات همه را میکرد و هر که از راه حق از رسول خدا میپرسید بکری و صبیح مستغفر استفاده مینمود با بر سوال از عباس مرویست که شبی در خدمت آنحضرت بودم
از اول شب تا طلوع صبح در باب بسم الله الرحمن الرحیم میگفت و تمام نشد و در علم فصاحت و علم بلاغت خود جمع نمی و بلاغت کلام او از فوق کلام مخلوق و تحت
کلام خالق میدانند و در صحیح مسلم مسطور است که در او سوره طه تری رب آنما آدمی هر طرف بسمه صلوات یعنی سوال کنید از من راهها که بجهان آسمان را
بیشتر میدانم از راههای زمین و ایضا فرموده که رسول خدا مرا تعلیم کرد هر که چون هر از ابواب علم و من از هر بابی هزار باب استنباط و استخراج
نمودم و ایضا مشهور است که بر زبان مبارک گذرانید که لو شئت و قرت سبعین بعیرا من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم در بعضی نسخه من تفسیر
فاتحة الکتاب یعنی اگر خواهم هر آینه از تفسیر و تاویل و حکمت در آیه بسم الله الرحمن الرحیم یا سوره فاتحة الکتاب بیان نمایم که اگر بنویسند کتابها
و دفترها از آن ترتیب دهند هفتاد شتر از آن گران بار توان ساخت و علما و تابعین از فرقه شیعه و معتزله و اشاعره و تمام خوارج
مذکور شده که جمیع علوم با نواع آنها از آنحضرت ماخوذ و سلسله هر طایفه از طبقات علما و هر طایفه از طوایف عرب سلسله سند خود را بآنحضرت
متصل میسازند و در کتب تصنیف و تالیف بسیار دیده ام چنان مشایخ صوفیه و اولیا کشف و مشاهده و اصحاب ذوق و همه ارجاع و باز
بآنحضرت است و در مناقب خوارزمی مسند خود از عبد الله مسعود روایت نموده که گفت قال رسول الله قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء
فاعطی علی تسعة و الناس جزء واحدا یعنی حکمت و معرفت و علم دین را قسمت نموده اند بده قسم پس عطا کرده بعلی نه جزء و یک جزء
بجمیع مردمان داده اند و هم در مناقب از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل نموده که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود اعلم امتی بعدی علی بن ابی طالب
یعنی دانا ترین امت من بعد از من امیر المؤمنین است و هم در مناقب در حدیث دیگر اقضی امتی علی بن ابی طالب واقع شده است یعنی
حاکم ترین امت اوست و این طول فضایل شامل در کتب خود از بیهقی که از جمله اکابر اهل سنت است از حضرت رسالت پناه روایت نموده
که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقویه و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابی طالب
یعنی هر که خواهد نظر کند بآدم صفی علیه السلام در علم او یعنی در صفتی که بهترین اوصاف آدم است که آن عبارتست از علم او است باید که نظر کند به علی
و مراد این است که آدم علیه السلام هر دیگر انبیا چنین است علم را چنانچه دیگری در علم مثل او نبود اگر کسی خواهد که کیفیت علم آدم معلوم
وی کرد و بعلم امیر المؤمنین که مثل علم آدم است رجوع باید چنانچه از شعرا گفته است اگر چه است لحضرت نور ایدار آدم دیار
کاو رسیده باتو لاف بابا و شیخ تتمه حدیث آنکه اگر کسی خواهد که حقیقت تقوی نوح نبی علیه السلام که بهترین صفات او بود و بآن از زمره انبیا ممتاز است
به بیند بعلی نظر کند که مثل آن است و هم چنان حلم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی که هر یک از صفات کمال ایشان است

دیگر جامع صفات مذکوره است و هم او بطریق دیگر از ابا الحمرا نقل کرده که رسول خدا فرمود که و الی نوح فی فهمه و الی یحیی بن زکریا فی زهده و الی موسی
فی بطشه و الی ابراهیم فی حلمه و در کشف الغمه بچندین طریق نقل شده و در مناقب ابن مردویه نیز روایت شده با بعض زیادات و در کتاب فردوس بر این وجه مذکور شده
که من اراد ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته و الی میکائیل فی رتبته و الی جبرئیل فی عظمته و الی آدم فی علمه و الی نوح فی خشیته و الی ابراهیم فی خلته و الی سلیمان
فی ملکه و الی موسی فی شجاعته و الی عیسی فی زهده و الی محمد صلی الله علیه و آله فی خلقه فلینظر الی علی ابن ابی طالب و خصلتهای مذکوره مقتضی آنست که آنحضرت جامع جمیع امور
بر وجهی که در صفتی از وی مساوی بهترین صفتی است از صفات انبیا پس باید که آن حضرت جامع فضایل زمره مقدسه نبویه باشد و حدیث را در خدمت امام
این استدلال نموده و صاحب مواقف استبعاد نموده که بنا بر حدیث مذکور لازم می آید که علی افضل انبیا باشد چه هر کدام از ایشان در صفتی خصوصیه با آن حضرت
مساوی باشد و این خلاف اجماع است لیکن از آنکه در طریق دولت او دشمن روایتی ممنوع بیفتاد آنچه صاحب مواقف بجهت تحقیر آن نقل نموده
دیگر از غیر از این نسبت استبعاد نموده این مرد فاضل در اعتراض بر کلام رسول خدا کردن و بمعرفت او معارضه نمودن است و خلاف اجماعی که ادعا نموده بنا
بر قاعده متعارف ایشان است که چون در اثبات و نفی چیزی عاجز میشوند دست باجماع میزنند که ادعای اجماع و هم اجماع و کی شد این اجماعی که بیش منعقد شد
لیکن اجماع بر خلاف است قول او در این مدت مدید اجماع فرقه ناجیه است و آنچه بعض از اجماع روایت متواتره نموده اند آنکه این
فضیلت امیر المومنین است از جمیع خلق الله بغیر از رسول الله از اعظم امور هر دو نظاره استبعاد کرده بود و از احادیث که دلالت بر وضوح بر ثبوت
که آن حضرت اعلم از کل امت است و هر که اعلم است بخلافت و ولایت اولی است و صاحب معارف النبوه شیخ عامری لعین قدس سره در فصول
نابه بر این است با تنقیح نموده در بیان علم آنحضرت فرموده که لذلک قد قال النبی انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب
و هذا الکلام صحیح بالاتفاق که بعض از این جهت که علم اولین و آخرین نزد رسول خدا بود و او همه را بعلی تعلیم داده و فرموده که انا مدینة العلم و علی
بابها و هر که شناسد که این کلام مشعر بکمال خلافت آنحضرت است و صحیح است چه مراد از باب نزد اولو الالباب حافظ چیزیست که
جز بتوان بسید الانام ارد و بی او نتوان رسید مگر از در او که حافظ علوم و حکم رسول ان سرور رسیدن با آن علوم و حکم میسر نگردد الا از باب او
و از او اخذ نمودن لازم است و این است حقیقه معنی امام و خلیفه بحیثیت الامام شیخ حسن و السلام و هم زاهد است و هیچکس بخلافت از آنحضرت
آنحضرت زاهدترین اهل زمان خود بود و خود فرموده که دنیا را سه طلاق گفتم و از عمران عبد العزیز روایت که گفت ما علمنا احدا کان فی هذه الامة
بعد النبی ازهد من علی ابن ابیطالب و هیچ بنده ای از انبیا و مرسلین بعد از رسول خدا کسی که زاهدتر از او باشد نیست الا علی ابن ابیطالب و از مشهورات
است که روزی سوید ابن علقمه بخدمت امیر المومنین علیه السلام آمد و دید کاسه از دوغ ترش که تغییر در طعم و بوی آن بهم رسیده بود با قرصی از نان جو که از دو
نیم پخته بود و پوستهای جو بر روی نان ظاهر بود و حضرت تناول میفرمودند نزد آنحضرت گذاشته و بر جهت تمام آنرا میشکستند و با آن دوغ تناول مینمودند و گوید او را

تعلیف نمود گفتم روزه دارم فرمود که از رسول خدا شنیدم که گفت هر کس که بطعام رغبت داشته باشد و روزه دار مانع آید از خوردن طعام
بر خدا لازم است که او را از طعام و شراب بهشت بخوراند و بیاشامد بی منت بگیر از آنحضرت قرضه نام که اینجا طبق گفتم ای قضه از خدا نمیترسی
که این آرد را پاک نمیکنی که آنرا جدا نکرده نان می پزی گفت حضرت او با ما از وی بدین امر امر نمود که باید نان به رنج و ذائقه
کردن نهی فرمود و در حدیث دیگر وارد شده که هرگز نان جو سه روز پیاپی نخورده تا بجوار رحمت الهی رفته و هم علی ابن ابیطالب
نقل است از عبد الله ابن ابی رافع نقل کرده که روزی بخدمت آنحضرت رفتم دیدم که در وقت افطار سر کیسه را حاضر کردند و در آن آرد جو بود
افطار نمود گفتم یا امیر المومنین چرا کیسه را مهر کرده بود فرمود که ترسیدم که حسنین روغن یا شیر در آن داخل کنند از ترس آن مهر میکنم و نقلست از کیف
جا درای ای امیر المومنین و گاهی بیشتر بیش نبود و چادر و پیراهن هیچ نداشت ابی یحیی میآید و یکبار رنگین پوشیده که رحیا تا ستان و بعضی دراز
ترجیح نکار ابن شاهید ابن بکر در بشکنف آن ابن ابی لیلا روایتی آید که وقتی لباسها و عبایی که بر بدن بود بیشتر عزیزتر بود که حرف
دو حاشیه کرباسی بر آن نماید که نان خورش آنحضرت سرکه بود یا نمک یا هر اگر بر آن اضافه نمودی از سبزیها و گیاه های زمین خوردی و اگر گوشت میخوردی
مگر گاهی و آن هم اندک در ایامی که شکم خود را مقبره حیوانات نسازید و علاوه بر شمشیر ابن ابی الحدید که عمر را که اگر خواهد در زمین و در شب و نه مقدار
بیند زدی که گفتی از واقع آن عمر منت است و از خطب و خطابه خوارزمی از عمار یاسر نقل کرده که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود یا علی بیاراید تو را
زینت داد به زینتی که هیچ بنده ای از بندگان را زینتی مثل آن نداده که آن دوستی است بسوی حق تعالی از همه چیزها و آن زهد تو است در دنیا و دوستی
در دنیای تو دنیا را زاهد کرده تو را در دنیا و دوستی کرد و دنیا تو را با دنیا و دوست کرد دنیا تو را بفقرا و راضی شده بتابع بودن ایشان تو را ای امام
لهذا دوست اند تابع تو و خوشحال کسی که تو را دوست دارد و تصدیق کند و وای بر کسیکه دشمن دارد تو را و تکذیب تو کند پس آنکه تو را
دوست دارد و تصدیق کند برادر تو است در دین تو و شریک تو است در بهشت تو و الا آنکه تو را دشمن دارد و تو را تکذیب کند سزاوار است
که حق تعالی روز قیامت در مقام کذابین بدارد و بعذاب آن طایفه معذب گرداند و در مناقب خوارزمی مذکور است که عدی ابن ثابت گفت
که در خدمت امیر المومنین علیه السلام بودم که شخصی آمد برای آنحضرت پالوده آورده ابا نمود از آنکه نزدیک تناول نماید و گفت چیزیکه رسول خدا از آن
نخورده باشد دوست نمیدارم که از آن بخورم و نیز در همان کتاب مسطور است که شخصی گفت که بخدمت آنحضرت رفتم دیدم که تنها
بر نشسته بود و تنبانی از کرباس که در زمستان از سرما لرزیده بود گفت نیکوترین جامه ها که عورت را بپوشاند و سرما و گرما را دفع کند همین است
در لحیه پس بر گفته خطاب عرض از جامه دفع گرما و سرما است ندارد میل بیش از آنکه مرد را است و هم او نقل کرده که آنحضرت
دید بنده در بازار که شمشیر خود را بدست داشت و میفروخت و میگفت من یشتری منی سیفی هذا فلو کان عندی اربعة دراهم یشتری بها ازارا

یافت که بخورد که از من شتر را که اگر در من چهار درهم بیند که پاره بیود بدهم آن شتر را نمود فهم و هم از آنحضرت مرویست که فرموده ترک
دنیا را حجت بسته شباهت دنیا را مانند از دو نسبت رد رجوع آوردن است و شریکان حسینه نظر ترک الدنیا لقلة بقائها ذکر معنا نهاده گفته
شرکا نهاد در خطاب به دنیا فرموده که یا دنیا یا دنیا غری غیری قد طلقتک ثلثا لا رجعة لی فیها ای دنیا دیگری را فریب ده که من فریب تو نمی خورم
و ترا سه بار طلاق گفته ام و هیچ بار گشت ممکن نیست مرا بسوی تو دست مطاهر دکنی این سخن را در قصیدۀ مشهور خویش بیان نموده است بیت
بهره ده که احیت نه نیز [illegible] دست با یا منقضیا طلقتم ترک سیم آنکه آنحضرت علیه السلام تا ملی و عبادات هیچکس بعبادات آنحضرت نرسید
صائم النهار و قائم اللیل بود روزها روزه داشتی و شبها در عبادت پروردگار بروز آوردی شبانه روزی هزار رکعت نماز گذاردی حتی در
لیلة الهریر نماز از او فوت نشد و از ابن عباس مرویست که گفت در روز حرب دیدم که باسمان نظر میکند گفتم چه می بینی یا امیر المؤمنین
فرمود می بینم که در ظهر داخل شدم که نماز کنم یا نه گفتم در این قسم وقتی گفت ما با ایشان مقاتله بجهت نماز میکنیم چرا از عبادت الهی
در اول وقت غافل شویم و پیشانی مبارک آنحضرت از بسیاری سجود همچو زانوی شتر پینه کرده بود و از کلام معجز نظام آنحضرت است که فرموده
الهی ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا فی جنتک ولکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی عبادت نمیکنم ترا از جهت آنکه
از آتش دوزخ تو میترسم و نه از برای آنکه به بهشت تو مشتاقم و طمع دارم لیکن ترا یافتم که سزاواری به پرستش و مستحق معبودیتی
از آنجهت عبادت تو میکنم و معنی قربة الی الله این است که بغیر از عبادت هیچ چیز منظور نباشد و این در غایت اشکال است لهذا اکابر
عرفا فرموده اند که نماز آن بود که در اثنای [illegible] هیچکس در حال نماز [illegible] چه آنحضرت در وقت نماز تا بحدی مستغرق ذات الهی بود
و بکلی متوجه جناب احدیت میگشت و چنان از ماسوی الله غافل [illegible] که [illegible] بیرون میکشیدند و خبردار
نبود مخالف و موافق همه این حکایت را نقل کرده اند و ملا جامی در تحفه بنظم آورده بیت شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرک
خفی و جلی روز احد چون صف هیجا گرفت تیر مخالف بتنش جا گرفت و چون میخواستند که از برآورند دل میکاهیدند از بسیار
[illegible] صبر نمودند تا مشغول بنماز شد آن [illegible] شکافته پیکان را برآوردند و دو خند چون از نماز فارغ شد دید که جای نماز
گلهای خون دارد پرسید که این خونها چیست چون صورت حال را گفتند قسم خورد و گفت که الم هیچ ندارم خبر
[illegible] عبادتهای آنحضرت یکی آنکه از کسب دست مبارک هزار بنده آزاد نموده در ایامی که در مکه [illegible] شعب
[illegible] چند کس که با رسول صلی الله [illegible] سبب دشمنی کفار قریش [illegible] تنگ گرفته از
هر دیار رزق بدست نمی آمد و مشهور است که امام چهارم امام زین العابدین صلوات الله علیه [illegible] از بسیاری سجود [illegible] و دیگر

عبد را از [illegible] بوده بود در نماز [illegible] کرده بود [illegible] صاحب [illegible] الصحیفه که در آن عبادات امیر المؤمنین
نوشته بود [illegible] بیکبار آه کشیده و تاسف میخورد و گفت انا لی بعبادة علی [illegible] عبادت من کجاست و عبادت علی کجاست
و از امام اعظم موسی کاظم علیه الصلوات والسلام مرویست که فرمود آیه سیماهم فی وجوههم من اثر السجود در شان حضرت امیر المؤمنین
نازل شد ماحصل که پرستش الهی آنحضرت [illegible] عابدان [illegible] زاهدان از
از تجلی آن عاجز [illegible] آنحضرت [illegible] ملکوت [illegible]
بوصول و رسیدن بعالم جبروت و آن قربی که او رسید [illegible] که او در عبادت [illegible] داشت هیچکس [illegible]
[illegible] چنانکه گفته اند [illegible] چهارم حلم است و حلم آنحضرت
بمرتبه بود که [illegible] آنحضرت [illegible] امام حسن [illegible]
[illegible] و از طعامی [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] و ملا علی در شرح تجرید میگوید که در حرب معاویه [illegible] معاویه بر کنار آب فرات [illegible] امیر المؤمنین
منع کردند [illegible] معاویه [illegible] آب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] با آنکه عداوت او [illegible]
[illegible] آن [illegible]
بلکه [illegible] آنحضرت [illegible]
با آنحضرت [illegible] در [illegible]
دشنام [illegible] آنحضرت [illegible]
که [illegible] و از سعد ابن عاص [illegible]
[illegible] بقول حکیم سنائی که گفته بیت [illegible] حلم [illegible]
[illegible] یا رب [illegible] اری الحلم لم یبدل علیه [illegible]
[illegible] حلم [illegible] و حکایت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

جمیع مال و مایحتاج خود را در راه خدا داد که هیچ چیز را باقی نگذاشت و بدست مبارک خود باغ رخنه بود و نخلهای بکار می آن بود و تمام شد
بفقرا رسید و رشته از این صفت بود حکایت نزول هل اتی و آیه انما ولیکم الله که قبل از این مذکور شد و از جمله سخاوتهای آنحضرت
خود بنفس نفیس و جان عزیز است که جان خود را بذل نمود بجهت خوشنودی حق تعالی در شب غار بر فراش رسول که چون رسول خدا از مکه هجرت
کرد و آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در شان آن حضرت نازل گشت از مردمان که شنیده و دیده نقش شده و بذل جان عزیز را در سبیل الله
و آن نفر از امیر المومنین علیه السلام بجا آورده اند دیگری انکار الظهور کرده با و مشهور است که باغی در مدینه داشت که هر کس آرزوی آن بود بدوازده هزار دینار
و جمیع زر را بفقرا و مساکین بخش نموده بخانه آمده و چه چاشتی نمانده بود فاطمه گفت تو میدانستی که حسنین دو روز است که چیزی نخورده اند
من و تو نیز همان حال داریم از این باغ مارا دو سه آرد جو نصیب بود گفت جائی که ذل سوال در جلالت شان ما نمیتوانست کرد ما نیز
آمده که از آن چیزی بخانه آورم چون آنحضرت کامل تر است دست و دو چشم از آن که [illegible] بقول ایشه که گفته است سنی نموده از
زر خروار است [illegible] شجاعت است و اجماع کافه ناس است که امیر المومنین علیه السلام [illegible] حق [illegible] در شرح [illegible]
که پادشاهان روم و فرنگ صورت آنحضرت را در عبارت خانها نقش کرده اند و میکشند با شمشیر حمایل و ملوک دیلم صورت او را در شمشیرهای
خود بوسه طلب فتح و نصرت و تیمن و تبرک میکشیده اند و در شمشیر الب ارسلان و شمشیر پسرش ملکشاه صورت آنحضرت نقش است
و حال آنکه معاندند با دین ما و اهل دعوت با آنکه منکر نبوت اند همه امور را بجهت این صفت دوست دارند و تعظیم نام و صورت
آنحضرت میکنند و کفار بهر موضعی که باشند از نام او میترسند آدمی بیند در کتب سطور از جمهور مشهور است و هرگاه کفار در او را های جنگ
علی را از دور میدیدند بعضی به بعضی وصیت میکردند و دیگر بهیچ باب ننوشتند چنانچه گفته است بس دست بردی که بر قاسمی
نخوانند کسی که پیشتی اگر بود از جنگ خود از بیا میدید بدین سبب کردند بود از حکایات خیبر و ندای لا فتی الا علی آن حضرت بذل خدمت
خارجست دیگر آن مطلب ششم احتیاج بدلیل و گواه ندارد و در بیان نحو اهل بیت شجاعت سنی بیکمان دیای آنحضرت جبرئیل است
در او ز بسیار گفت میتوی دعا کنم و تو آمین بگو در دشمنی دو نوبت دعا کرد و آفتاب برگشت و دعا کرد از برای اهل کوفه که آب باران شد
چون از باران غرق گردند باز دعا نمود تا کم شد و مردی از اهل ملک جمع تهمت کرد فرمود که مرضی بیدا کند که درمان نتوان کرد در روح نیست
و یکی از بنی امیه با او در گفتگو با او بانه سر کرده با وگفت خموش وان لعنت است که بر یک طلاق میکند زن الهی و امر و صورت
سگ پیدا کرد آخر چون زن و فرزند او جزع کردند باز دعا نمود بصورت اول شد و بیشتر این از طاقت دعا کرد که دیوانه شده اگر
این مرتبه کمالات آنحضرت مسلم است چون دیگر آنچه وان دلیل افضلیت مرقوم شد هشتم خبر دادن آنحضرت است از

از غیب و آن اگرچه از حد بیرون است بعد بر سه وکه مشهور تر است زینت بخش این رساله میشود یکی آنکه چون متوجه صفین بود تشنگی بر
حیوانات غلبه کرد دیری دید نزد راهب آن آب طلب کردند گفت تا آب سه فرسنگ راه است در هر یکجا در بیابان ایشان آب پیدا و نه
اگر لشکر و هم بتلف شوم پس حضرت امیر از راه رسالت بدر رفته اطراف ملاحظه نمود و زمین بشکافتند که پس جون کند سنگ عظیم پیدا شد
گفت سنگ را بردارید و آب بخورید جمعی کثیری بر آن شدند که سنگ را حرکت دهند میسر نگشت و عدد لشکر نمود از جنبش عاجز آمدند
خود از اسب فرود آمد استین برنکشت سر آن سنگ را حرکت داده بر داشته بدور انداخت آب پیدا شد که از عسل شیرین تر و از یخ سرد تر
سفید تر تمام لشکر آب خوردند و حیوانات را آب دادند و همه مشکها را پرآب کردند باز از بجو که سنگ را بجای خود بنهاده خاک ریختند
و چون از صفا مراجعت نمودند باز رفتند که همراه بود به هر چند تفحص کردند آن مکان را نیافتند و راهب از زیر فرود آمد پرسید که این شخص نبی است
گفتند نه وصی نبی است آمد و بدست آنحضرت مسلمان شد گفت از پیران ما رسیده بود که در حوالی دیر آبی است و از آن آب نشان
نمیدهد نبی یا وصی نبی و پیران من در ادای آرزو بوده اند و درین دیر مدتها بسر برده اند و این دولت نصیب من شد پس در خدمت حضرت لشکر ظفر
رفت و شهادت یافت و این حدیث در کشف الغمه و مناقب و دیگر کتابها مفصل مذکور است و یکی آنکه بعد از رسول الله امیر المومنین علیه السلام اند که
که هر که از رسول خدا دینی و امانتی باشد بیاید و هر که می آمد و طلب میکرد از قرض و غیر آن که رسول صلعم می داشت ادا میکرد موافق طلب
او در زیر مصلای پیغمبر یا شخص میگفت و الا مدد و جمعی این خبر فاش شد تا منافقان گفت که ما را نیز در این باب فکری باید کرد که نام مالک
بعد از مشورتها با هم قرار دادند که ایشان نیز ندا کنند و منادی ایشان هم ندا کرد چون خبر بامیر المومنین رسید فرمود که زنده باشد که از این عمل پشیمان شوند
پس روز دیگر عربی آمد و از جانب رسول خبر پرسید و نشان بازیافت بکردانند اعرابی پرسید که تو وصی رسول و خلیفه اوئی گفت بلی چه میخواهی
گفت هشتاد ناقه رسول خدا بر شما قبول کرد و بمن دهد بمن حواله کن پرسید که چه ناقه و چرا آنها بر شما گفت رسول هشتاد ناقه سرخ موی سیاه چشم از من
به اهدا ابابکر بعمر گفت در جواب فکری بکن عمر گفت اعرابی ها ایشان شنید از او طلب گواه کن چنین از او گواه طلبید اعرابی گفت آیا شخصی از
هجه او طلب شده میتواند کرد و الله و الله ما انت بوصی رسول الله و لا خلیفه بجد اسم که تو وصی و خلیفه رسول نیستی و از آن حیض دل آزرده
و غمناک بر آمد سلمان فارسی با اعرابی بر خورده گفت با تو بیا تا تو را بوصی رسول رسانم چنین کرد تا نزد رسید گفت انت وصی رسول الله
فرمود بلی ما تشاء بگو چه میخواهی همان حرف اعاده نمود حضرت با او گفت راست گفتی و اعرابی گفت یا سلمان شتران تو و اهیب و عرشیان تو را
چون این سخن شنید در پای حضرت افتاده می بوسید و میگفت شهادت میدهم که تو وصی رسول و خلیفه اوئی و چه بینامان رسول خدا آن شتران
شما را بوده ما به سلمان علیه السلام پس حضرت امام حسن علیه السلام را طلبید گفت یا سلمان بر و نقد ولدی و ندا کن و بگو یا صالح چون جواب شنوی بگو امیر المومنین فرموده که

هشتاد ناقه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد تسلیم این اعرابی نمای چون حضرت امام حسن با سلمان و دیگر مردم کار رفته و ندا کردند در جواب شنید که السمیع العلیم
نیست شده و جمله ایشان بر دارم در جای تمام ناقه از سنگ بر آمد حضرت امام حسن آن را گرفته بدست اعرابی داد و شتران نهایت و نشان بر می آمدند تا هشتاد
عدد تمام شد و اعرابی اظهار اسلام نمود راه قبیله خود را پیش گرفت بمنزل خود رسید در کتاب خرایج آورده که شخصی بخدمت حضرت امام آمد گفت
من از دوستان شمایم فرمود که دروغ میگوئی حضرت ولایت و ولد آن را دوست نمیدارد بعد از چند روز قضیه صفین پیش آمد و اظهار دارد از
معاویه بود اگر کشته شد بجهنم رفت در همان کتاب نقل کرده که آنحضرت در وقت رحیل فرزندان خود را جمع نمود دوازده کس بودند گفت
دوست دارد که من نسبت بیعقوب نبی علیه السلام که او در جای رحمت گفت بفرزندان خود که دوازده کس بودند که من وصیت میکنم شما را بیوسف
از فرمان او مدد بر دید و من شما را وصیت میکنم بامام حسین و حسین را بشنوید و اطاعت نمائید این ارده و الیس بکار را بسپار عبد الله
گفت با محمد بن حنفیه پس حضرت با او گفت در حضور من در حیات من جرئت نمائی و خلاف قول بکنی که امی تو را که در خیمه نشسته
و همگی جمع نشسته تو کیست و چنین نوان مختار نقل شده که مصعب بن زبیر رفته سر داری لشکر او را گرفت که لشکر مختار چاریه
نماید در اثنای راه شبی در خیمه خود کشته شد و چنین صبح دیدند که بر می آید کشته ایشان شد و همگی نوشته که قاتل او کیست و آن طایفه را می
در کتاب خود نقل کرده از صاحب فتوح شام که چون خوارج بر قتال امیر المؤمنین پیدا شدند آنحضرت بقصد قتال ایشان سوار شد سواری دو دیدند
آمد که یا امیر المؤمنین خوارج از قرارداد خبر یافته از نهر عبور کردند و روی بانهروان نهادند آنحضرت فرمود که تو دیدی که ایشان عبور کردند
یا فرمود بآن خدائی که محمد را براستی پیغمبر فرستاد ایشان عبور نکردند و بعضی روایت کسری میخواهند رسید که تمام ایشان مقتول خواهند شد الا کمتر از
ده کس که فرار نمایند و کشته نشوند از اصحاب من کمتر از ده کس کشته نخواهند شد چنانچه خبر داده بود بظهور آمد از جندب بن عبد الله ازدی
روایت کرده که گفت با علی علیه السلام در حرب جمل و صفین حاضر بودم در نهروان نزول کردیم شکی در دلم افتاد که این جماعت قرآن خوانان و عابدانند
و ایشان قتال کردن مشکل است بکسی از خیمه بیرون رفتم و مطهره آبی از لشکر جدا شدم و نیزه را بر زمین بر زده سپر را سایه ساخته نشستم و تفکر میکردم
که ناگاه علی علیه السلام برخی فرمود پرسید که با تو آب هست گفتم بلی مطهره را بدست او دادم طهارت ساخته نشستم و تفکر میکردم و در زیر سپر نشسته
ناگاه دیدیم که سواری می آید و از حوال آدمی پرسید فرمود که هست او گفت بیا بدست او کردم سواره آمد گفت یا امیر المؤمنین قوم از نهر عبور کردند
و نهر را بریدند فرمود نه که عبور نکردند او گفت و الله که کردند باز فرمود که نکردند در این اثنا دیگری دیگری آمد گفت قوم از نهر
گذشتند فرمود نگذشتند گفت و الله که یا قوم ما رایت ایشان را در این جانب ندیدیم فرمود که نگذشتند و اینجا محل ریختن خونهای ایشان است
پس بر خواست و منهم بر خواستم و با خود گفتم الحمد لله که حق تعالی مرا بر حال ایشان بینا کردانید با دلیری است یا چند گفت و اقع گشت با نچه میگوید

از روی تدبیر و تجربت میگوید یا امری است که رسول الله او خبر داده بار خدایا با تو عهد میکنم که چون از سواد لشکر غایب شد نزد امیر المؤمنین
سوال کنم که اگر همین نوع بیابیم که عبور کرده بود اول کسی که با وی قتال کند من خواهم بود و اگر عبور نکرده شنیده در خدمتش بمانم بیکدیگر
چون بکنار نهر رسیدیم دیدیم که لشکر ایشان خواب است پس آنحضرت قفای مرا گرفته گشید و گفت ای برادر ازدی امری واضح
بر تو روشن شد بار گفتم یا امیر المؤمنین باز فرمود که ای بت رسید از پس در حرکت فتنم و چندی از خوارج کشتم و کشش کردم مجروح شدم
و این خبر در لیلة القدر حضرت شاه است و چند کس این قصه را شنیدند و در کتب خود ذکر نموده اند چون امیر المؤمنین علیه السلام بکوفه رسید جوانی از انصار
او رغبت نکاح کردن دختر سراغ داشت روزی آنحضرت نماز صبح کذارد گفت بر وضع المسجد مردی و زنی در آن آواز بلند کرده بر
هر دو را نزد من از آن شخص رفته هر دو را آورد آنحضرت فرمود که سبب نزاع شما در آوردن چیست جوان گفت یا امیر المؤمنین من این زن را
تزویج کردم چون با او خلوت نمودم با او نقش خواهم از او منع آن شد که من بوی نزدیک شوم اگر تو داند بدانستم هم درین آن شب
او را بیرون میکردم پس برین نزاع کرده و میان ما نزاع شد تا بر ما که امر تو در میان آمدیم بخدمت تو آنحضرت فرمود که مصلحت
که بعضی از سخنان باشد که در حضور مردم نتوان گفت و نمیخواهد که کسی نشنود حضار همه برخاسته بیرون رفتند غیر از آن هر دو
دیگری انجا نماند آنحضرت بآن زن گفت این جوان را میشناسی گفت نه امیر المؤمنین فرمود که من خبر کنم ترا چیزی اگر راستی
و فتنه که نشنوی چندانکه توئی گفت نه فرمود که تو دختر فلان کس نیستی گفت بلی فرمود که تو را پسر عمی بود که با هم میل و رغبت داشتید گفت بلی
فرمود که پدر تو را از آن منع میکرد و او را از تو میرون نرفتی بعوض آن حاجت و او تو را گرفت و با کراه با تو نزدیکی کرد و تو از او
بار گرفتی گفت بلی و پنهان نماید آستی از مادرت چون وضع تو نزدیک رسید مادر تو را از خانه بیرون آورد در شب و تو را وضع
حمل شد و طفلی داد و او را در خرقه پیچیدی در خارج دیوار آن جا که انجا قضای حاجت میکردند انداختی سگی آمد و او را بوئید
و تو ترسیدی که او را بخورد سنگی انداختی آن سنگ بر سر طفل آمد و شکست تو و مادرت از جهت او جدا کرده سر او را بسته بعد
از آن او را گذاشته و راه خود گرفتید و دیگر حال او را ندانستید که چه شد دختر چون این حال شنید گریست شد آنحضرت فرمود که حق
تعالی کی گفت بلی و الله یا امیر المؤمنین که این امر را غیر مادر من کسی نمیدانست آنحضرت فرمود که حضرت ذو الجلال مرا مطلع ساخت
برین احوال دیگر فرمود چنین شما او را گذاشته بید صباح آن شب فلان آمدند او را بردند تربیت دادند تا بزرگ شد و با ایشان بکوفه
وارد شد این مرد است که تو را خواست اکنون این پسر تو است و بجوان گفت سر زلف خود را بگشای زخم سنگی که بر او ظاهر بود پیدا
فرمود که پسر تو است حق تعالی نگاه داشت او را از حرام گشتن از آن پس فرزند خود را نگه دار و که در میان شما نکاح صورت ندارد

دیگر خبر دادن انحضرت است بشهید شدن قنبر غلام و کمیل ابن زیاد رحمة الله را بانکه حجاج لعنة الله هر کدام را بجای شهید خواهد کرد

انچه در کشف الغمه مذکور است که چون انحضرت بصحرای کربلا رسید و از سفری مراجعت نمود بسیار زار زار بگریست و جمعی از بنی امیه

فرمود که این زمین کربلا است و جمعی در این مکان کشته شوند که داخل شوند به بهشت را بی حساب و جای خیمه و مکان جنگ و جای شهادت را

نشان داد و از گریه انحضرت رفقا نیز گریه ما کردند پس روز شد و هیچکس این قول انحضرت را نفهمید تا انکه واقعه ما به شهادت

ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیه رو نمود در انوقت هر که از همراهان ما بود دانست که مراد انحضرت [illegible] بود دیگر خبر دادن

انحضرت از عمارت بغداد و مدت پادشاهی بنی عباس و احوال ایشان از ابتدای حکومت و آمدن هولاکو و انتهای احوال بنی عباس و [illegible]

خان بغداد را [illegible] و اهل حله آمدند و نوید [illegible] دادند و خطی که [illegible] انحضرت فرموده بود [illegible] هلاکو خان رسیدند و تفصیل آن

در جای خود مذکور است و بعضی از معاندین در این مقام مناقشه کرده اند که بموجب نص قران که و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و ان الله

عنده علم الساعة و دیگر آیات دال بر این معنی علم غیب مخصوص بخدا تعالی است پس غیر حق تعالی را جایز نباشد که گویند از غیب خبر داده است چنانچه

در حدیث نبوی [illegible] از آن وارد شده و انچه [illegible] نسبت میدهید سوم این است که از غیب خبر داده [illegible] از طرف ازل تا آدم

صفی و پیش از آدم [illegible] تا روزی که جبرئیل را تعلیم نمود و جمیع ملائکه را تسبیح و تهلیل [illegible] و از طرف ابد تا روز قیامت حساب و کتاب و میزان

و صراط و تقسیم دوزخ و بهشت را [illegible] و از آن خبر داده و خبر معراج [illegible] معروف است و انکه میگوید

که علما میگویند [illegible] و [illegible] از کوههای مدینه [illegible] پس لازم می آید که

اخبار از غیب ممکن باشد و جواب آنکه از آیه [illegible] مستفاد میشود که علم غیب مخصوص خدا تعالی است و ما گفته ایم که انحضرت خبر از غیب داده و خبر از غیب دادن

با تعلیم الهی است یا بالهام یا بمطالعه لوح محفوظ یا بواسطه استخراج از جفر جامع و اینها با مدلول آیات منافات ندارد و مدعای ما آن

که نفس قدسیه انحضرت استعداد آن داشت که بر اسرار جناب اله تعالی [illegible] از آن طریق فایز شود و اطلاع بر امور غیبیه بهم رساند [illegible] دیگران

که اهلیت و استعداد آن نداشتند [illegible] مخصوص [illegible] که [illegible] ذکر [illegible]

که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الآیه [illegible] که مخصوص بعلم اوست کسی را مگر [illegible]

از فرستاده [illegible] از آن اطلاع دهد [illegible] حضرت رسول است [illegible] اوصیای او [illegible] تعلیم گرفته بود و حافظ دین [illegible]

و بعضی تخصیص داده اند که اطلاع بر غیبیات رسول را بواسطه [illegible] و اوصیا را بواسطه نبی و چگونه نفی خوارق عادت اولیا [illegible]

توان کرد که مولف [illegible] در کتابهای [illegible] مذکور کرده اند که [illegible] و این رساله [illegible] مذکور شد [illegible]

کسی خواهد

کسی [illegible] مبسوط رجوع نماید [illegible] جهاد است دوست و دشمن در [illegible] است که استحکام بنای دین مصطفوی [illegible]

تر نصوص است حتی انکه ملائکه کرام تعجب نموده اند از ثبات قدم در معارک و انداختن خلفا در مهالک چه در غزای بدر که اول واقعه

عظیمی که هنوز اول حربی بود که مسلمانان بآن مبتلا شدند و هم جمیع نوفل ابن خویلد که حضرت رسول [illegible] از او دیدند و فرموده اللهم اکفنی نوفل

نیز خدا لا شریک [illegible] را از خیبر باز دار جمیع حضرت امیر او را بقتل آورد [illegible] الذی [illegible] دعوت [illegible] خدا را که دعای

مرا در حق او اجابت نمود و هم جمیع ولید ابن عتبه و عاص [illegible] از صنادید قریش را که [illegible] مشهور [illegible]

تا نیمی [illegible] رسید و عدد کشتگان مسلمانان [illegible] برابر بود و کشتگان انحضرت [illegible] در غزای احد که جمیع مسلمانان

فرار کرده بودند و شیطان در مدینه ندا کرد که محمد کشته شد و در میدان [illegible] و بر دل کسی [illegible]

که قصد کشتن رسول الله [illegible] میداد و ملائکه از آسمان ندای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار بگوش مردم میرسانیدند

و جبرئیل رسول الله را گفت [illegible] از مواسات که علی با تو کرد و رسول الله فرمود [illegible] و انا منه

مردی قایم کرده تا کفار بهزیمت شدند و در غزای خندق که کفار از سه طرف مدینه آمدند [illegible]

تا آخر آیه و مسلمانان [illegible] ترس و بیم داشتند [illegible] عمرو ابن عبدود [illegible] ایشان را شکست [illegible]

حذیفه [illegible] و گفت با ابا عبدالله اگر ما از علی [illegible] نقل [illegible] اهل [illegible] در باب علی [illegible]

است که [illegible] نقل کنم [illegible] حذیفه گفت [illegible] که [illegible] است

[illegible] و علی روز خندق [illegible] عمل علی [illegible] حذیفه گفت [illegible]

[illegible] ابابکر و عمر و جمیع اصحاب [illegible] و قدرت جواب [illegible]

[illegible] او رفت و او را [illegible] و الله که [illegible] بر علی [illegible] تا روز قیامت و در غزای

خیبر [illegible] قلعه [illegible] انحضرت [illegible] و چنان [illegible] که [illegible] حرکتش [illegible]

و در غزای حنین که [illegible] سپاه [illegible] مسلمانان [illegible] که با رسول الله [illegible] از نه کس

[illegible] و حضرت امیر [illegible] کفار [illegible] از سرداران [illegible] ابو جرول [illegible]

دیگر [illegible] آیه فرستاد که ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین [illegible]

مومنان [illegible] مراد از مومنان امیر المومنین است [illegible] و در غزای بنی المصطلق [illegible]

و چند کس دیگر با آنحضرت کشته شدند و دو کس [illegible] گشت و در وقت [illegible] پیغمبر که نه عهد و بیعت کرده بود با ایشان مشهور شده بود و فاطمه
که خبر مرگ پدر شنید [illegible] فاطمه [illegible] کشته است که چون حیات علی برای محمد م رو داشته [illegible] پس بای اسم [illegible] فرقه
دلالت بر تسلط او بر خلفا و [illegible] طایفه و ستمکاران پس نشسته آتش دوزخ را هیچ که بدبختان افروخته بود و مارقین که مراد خوارج است
و مروق بمعنی بیرون رفتن است از کلام این قوم چنین از دین بیرون رفته که تیر از کمان بیرون رفت و ایشان را مارقین گفته بود و بعضی از
آنحضرت در این سه طایفه ظهور آمد از شجاعت و [illegible] از آن ترتیب داده بود و تفصیل هر طایفه در محل خود مذکور است و از
ابوبکر انباری مرویست که او در کتاب [illegible] آورده که روزی عمر در مسجد نشسته بود و جمعی بر او گرد آمده بودند و حرف علی آمد که از میان
کوشش آمد عمر گفت او چگونه بود و عجب است عمر او را منع کرد و گفت کسی علی را بای صفتها است کرده و الله که اگر شمشیر علی نبودی
عمود اسلام استحکام نیافتی او حاکمترین است در دین سبقت او راست و صاحب شرف و بزرگی در دین است چنین آن
شخص ایشان را از عمر شنیدند گفت پس چرا مقدم نداشتید گفت بسبب کم سنی دیگر نه آنکه عبد المطلب دوست میداشت
و بیعت ابوبکر مشهور است که در روز [illegible] لشکر اسلام رسید در رهگذر [illegible] و از فوت چشم بود و لیکن با شعار [illegible] و بعضی اهل سنت
عالی [illegible] چشم رسانید ابوبکر بود و بعضی از اهل سنت نسبت به بزرگی میدهند چه لشکر حضرت رسول ده هزار مرد و بعضی [illegible]
گفته اند که دوازده هزار یا نوزده هزار [illegible] جمیع ابوبکر آن لشکر را با آن عدت و شوکت دید گفت لن نغلب الیوم من قلة یعنی ما امروز
از جهت کمی ز دشمن مغلوب نخواهیم شد چون این خبر بحضرت رسول رسید نپسندید و او از بسیاری لشکر تعجب نمود چشم [illegible] چنان چشم زخم شد
که لشکر به تنگنا رسیدند و بدفعات [illegible] گشتند و لشکر دشمن با آنکه چهار هزار کس بود بر سر راه بر ایشان گرفته چنانچه [illegible]
که با رسول الله غیر از کمی نماندند چنانچه حق تعالی فرموده که ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم
ولیتم مدبرین یعنی روز حنین که آن وادیست میان مکه و طایف و رسول الله در این با لشکر هوازن و ثقیف مقابله فرموده بود و [illegible]
بسیاری لشکر شما پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما چیزی را از صولت دشمن و تنگ شد بر شما زمین آن وادی با آنکه فراخی
داشت پس پشت بدشمن کردید و برگشتید از حرب در حالتی که هر کس گریخته بود [illegible] حضرت امیر المومنین با [illegible] ثابت
[illegible] تا فتح نمود و [illegible] ایکه از [illegible] لمن ابوبکر الذی [illegible] لعل ابوبکر [illegible] چشم [illegible] اسلام [illegible]
ثبت دارند [illegible] آن [illegible] لشکر [illegible] و [illegible] تا فتح [illegible]
که عیان ابوبکر بود و در قصیده اشان [illegible] گفته است [illegible] علیه الرحمه

[illegible]

من لبعد رحبها ولکنکم حکم لا یدفع بالمال [illegible] یعنی [illegible] و دیگر آدمی را از آن جهت بسیاری لشکر شما دفع نکرد آن کثرت چیزی را
از [illegible] دشمن پس کردید و رفت بر دل در حالتی که پشت داده بودید و [illegible] با [illegible] نهان است و [illegible]
[illegible] و تنگ شد بر او زمان با وجه فراخی که داشت و [illegible] الی [illegible] است که دفع [illegible] و [illegible]
و [illegible] وده مجادله است [illegible] ضرورت [illegible] و قرینه [illegible] ابوبکر است [illegible]
است اگر کسی گوید که [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] حدیث ابوبکر را [illegible] جواب [illegible] کرده که او در فضل
امیر المومنین [illegible] و مناقب [illegible] ابوبکر [illegible] و [illegible] ابوبکر [illegible] تا [illegible] درجه [illegible]
[illegible] این حدیث است چه در شرح [illegible] الی [illegible] الاف من المسلمین [illegible] ابوبکر [illegible]
و [illegible] لن نغلب الیوم [illegible] تحقیق [illegible] و شروع [illegible] رسول الله ع با ده هزار کس از مسلمانان
پس [illegible] ابوبکر از بسیاری آن لشکر [illegible] مغلوب نخواهیم شد [illegible] لشکر [illegible] تمامی [illegible]
[illegible] که [illegible] گفته که چون [illegible] علی بودن [illegible] ده [illegible]
[illegible] جواب داده [illegible]

و مراد از رطبان که در حدیث واقع شده علی و فاطمه است و سبطان حسن و حسین اند و شهیدان حمزه عم آنحضرت و جعفر ذو الجناحین است
که برادر مرتضی علی است و سید الوری عبد المطلب است و شیخ الحجیج عباس است و همه از آن بیت اند و مراد از مهاجر و انصار کسانی اند
که با ایشان از مکه به مدینه رفته و یاری و مددکاری ایشان نموده و صدیق کسی است که ایشان را تصدیق کرده باشد و فاروق آنکه میان حق و باطل
فرق کرده باشد و حواری دوستدار ایشان است و دو شهر ... آنکه زر برای ایشان داده و هیچ چیز دریغ نداشته مگر آنکه در راه ایشان
یا از ایشان یا از برای ایشان باشند رسول خدا صلعم فرموده که هیچ چیز در میان ایشان که گذاشته‌ام میروم کتاب خداست که ریسمانیست کشیده
از زمین تا آسمان هر که چنگ در آن زند رستگار شود و عترت و ذریت منست لطیف خبیر مرا خبر داده که این هر دو از هم جدا نشوند تا در کوثر
اگر ایشان چون دیگران بنو عمران المطلب در روز قیامت اراده داماد داشت نمیگفت که از رسول خدا صلعم شنیدم که میفرمود کل سبب
و نسب منقطع یوم القیامة الا حسبی و نسبی یعنی هر نسبی که باشد بریده میشود و بر طرف میگردد در روز قیامت مگر حسب و نسب من
و اگر ما اراده کنیم که از مقامات کریمه و مناقب شریفه و حالات شریفه علی ابن ابی طالب بیان نمائیم طومارها پر شود و عمر به آخر رسد و بیان آن نتوان
به مولد و منشأش کریم است اصل و نسبش صحیح است علم و عملش بسیار است و از بس که بیشتر بالای فصیح و بلیغ و کلامش عجب و رسول را
حبیب و حقیقتش عفیف و عصر مساوی و ظاهر و باطن موافق و روشن که نه نه مثل گذشته آن اسلام معتقدات انتهی کلام جاحظ به دو شنیدی مذکور شده
حمل بر تعصب و عناد نشود چه از جمله خبرهائی که از او بظهور آمده آنست که در زمان مأمون خلیفه بهمه جا نتوقیع حاصل کند اظهار کرد
و ادعا فرموده که امامت میراث است و عم او عباس بود و علی را نمیرسد که طلب خلافت نماید پس اگر آنچه در مدح آنحضرت گفته است
بموجب عقیده او بودی بایست او هم مانند ایشان بر آن گفته و ملتزم آن بودی بلکه آنست که حق حقیقی بر زبانش جاری گردد تا در قیامت بر او حجت باشد
و دیگر از آنها معاویه است که با خواص اصحاب که می‌نشست مداحی میکرد و یکیک از صفات کمال آنحضرت را میشمرد چنانچه مولانا
برسیده ام که حرب و قتال علی نمود و بر سر منبرها حکم سب و لعن آنحضرت میکرد و در دفع اشتغال کرده بود که تسبیح و تقدیس حق تعالی میکرد و سبحان الله را
شرک میدانست و مخالفت او محمد است و بلعن و طعن در اصحاب مشغول و مشغول گشته این عذر از رجف نام که اللهم العن
من ... لعنة ابدا بعد ما الی یوم القیامة در اصحاب العقاید اهل البیت مذکور است که عذار و انصار حب علی گمان نمیشود کسی نیز در نفسی
دوست علی کسی است که دوستی حب رسول الله و آل او غلط است چه از مخلصان حب علی کسی را دیدند که در دوستی به آن مرتبه که حق است رسانید
کرده و دوستی ایشان را در دوستی تسلیم و ... بر آنکه رسول را داشته عقد سلیم و طبع مستقیم این را منکر است که جمع میان محبت دو دشمن
جمع ننمیتوان کرد نیتحقق نوشته شعر تو دعوی ای محب صادق عند الرای عن قوله لعمرك انتهی دوست داری دشمنم را دانی که من

دوست سید آدم نور ای دوستی باید بکار و مشهور است که شخصی بر مرتضی علی گفت که انا احبک و اتولاک عثمان فقال لک الآن فانت
فقال اعور اما ان تعمی و اما ان تبصر یعنی دوست سید آدم ترا و با عثمان نیز گفت ... فرمود که بیا نو اعوری چشم را کن یا نابینا یا کوری
یا رومی روم باش یا زنگی زنگ و چنانچه اجتماع نقیضان محال است در یک دل محبت علی و کسی که دشمن او باشد محال است پس او اولادان است
که برادر مسلمان چنانچه از خدیجه و از رسول الله گفتگو کرده لام و چشم را قرار داده و چشم امداد و ... در روز محشر اراده داشته باشند
و از دوئی و دو دوستی بلند رنند و دعوی دوستی که با هم راستی آید نکنند و السلام چنانچه در نسب کسی با آنحضرت نمیتوانند شد در اولاد و روح است
نیز کسی یاد نمیتواند رسید چه فاطمه که سیده النساء العالمین است زوجه او است و از ابن عباس روایت است که چون فاطمه را بامیر المومنین
بر رفت رسول خدا صلعم پیشاپیش میرفت و جبرئیل امین از دست راست و میکائیل از دست چپ و هفتاد هزار ملک از پس تسبیح و تقدیس حق تعالی میکرده
تا صبح و در کتاب ابن عباس الحدیث را از رضا نام ... شبه الله خصه دیگر که دعوی اختصاص و هم مجلسی و هم نشینی یکسر در کرده بود
و ... چنانچه صاحب کتاب ... از ... نقل کرده و دیگران نیز در کتب بیای دیگر آتش بر در خانه آوردن و در شکم او ... بودند
و پهلوی او شکستن و جنین را سقط ساختن و از حسن و حسین و علی و عباس که در آن خانه بوده شرم نکردن و از خدا و رسول و قیامت نیندیشیدن
با بیان و اسلام و جانشینی رسول جمع کردن عار از شک نیست و سبطان آنحضرت که جای نشسته اند شرف نشسته بعد از رسول خدا او خطب
خوارزمی در مناقب از ابن مسعود روایت کرده که گفت از رسول خدا صلعم شنیدم که گفت الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة
یعنی این هر دو بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا از براء بن عازب نقل کرده که از رسول الله شنیدم که فرمود در حالتی که حسن را بر دوش داشت
و میگفت اللهم انی احبه فاحبه یعنی خداوندا من این را دوست میدارم تو هم دوستش دار و ایضا از اسامة بن زید روایت نموده در وقتی که هر دو را
بر زانوی مبارک داشت هذان ابنای و ابنا ابنتی اللهم انک تعلم انی احبهما فاحبهما یعنی این هر دو پسران من و پسران دختر منند خداوندا تو
میدانی که من دوست میدارم این هر دو را تو نیز دوست دار سه بار این دعا گفت من شنیدم و از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که
بخدمت رسول رفتم که حسن و حسین را بر دوش داشت و میگفت نعم الجمل جملکما و نعم العدلان انتما یعنی خوش بارکشی است بار برداری شما
و بهترین بارهاست بار او که شما هر دو اید و صاحب کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی از ابن عباس نقل کرده که گفت نزد رسول صلعم بودم در حالتیکه
حسین را بر ران راست و ابراهیم پسر خود را بر ران چپ داشت گاهی ابراهیم را بوسیده و گاهی امام را بوسید که جبرئیل نازل گشت و گفت
حق تعالی تو را سلام میرساند و میگوید این هر دو را نمیگذارم یکی را فدای دیگری کن پس هر کدام نگاه کرد گریست و گفت مادر ابراهیم کنیزکیست اگر
بمیرد غیر از من کسی اندوهگین نخواهد شد و مادر او فاطمه است و پدر او علی که گوشت و خون منست برادر فاطمه و علی و من همه گریان و محزون باشیم

برگزیدم خون محمد را بر خون ایشان و او را فدای حسین کردم پس ابراهیم بعد از سه روز فوت شد و بعد از آن هر وقت که حسین می‌آمد میگفت
فدیت من فدیته ابراهیم ابنی فدای کسی شوم که ابراهیم را فدای او کرده‌ام و در صحیح مسلم و در تفسیر قول حق تعالی فما بکت علیهم السماء والارض
گفته است که بر هیچ کس آسمان سرخی ندیده است که پیش از قتل حسین این سرخی نبود و در مسند احمد حنبل آورده که کسیکه در ماتم حسین بگرید اگر چه یک قطره آب باشد
بهشت او را واجب شود و بعد از او امام زین العابدین عابد و زاهد اهل زمان بود و بعد از او امام محمد باقر که رسول الله سلام رسانید و بعد از آن امام جعفر
صادق اعلم و ازهد اهل زمان بود و از هر چه مراد الله و رضای حق است ... بگذشت و بعد از او امام موسی کاظم و بعد از او امام رضا و بعد از او امام محمد
جواد و بعد از او امام علی النقی هادی و بعد از او امام حسن عسکری صلوات الله علیهم هر کدام در وقت خود افضل و ازهد و اعلم زمان خود بوده‌اند و هم چنان حجت
عصر و زمان سلام الله علیه هیچ کس در هیچ صفتی کمال بر ایشان سبقت نگرفته است و هیچ احدی در هیچ فضلی با ایشان برابری نتوانسته است
میان مخالف و موالف متفق است در آنکه بفضل و زهد و علم و کمال تقوی و دیگر صفات کمال ایشان احدی را نسبت نمیتوان داد و غرض
که چنانچه آنحضرت در نسب شریف ممتاز است از زوجه و اولاد هم ممتاز است و چنانچه در شجاعت و علم و زهد و جهاد کسی با او شریک نیست در
نسب و اولاد هم شخصی با او برابری ممکن نیست و بقول بنده گفته است او برتر از آنکه عقل گوید بالاتر از آنکه هیچ جو بدارد
داشته باشد چنانچه ملا محتشم کاشی رحمه الله گفته است ... که در آئینه شک شد که ائمه مدارک پس تقدیم غیر
بر او تقدیم مفضول بر فاضل و ترجیح مرجوح باشد باز اهل دو حجت آنحضرت خوارزمی در مناقب خود نقل کرده است از انس مالک
و احمد حنبل در مسند خود از حذیفه یمانی که رسول الله صلعم فرمود که حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی دوستی علی
حسنه ایست که با آن هیچ سیئه و گناهی ضرر به شما نمیرساند و بغض و دشمنی آنحضرت گناهی است که با وجود آن هیچ حسنه و ثوابی
نفع با شخص نمیرساند و ایضاً در این دو کتاب مسطور است که لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابیطالب لم یخلق الله النار یعنی اگر جمع شوند
مردمان بر محبت علی ابن ابیطالب حق تعالی دوزخ را خلق نمیکرد و ایضاً نقل کرده‌اند که مردی از سلمان فارسی رضی الله عنه گفت چه محبت بسیار
نور دیده ابن ابیطالب ... گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که گفت من احب علیا فقد احبنی و من ابغض علیا فقد ابغضنی یعنی کسیکه دوست دارد علی را
پس بدرستیکه مرا دوست دارد و هر که دشمن دارد علی را پس بتحقیق که مرا دشمن دارد و ایضاً در مناقب خوارزمی منقول است که بسند
خود از عبدالله عمر نقل کرده که او گفت که از رسول الله صلعم شنیدم که فرمود من احب علیا قبل الله منه صلوته و صیامه و قیامه و استجاب دعائه
و من احب علیا اعطاه الله بکل عرق فی بدنه مدینة فی الجنة الا و من احب آل محمد امن من الحساب و المیزان و الصراط الا و من مات علی حب آل
محمد فانا کفیله فی الجنة مع الانبیاء و من ابغض آل محمد جاء یوم القیامة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله یعنی کسیکه دوست دارد علی را قبول

میکند حق تعالی از او نماز او را و روزه او را و قیام او را در شب بعبادت حق تعالی و مستجاب میگرداند دعای او را بدانید که هر که دوست دارد
علی را عطا میکند حق تعالی بهر رگی که در بدن او است شهری در بهشت بدانید که هر که دوست دارد آل محمد را ایمن است از حساب و میزان و صراط
بدانید که هر که بمیرد با دوستی آل محمد بدرستیکه من ضامنم او را بدخول در بهشت با پیغمبران بدانید که هر که دشمن دارد آل محمد را می‌آید روز قیامت
در میان دو چشم او نوشته است که آیس من رحمة الله یعنی این مرد از رحمت خدا نومید است و مأیوس نعوذ بالله منه و قبل از این
نیز در بیان محبت آل رسول در تفسیر قل لا اسئلکم تا آخر آیه گذشت که محبت آل رسول صلعم اجر و مزد رسالت است و در کتاب جمع
بین الصحاح است از ابن عباس نقل کرده که گفت رسول خدا صلعم فرمود که احبوا الله لما یغذوکم به من نعمه و احبونی لحب الله تعالی
و احبوا اهل بیتی لحبی یعنی دوست دارید حق تعالی را بجهت نعمتهای او که بشما رسانید از وجود و حیات و لوازم آن و از برای نعمه او مرا دوست دارید
و اهل بیت و استحقاق حرمت داشتن دارد و دوست دارید مرا بجهت دوستی الله تعالی که فرستاده اویم و چون او مرا دوست دارد شما هم
دوست دارید و دوست دارید اهل بیت مرا بدوستی من هر که اهل بیت مرا دوست دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد خدا را
دوست داشته چه دوست دوست دوست است و ایضاً در جمع بین الصحاح است از معاویة بن حیدة القشیری روایت کرده که گفت
از رسول خدا صلعم شنیدم که خطاب بعلی میکرد و میگفت یا علی من مات و هو یبغضک مات یهودیا او نصرانیا یعنی یا علی کسیکه بمیرد و در حال
آنکه بمیرد و دشمن داشته تو را از آنکه بمیرد یهودی بمیرد یا نصرانی و در قیامت حشر کرده شود با یهودان یا با نصاری و ایضاً در آن
کتاب از انس مالک نقل کرده که گفت رسول خدا صلعم گفت یا علی کذب من زعم انه یحبنی و یبغضک یا علی دروغ میگوید کسیکه گمان دارد
که او تو را دشمن و مرا دوست دارد که دوستی من با دوستی تو جمع نمیشود البته بلکه دشمن است و ایضاً در آن کتاب از ابن عباس روایت
نموده که پیغمبر خدا صلعم بعلی خطاب فرمود که انت سید فی الدنیا و سید فی الآخرة من احبک فقد احبنی و من احبنی احب الله عز و جل و عدوک
عدوی و عدوی عدو الله و ویل لمن ابغضک یعنی تو یا علی بهتر و بزرگتر کسانی که در دنیا رسیده‌اند و بهتر آنانی که در آخرتند آنکه تو را دوست دارد
پس بتحقیق که دوست داشته مرا و آنکه دوست داشته مرا دوست داشته حق تعالی را و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدای بزرگ است که
دشمن دارد تو را و ایضاً در همان کتاب از ابی هریره نقل کرده که گفت پیغمبر صلعم دید فاطمه را با علی و حسن و حسین و چون خواست بر ایشان
فرمود که انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم یعنی من دشمنم آنکسی که با شما جنگ کند دشمن است و صلح و مقام نیز دوست و فرمان بردارم
کسی را که مطیع و منقاد و فرمان بردار شما است در مناقب خوارزمی مسطور است بروایت جابر بن عبدالله انصاری که گفت شنیدم
از رسول الله صلعم که گفت جبرئیل از جانب رب العزة آمد و ورقه سبز از درخت آس آورده بسفیدی بر آن نوشته بود که انی افترضت محبة

علی ابن ابیطالب علیه السلام حلقی تبغهم ذلک عنی یعنی بر سینه من زد و جب کرد دیدم دوستی علی ابن ابیطالب ع را در صلب آن کس بر داشت

که برسانی این پیغام را از جانب من به بندگان من و اصحاب در مناقب خوارزمی از رسول الله ص مرویست که فرمود در حالتی که علی ع حاضر بود

که یا علی اگر بنده از بندگان خدا عبادت کند بقدر آنچه نوح ع در قوم خود بعبادت و رسالت مشغول بود و آن بنده را بقدر کوه احد طلا باشد

در سبیل خدا همه را انفاق کند و مسالک ... عمر نیز بقدر دراز که هزار سال ... حج پیاده کند و بعد از آنها در میان صفا و مروه مظلوم

کشته شود و با این همه ترا دوست نداشته باشد بوی بهشت بمشام او نخواهد رسید و داخل جنت نخواهد شد و ابن شهرآشوب در مناقب ذکر کرده که عطیه

روایت کرده است که در روز ... علی ع نزدیک رفته بود رسول خدا را دیدم که دست مبارک بآسمان برداشته میگوید اللهم لا تمتنی حتی

ترینی علیا یعنی بار الها مرا نمیرانی تا آنکه بنمائی بمن علی را و بیافرید ... بعد از آن ... و ابن شهرآشوب در مناقب مذکور است که عبد الله ابن مسعود روایت

کرده که رسول ص فرمود اول کسی که از ملائکه آسمان علی را برادر گرفت اسرافیل بود و بعد از او میکائیل و بعد از او جبرئیل و اول ملائکه که دوست داشتند

علی را الله اهل آسمانها حمله عرش بوده و بعد از آن رضوان خازن بهشت پس از او ملک الموت علیه السلام و دوست داشته علی ع رحم میکند چنانچه بر انبیا رحم

میکند و ملک الموت ... و در کشف الغمه در مناقب از عایشه مرویست که از او پرسیدند دوسترین مردان نزد رسول الله کی بود گفت

علی ابن ابیطالب پس ... پرسیدند کدام زن گفت فاطمه علیها الصلوة والسلام و در ... صاحب حوض و لوا و حرط آنحضرت است

داخل جنت او بود و حکم ... و خوارزمی از ابن عباس روایت کرده و قبل از این هم گذشت که بر کنار حوض

آنحضرت خواهد بود و جمیع ... بهشت نتوانند ... نوشته علی ... کسی داخل بهشت نکند و از جابر انصاری

روایت است که گفت یا رسول الله صاحب لوای تو در آخرت کیست فرمود که صاحب لوای تو در الله ... صاحب لوای من در دنیا علی ابن ابیطالب

یعنی صاحب لوای من در آخرت همان صاحب لوای من است در دنیا که علی ابن ابیطالب باشد و از عبد الله ابن مسعود مرویست که رسول الله گفت

در هر حال که ... ممکن نیست ... مگر کسی که ... ولایت علی ابن ابیطالب باشد و بدلایل مذکوره ... علیه الرحمه ... لا فرقه ... الکثیره

... آنحضرت افضل از غیر است از جهت بسیاری ... چنانچه مشهور است ... و ... علمای ... اجماع ...

از جهت آنکه عبادت او از همه بیشتر بود ... از آن گذشت و اعلم ... علم او از دیگران زیاده بود و بعضی از او مذکور شد و لقد

... و از جهت ... اداء ... چنانچه ... از ... دو ... و ... در ... که ... ایشان ... در ... ازان ...

که ... از ... رت ... و ... از ... نه ... داشت ... چند ازان ...

در ماه رمضان ... روزی بر منبر ... گفت ... که ...

خواهد بود که ... حامی ... و لوا او ... ایشان در جهان ... خواهد داشت پس مردی از زیر منبر گفت ... و ... گفت

اگر ... بهتر خواهد بود اما ... که در آخر ... که هم ... و هم ... صاحب لوا ... از جهت ... بود ...

آنحضرت و از پیش گذشت و ظهور المحبة ... از جهت ... و بعضی ... گذشت و وجوب المحبة یعنی از

جهت وجوب محبت او چنانچه در حدیث ... و ... بالکمالات النفسانیة والبدنیة ... از جهت

امتیاز آنحضرت از سایر مردم ... کمالات نفسانی جمیع علم و سخاوت و شجاعت و حسن خلق و زهد و تقوی و غیر آن و کمالات بدنی هم چنین

که در کندن در از خیبر و برداشتن سنگ ... ظهور یافت و جهاد ... و ... کمالات خارجی

هم چنین نسب و عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین بود و پیش از همه کس ایمان آورد و بعد از ... تفصیل ... ذکر ... و ...

خلفا ... و جماعت ... و ... آنحضرت ... که ... کردند ...

و ... در ... که ... از ... کرد ... هم

ایمان یعنی پیش از همه کس ایمان برسول الله آورده بود چنانچه حضرت رسالت ص فرمود که ... علی ... نماز ...

... بعثت ... ایمان آورده ... از ... و کتاب ... نهج البلاغه ... نیز

گواه بس است ... یعنی از روی ... و ... در ... حکم ... و ...

و ... که ... بیشتر از همه ... بود ... احکام شریعت رسالت ...

و در آن ... و ... حافظ ترین ... مصحف مجید را ... قرآن

مسند با آنحضرت ... و اختصاصه بالقرابة ... والنصرة یعنی آنحضرت مخصوص بود ... رسول الله و برادری آنحضرت

و یاری و مددکاری او ... آیات و احادیث ... ذکر ... و مساوات للانبیاء و مساوی بود ...

انبیا را چنانچه در حدیث که من اراد ان ینظر الی آدم ... و ... یعنی آنحضرت ... و ...

دیگر ... و از جهت بسیاری نفع ... مسلمانان ... که نفع از او باهل اسلام رسید ...

... مجموعه این دلایل ... که اهل سنت ... ادله است ... و ...

مناقب او عام است و فضایل او بسیار است ... و مخصوص است ... اما ...

اتفاق اهل سنت ... بر ... ابی بکر بعد از او ... دلیل ... از کتاب و حدیث و ...

اما کتاب قول حق تعالی و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و ما لاحد عنده من نعمة تجزی به جمهور اهل سنت و اکثر اهل ملت بر آنند که این آیت در شان
ابوبکر نازل شده و اتقی که درین آیه واقع است بمعنی اکرم است بدلیل قول حق تعالی که در غیره ان اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی بدرستیکه اکرمترین شما نزد
خدا آن کسی است که تقوی آن بیشتر باشد و افضل بمعنی اکرم است و نیز امامیه بافضل الاتقی اکرم را و مراد باکرم نیز که امیرالمؤمنین باشد زیرا که رسول صلعم
را نزد امیرالمؤمنین نعمت تربیت بود چه معنی آیت این است که دور خواهد کرد از آتش آن پرهیزکار را که میدهد مال خود را تا که پاک باشد
نه برای سمعه و ریا و هیچکس را نزد آن متقی نبود و بر او منتی نداشت که مکافات کرده شود ولیکن این نفقه را برضای حق تعالی کرد پس ازین آیه که حق گفته
کرده و برسد تنها بآنکه برای حق است و برای ابوبکر کسی منتی نداشت پس او هر چه برای خدا کرده اما علی چنین رسول را بر او حق تربیت داشت که
لاحد عنده من نعمة تجزی درشان او درست نمی آید و لایحتاج که دلالت بر فضیلت ابابکر و عمر دارد چندین حدیثی است یکی اقتدوا
بالذین من بعدی ابی بکر و عمر یعنی اقتدا کنید بآن دو کس که بعد از منند ابابکر و عمر هر کس را خطاب کرده که اقتدا کنید پس علی هم داخل
و مراد و خطاب شد که اقتدا بایشان کند و حدیث دیگر آنکه ابابکر سید کهول اهل الجنة یعنی این دو کس بزرگ کهولهای اهل بهشتند و کهول
کسی را گویند که در سال سی یا پنجاه باشد و حدیث دیگر که لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابابکر خلیلا لکن هو شریکی فی دینی و صاحبی الذی
اوجب صحبة فی الغار و خلیفتی فی امتی یعنی اگر من دوستی اختیار میکردم لکن او شریک است در دین و صاحب و یار غار من است و خلیفه
من است در امت من و حدیث دیگر که این شخص ابابکر که نبی الناس و هو صدقنی و امن بی در وقتی دانسته و جهد نمایانه و در مالش در
نفقه و جاهد معی ساعة الخوف یعنی کیست مثل ابابکر که مردم همه تکذیب من کردند و او تصدیق من نمود و بمن ایمان آورد و دختر خود
را بزنی بمن داد و بمال خود مرا همراهی کرد و بنفس خود مواسات کرد و جهاد کرد با من در وقت خوف و ترس و حدیث دیگر که عمرو عاص گفت
که گفتم برسول الله که کدام یک از زنان دوستتر نزد تو گفت عایشه گفتم که از مردان سوال کردم گفت ابو او یعنی پدر او
گفتم بعد از او گفت عمر خطاب و حدیث دیگر که رسول گفته اگر بعد از من رسولی بودی هر آینه عمر بودی و حدیث دیگر که پیغمبر ابابکر و عمر را
دید گفت هذان السمع والبصر یعنی این هر دو گوش و چشمند و ولا آثار یعنی آنچه در خبرها وارد شده که دلالت بر فضیلت ایشان میکند یکی
آنکه ابن عمر گفته که ما کسی را برابر نمی کردیم در حضور رسول الله که آیا بعد از او که افضل است شنید و گفت ابوبکر پس عمر پس عثمان و از محمد
ابن حنفیه مرویست که گفت بپدرم گفتم کدام یک از مردمان افضلند بعد از پیغمبر گفت ابوبکر گفتم بعد از او گفت عمر و ترسیدم که
اگر بگویم بعد از او که بهتر است بگوید عثمان گفتم بعد از عمر تو گفت لا انا رجل من المسلمین یعنی نه بعد از او من بهترین نیستم من
مردی ام از مسلمانان و ایضا امیرالمؤمنین گفته است که خیر الناس بعد النبی ابوبکر ثم عمر ثم الله اعلم یعنی بهترین مردم بعد از

بعد

پیغمبر ابو بکر است پس عمر پس عثمان خدا بهتر داند و الا امارات یعنی علامتها که دلالت بر فضیلت ایشان میکند یکی فتحهای پی در پی و دیگر تنفیذ
مردمان و ملک مقهور شدن اهل ردة و دیگر یکی شدن جزیره عرب از کفر و فتح شام و اطراف آن و رسیدن قوت و شوکت
اهل اسلام تا حوالی هند و فارس در زمان ابوبکر و در ایام فتح عراق و عجم و خراسان و فارس تا حدهای خراسان و قطع دولت ملوک عجم
و قوی شدن شعار در زمان عمر و فتح بعضی دیگر از بلاد و بلند شدن کلمه اسلام و جمع نمودن عثمان مردم را بر یک مصحف
با تقوی و ورع و انفاق در نصرت دین و هجرت با رسول و به دو دختر دادن و داماد بودن و حیا داشتن چنانچه رسول گفته
الا استحیی ممن استحیت منه الملائکة یعنی آیا شرم نکنم از آنکه ملائکه آسمان از او شرم میکنند و حدیث دیگر گفت که عثمان رفیق من در بهشت
من است در بهشت و حدیث دیگر که گفت عثمان بی حساب به بهشت در خواهد رفت پس ازین آیات و احادیث و آثار و علامات فضیلت آنها
ظاهر میشود پس ایشان افضل از علی باشند و تقدیم ایشان واجب و دلایلی که خواهد آمد شیعه و غیر او گفته همه باطل وارد و هر عبارت منقطع باشد
هر یک به ثبت رسیده و صحیح از آیه قرآن و سیجنبها الاتقی آنکه شارح قول الکرم از واحدی روایت کرده از عطا
و ابن عباس که ایشان گفتند در عهد رسول صلعم فقیری خانه داشت و درخت خرمایی از یهودی غنی در خانه او فقیر بود و صاحب درخت
خرمای آن درخت برفت و خرمای می چید و گاه یکی یا دو می افتاد اطفال آن فقیر بر میداشتند یهودی از ایشان میگرفت و اگر
در دهان ایشان بود بیرون میکرد روزی آن فقیر بخدمت رسالت مآب آمد شکایت نمود حضرت آنمرد یهودی را طلبید گفت که آن درخت
خرما را بمن بخش و در بهشت من ترا بعوض آن ضامن میشوم که بتو بدهم بهتر از آن یهودی آن را نداد گفت من نخل بسیار دارم ولی هیچ
از این نخل بهتر دوست ندارم و بکسی نمی بخشم پس جمعی آن ماجرا شنیدند ابو الدحداح از رسول سوال کرد که اگر آن نخل را من صاحب
شوم و بخشم دهم آن نخل را بمن در بهشت عطا خواهی کرد رسول فرمود که بلی آن شخص به خانه آن مرد رفت و گفت مرا در مدینه چندین
نخل است یا آن نخل را بمن عوض کن بعد از آن و بحث بسیار چهل نخل از او آن مرد خرید و جمعی را طلبید و بر آن گواه نمود
و بخدمت رسول الله صلعم آمد گفت یا رسول الله آن نخل مال من شد و من بشما بخشیدم پس حضرت رسول صلعم آن فقیر را طلبید و آن نخل را
باو عطا فرمود گفت این درخت مال تو است خدای تعالی جمیع دار حق تعالی سوره و اللیل را که مشتمل است بر این آیه فرستاد و از عطا
منقول است که اسم آن شخص که نخل را خرید ابو الدحداح الانصاری بود و مراد از اما من اعطی و اتقی است او است و لا من بخل و استغنی
صاحب درخت است که سمره بن جندب نام داشت و ایضا لایصلیها الا الاشقی صاحب نخله است و سیجنبها الاتقی مراد ابو الدحداح
است و گویند که رسول صلعم بآن بستانی که ابو الدحداح داده بود گذار فرمود گفت درخت بستان ابو الدحداح از این بهتر است

و در کجا چنین باشد دعوی تواتر که جای رجوع بکار که مثلاً گفته در حرب وارد است اگر معترض گفته که مراد با نفی این از ان مطالب است و امثال آن
در شرح طوالع گفته است که از آن چیزی که در بیان است که مراد با نفی علامات اول حال است در حوالی اهل آن که ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما
و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا از انصار که آیه در شان ابوبکر نازل شده بود در روز سقیفه جزا از او لیل خود نخست
تمسک بحدیث الائمة من قریش جسته که دلالت بر نفی منکر و آیت ایشان است خصوصا با آنچه بخاری در صحیح نقل کرده است که عایشه گفت
که ما انزل فینا شیئا من القرآن الا الایة ترک عذری یعنی نازل نشده در شان ما هیچ آیه مگر آیه که در رفع تهمت از من کرد یعنی آیه افک ولا یاتل اولو الفضل
بلکه مراد با نفی تقوی علی باشد چرا که مراد از صفت اتقی آن است که بخشش نزد او نعمتی که جزا خواهد داد سوال را از علی حق تربیت بود
جواب آنکه چنانچه ارشاد بسلام در آنجا بیان داخل است و در نفی نیست که مستحق جزا باشد آیه آن محض رضای حق تعالی است
تربیت رسول الله ص نیز امیرالمومنین علیه السلام از آن بات است زیرا که تربیت آنحضرت علی را از برای غرضی نبود و حال او در حق علی
عوضی نه بلکه محض رضا و خوشنودی حق تعالی بود با آنکه … تفضیل جایز است که باشد صیغه افعل در غیر تفضیل نیز مستعمل است چنانچه
ظرفا علی گفته اند نفی رجای امور دال است فسلک سبیل … که اینجا مراد از احد که اصل است تفضیل
و اگر در اینجا ارتکاب تفضیل کنند بر قول خود لازم می آید که افضل از نبی ص نیز باشد و این باطل است پس ملازم بعد از آن افضلیت مراد
بقول حق تعالی که ان اکرمکم عند الله اتقکم آن است که گرامی ترین شما نزد الله تعالی که افضل و اتقی از جمیع مومنان باشد و آن بصورت اگر کسی گوید
که مراد فضل تفضیل است و اتقی اتقا از جمیع مومنان گوییم ما نسلم که علی داخل در آن نیست … از احادیثی که نقل کرده است
آنکه حدیثی که معتبر است حدیثی است که متفق علیه فریقین باشد و هر حدیثی که … فریقین نباشد اعتباری ندارد و آنچه در شان امیر ۲۰ المومنین
و در باب فضایل او نقل شده همه گفته شد که ما را در آن حرفی نیست از آن است که متفق علیه فریقین باشد پس انکار آن نتوان کرد
و آنچه در فضایل ثلاثه روایت نموده اند متفق علیه شیعه نیست و معهذا آنچه در فضایل ایشان نقل کرده اند معارض است بهمان جرحها
در مطاعن و مثالب ایشان نقل فرموده اند و از انصار … متواتر است اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر را چند قدح
وارد است یکی آنکه در علم اصول مقرر شده است که سکوت در معرض بیان … حصر میکند و جایی در اینجا نام علی علیه السلام و نام عثمان مذکور نشده پس لازم
می آید که آن هر دو امام نباشند و اقتدا بایشان نتوان کرد و حال آنکه شما هر دو را امام میدانید و اقتدا بهر دو میکنید دوم آنکه حدیث دیگر
روایت میکنند اگرچه از هم … است که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من مثل ستارگانند که همه روشن اند در دوستی
بخشند بهر کدام از ایشان که اقتدا کنید راه می یابید و این حدیث افاده میکند که غیر از آن دو کس را اقتدا توان کرد دیگر آنکه مخالف است …

اقوال ایشان

و اقوال و افعال ایشان در خلیفه ظاهر شد لازم می آید که مردمان مامور باشند که عمل بجز … که نقیض هم اند و خلاف یکدیگر کنند و لا بد یک
بمقصد نیست که امر بمتناقضات فرموده مثل آنکه ابوبکر نفی کرده بود برائت … و عمر … و عمر خالد ولید را حد نزد … قتل مالک
نویره و اینکه ابوبکر را اکرام داد گفت او سیف الله است و ابوبکر متعه حج و متعه نکاح را حلال دانست و عمر گفت متعتان … حرام کردم و عقوبت میکنم
کسی را که بکند و ابوبکر بعضی قبالهٔ فدک به فاطمه داد و عمر باز گرفت و بدرید و ابوبکر نماز تراویح را که عمر بدعت نهاده بجا آورد و عمر حکم کرد که
بجماعت ادا کنند و غیر آن … که متناقضند و متضاد و هر یک خلاف آن دیگر است و بسیار است چنانچه در قرآن اختلاف نیست پس
که در کلام هرکه بقرآن است کند هم خلاف باشد چهارم اگر این حدیث موضوع نیست و صحیح است پس … است که نص بر … اند
و بعد از رحلت پیغمبر ص نزاع در میان صحابه واقع نشد … دیگر … انصار نگویند مهاجران که منا امیر و منکم
امیر یعنی ما را امیری باشد و شما را امیری و اگر این حدیث صحیح بود ابوبکر را احتیاج نمی شد با آنکه بگوید حدیثی است که الائمة من قریش
میگفت ای انصار رسول خدا ایشان را امر کرده است باقتدا … رسول احتجاج میکند و یقین است که اگر این حدیث میبود ابوبکر
و عمر تمسک بحجت دیگر نمی شدند و حاجت نشد و علم یقین بهم رسید که موضوع است پنجم آنکه ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا
نقل کرده که لفظ این حدیث را … روایت کرده … باللذین من بعدی ابوبکر و عمر یعنی اقتدا کنید … و ابوبکر
و عمر باللذین من بعدی کتاب الله و عترتی … باللذین من بعدی کتاب الله و عترت … عمر
و بنا بر جرح دیگران مامور باقتدا … شدند و آن هر دو که بعد از رسول است کتاب الله است و عترت ششم آنکه در اسناد این حدیث
علتی است چه در طریق عبد الملک بن عمیر است و او از جمله … شام و محاربان صفین و دشمن امیرالمومنین …
ربعی بن حراش نزد اهل سنت از جمله … است و متهم بعداوت شیعیان و بعد از ان …
با امیرالمومنین …
و … ابابکر و عمر … که این حدیث موضوع است … حدیث که ابوبکر و عمر سید
کهول اهل الجنة است قطع نظر از آنکه موضوع است … که از جمله … گفته است که … حدیث
دیگر روایت کرده اند که آن حدیث را نیز باطل میکند و آن این است که روایت کرده اند و دعوی اجماع فریقین بر آن نموده که رسول ص فرموده اهل
الجنة یدخلون الجنة جردا مردا مکحلین یعنی اهل بهشت داخل بهشت خواهند شد در حالتی که ساده روی باشند و امرد و مکحل یعنی
سرمه در چشم کشیده باشند … پس کسی که … تا این … رسیده … باشند و اگر … چنانچه

مکان ایشان نیست پس آیا امامت و ریاست ابوبکر و عمر بر کهلان خواهد بود نه بر جوانان و پیران یا بر همه خواهد بود اگر گویند بر کهلان است غیر
کهلان نیست پس فضیحت ایشان ظاهر شود اگر گویند که لازمست و ریاست بر همه است گوییم که سید در کلام عرب بمعنی رئیس است و نیست
در ریاست بهتر از این است پس هر گاه لازم باشد بر کهول و غیر کهول پس رئیس خواهد بود و رئیس بر همه که باشد سید همه خواهد بود پس سید کهول
گفتن بیفایده باشد و نقصان در مرتبه ایشان که سید بر همه را سید بر کهول گفته باشند و این کلام صاحب استغاثه است و بعضی گفته‌اند مراد
حضرت این است که ایشان سید کهولی‌اند که داخل بهشت شوند و میر نورالله رحمه الله در این مقام افاده نموده که ایشان روایت کرده‌اند
در احادیث صحیح خود که رسول الله صلعم فرموده الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة و لازم می‌آید تناقض میان این دو حدیث چه اقتضای حدیث
مقتضی آن است سید کهول را با کهول در کهولت و سید جوانان را با جوانان در جوانی و حسنین علیهما السلام در رحلت از دنیا جوان نبودند تا گویند
که سید جوانانند که داخل بهشت میشوند و ابوبکر و عمر سید کهولانند که داخل بهشت میشوند و تناقض لازم می‌آید و مشهور است که پیره زنی بحضرت رسول ص
آمده والتماس دخول بهشت نمود حضرت فرموده که پیره زنان داخل بهشت نمیشوند پیره زن بگریه درآمد حضرت تبسم نموده تسلی داد که مراد [illegible]
فرموده که انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا یعنی جوان شوند و به بهشت داخل شوند و مصداق این حکایت را نظم کرده شعر
کردان را [illegible] از نبی [illegible] خواهی [illegible] تا ابلیس بگوید یک یک دختر دوشیزه شوند که
دران روضه پاکیزه شوند و در حدیث دیگر آمده که اهل الجنة شباب کلهم وانه لا یدخلها العجوز یعنی اهل بهشت همه جوانانند و پیران داخل بهشت
نمیشوند پس شاید رسول الله صلعم بهشت دنیا خواسته باشد و صاحب کامل بهائی گفته که اهل سنت چنین دیده‌اند که اهل [illegible] نفاق دارند بر اینکه
حدیث الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة [illegible] این خبر را سنی صحیح است اراده نقیض آن نموده این حدیث را
وضع کرده‌اند والا در بهشت پیران نباشند و هر که در بهشت است حسن و حسین سید و مهتر ایشان باشند و اما حدیث دیگر که دلالت
میکند [illegible] لا تتخذوا ابابکر خلیلا [illegible] الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و این آیه دلیل است که [illegible]
دوستی و خلت است اگر ابوبکر متقی بودی رسول صلعم او را خلیل گرفتی و جای دیگر میگوید که والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض
مگر ابوبکر مومن نبود که اگر مومن بودی [illegible] او را دوست داشتی و باز میگوید که لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین
[illegible] معلوم میشود که رسول صلعم ابوبکر را بدوستی نگرفته [illegible] دوست [illegible] دوستی [illegible] الا دوستی الا در
علی علیه السلام [illegible] و حکایت شرکت در یار غار
در غار [illegible] که آنحضرت [illegible] همراه بود [illegible] که احوال [illegible]

[illegible]

میشود از صدق نیت و خلوص طویت نبود اما حکایت غار محمد بن جریر طبری شافعی در تاریخ نقل کرده که ابابکر بخدمت علی ع آمد و از حال رسول الله
خبر گرفت علی ع فرمود که اگر با او کاری داری او را دریاب که متوجه غار ثور شده و ابوبکر بسرعت روان شد چون [illegible] حضرت رسول ص
از دور او را گمان برد که مگر یکی از کفار است [illegible] که [illegible] انگشت بزرگ پای مبارکش بر سنگی [illegible] و خون بسیار از
[illegible] و رسید از خوف [illegible] تا [illegible]
[illegible] نفاق [illegible] تا وقت صبح بغار رسیدند و یکی از اکابر گفته اول و دوم [illegible]
اول [illegible] که [illegible] شد [illegible] رسول خدا [illegible] از هجرت [illegible] ابی بکر [illegible]
که گفت [illegible] از اصحاب رسول [illegible] که با هم گفتگو میکردند [illegible] حسان بن ثابت [illegible]
[illegible] شنیدم که [illegible] رسول [illegible] علیه [illegible] ان الله [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] که [illegible] دهد [illegible] بگوید [illegible] غار شده [illegible]
[illegible] بود و با آنکه در غار چندین معجزات از حضرت رسول [illegible] دید چندان جزع و اضطراب کرد که شرح در [illegible] و اظهار
ترس و خوف کرد [illegible] که حضرت [illegible] و [illegible] عنکبوت و آشیانه ساختن مرغ و [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] حضرت [illegible] سکینه [illegible] با آنحضرت [illegible] اهل ایمان
[illegible] سکینه که در غار نازل شد [illegible] بر آنحضرت [illegible]
[illegible] سکینه محروم [illegible] که علمای اهل سنت [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] ابوبکر [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] رحمه الله [illegible] که [illegible] غار ابوبکر [illegible]
برای [illegible] حدیث دیگر که در آن [illegible] ابوبکر [illegible] کرده‌اند که [illegible] ابوبکر [illegible] کردن
[illegible] تصدیق کردن و ایمان آوردن و دختر [illegible] دادن [illegible]
[illegible] هر کس ایمان آورد [illegible] تکذیب میکردند و ایمان آوردن [illegible]
[illegible] دختر [illegible] رسول الله [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] از مدینه [illegible] ابوبکر [illegible] هجرت [illegible] مکه [illegible]

حرف بتو گفته یا بعد از هجرت اگر پیش از هجرت بود حضرت در مکه کدام لشکر کجا فرستاد یا کدام خدم و حشم و عیالات داشت که احتیاج بمال
ابوبکر بود و حال آنکه هم چنین خدیجه کبری زنی داشت که بمال داری و نعمت و خزانگی در تمام عرب پیشی داشت و همه را صرف او میکرد و از
برای او داشت مال ابوبکر که چه بود در نوبا بلکه در برابر مال او چه نماید اگر این لطف و مهربانی بعد از هجرت بود چه در هیچ تواریخ
مذکور است که ابوبکر شتری بچهار صد درهم در وقت رفتن بمدینه خریداری بود تا رسول الله چهار صد درهم او را بداد بر آن سوار شد
و در مدینه خود محتاج مدد و یاری انصار بود و احتیاج مهاجرین بانصار و امداد ایشان مشهور است و نیز دختر او شما [?] دوری
میکرد و پدرش کور و محتاج و عاجز و چاره جوی ابن جرعان بود اگر صدقه پدر را بدختر خود نمیداد که در رحم بر رحم میکرد اول رعایت
حال صله رحم بایستی کرد دلا سوم اثبات نفس و جهاد در ساعت خوف اگر در مدت هر ای [?] ... در مکه [?]
یا دفع دشمن در ایامی که در مدینه بود کرده باشد بیدا نیست و الا ان یا سیف و سنان اگر همه یک کار کرده باشد که در تاریخی مذکور باشد
اگر چه بدروغ باشد قبول است چهارم در باب بلال بگویند که او را از کفار خرید و از عذاب خلاص داد دلالت بر ... سبقتها
زر زر چه بلال از عبدالله مسعود نقل کرده که مسلمانی را ابوبکر و مقداد و عمار و کسی دیگر کفار بسیار در کردش کرده زجر میکردند
داد و صبر میکرد دوم روایت دلالت بر آنکه قبل از اسلام خریده باشد و بواسطه اسلام بیند نخواهد و ابوبکر قدرت بر خلاص بوده باشد
چنانچه مریدان دیگر را دست بند که مسلمانان را ندادند که خلاص میکرد اگر راست بود پس چرا و صهیب ... و مقداد و عمار را
خلاص نمیکرد اگر بعد چرا ابن مسعود ذکر نمیکرد پنجم آنکه عمر عاص بپرسید که از دوستتر داری گفته گفت از مردان گفت پدر او
جواب حدیث اول باطل است بحدیث طیر چنانچه محقق شد و انس مالک روایت کرده که خدایا دوست ترین کسی
که در خور دل مرغ بریان با من شریک شود علی مرتضی و علی حاضر شد بتفصیلی که گذشت در صدق بطلان آنست که عایشه با ابوبکر
حاضر نبودی و باز معارض است بحدیثی که خود روایت نموده اند که از عایشه پرسیدند که دوست ترین خلق نزد رسول الله که بود
از زنان گفت فاطمه گفتند از مردان که گفت شوهر او این هم گذشت معهذا از عمر نیست و از جهت و مردی گواراست
که کسی نزد فاسق و جری جنس عمر عاص گوید که من زن فلان را دوست دارم با آنکه رسول الله همیشه از عایشه در آزار بود چنانچه حق تعالی
بآنحضرت عتاب کرده که یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک ... جهت دلجویی ایشان چیزی که حق تعالی بر او حلال
کرده است رسول را منع فرموده که رضای ایشان در کار نیست و از ایشان عزلت نموده و صوان او را پای گواه است که آنحضرت
از نفاق عایشه و حفصه دلتنگ بود و کسیکه قرآن ... آید و تعمیر ... ملاحظه یابد که آنحضرت از رحمت

علی

عایشه و حفصه چه غصه ها خورده و جز غمه و حسرت نیم جانی که از آن می ماند و اولاد که عدو ان کم فاحذروهم و از زنان خدا نعمه در زمین بود
چنین با اجازت رسول صبر نبود را مقدم داشته در نماز رسول بود دیگر حدیث در کدام کتب که عمر علیم پدر است که دیگر شما از زنان مخصوص
مگر عایشه را لب آن دوستتر داشته که عارضه بود و بسیار آنست که برادران و اهل بیت او ظلم خواهد کرد و بعد از حضرت او در ارسال
فاطمه و نماید فدک قول حق تعالی گفته که ما نه مسوت النبی ان الائمه ... کلم علی خواهد کرد بر حرمت نبی در خانه های اخذ اهل خود شوند و بعد از
او در وعید حطات ... دوست نمیداشت بهمان اسباب و جهات که مذکور شد و از ... دیگر که منسوب مذکور است حدیث دیگر که اگر بمبعوث
نمیشدم از پیغمبری مبعوث میشد و اگر ما از رسول الله دیدیم ما در رسالت بیدا اند حدیث دیگر که هرگز جبرئیل دیر نشد آمدنش نزد من کمان میکردم
باشم که بر عمر نازل شده و بروایتی آنکه هرگز وحی از من تاخیر نکرد الا آنکه گمان کردم که وحی بر عمر نازل شده جواب آنکه در کتب شان مذکور
است که دو مرتبه از حذیفه بپرسید که چنین تو منافق را میشناسی بگو که من از منافقانم یا نه در این شک دارم پس کسیکه در اسلام خویش شک
داشته باشد چگونه شاید که وحی بر او نازل شود و شریک خاتم الانبیا باشد اگر چنین بود پس عمر از رسول الله بزرگتر و دوست تر باشد چه احتیاج است
و بلندترین درجات درجه نبوت است و این درجه بدون عزلت رسول محمد از عمر فوت شده و از ابی بکر هر گاه وحی تاخیر شد باشد
رسول الله شک کند که بر عمر حسنم گرفته باشد و در زمانه در ده بار یک دو کس خود را سوای ما باشند و با نه بیکدیگر بود که از خدمت دور بود
آیا این درجه بچه یابد باشد و مریدان در دستان و مریدان عمر مشهور است که خلاف آنچه علم خدا بآن تعلق گرفته است محال است پس خدا
عمر را در ازل رسول دانست یا نه اگر دانست و نشد خلاف آنچه خدا دانسته و علم خدا بآن تعلق گرفته ظاهر شده باشد و آن جهل خدا است
نه است و تو عقل چون شد و رسول الله از همه خبر داده شد و آن نیز معلوم است و الیضا حق تعالی گفته و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم
و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم و اخذنا منهم میثاقا غلیظا که از عمر عهد و میثاق نگرفته بود رحمه فرستاد و ایضا حدیث
سمع و بصر با آنکه فرموده بلکه کوفی از احادیث بر خود عمر چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن است کسی را چشم یا گوش بخوانند
گفت که در دیدن یا شنیدن کار چشم یا گوش آن شخص کند گفته که هادم عیب بخیر است اند که یک کار دست از او بر می آید همچنین شغل او
عمری که تمام عمر با پیغمبر در نظام ... که هر چه گفتند کرده گفت چرا چنین کردی و چرا چنین گفتی و چرا چنین کردی این بکلی که آنکه ایشان موافق ای
رسول الله و نه یک منکر او را با خرانی سالاکه از غیر حاضران و کرکشان بیشتر دیدند از شنیع و از الهام بر عکس توان گفتن بآنچه ثابت ندارد مگر آنکه
مراد از چشم چشم عور و از گوش گوش کر باشد و یک جای دیگر که استعمال چشم و گوش بکنند آن است که مادر یا پدر فرزند خود را و یا استاد
شاگرد خود را یا عاشق معشوق و محبوب خود را چشم و گوش گویند و عمر فظ غلیظ بیست ساله و با ابوبکر بیست و هشت ساله را چشم و گوش

کفی از فرض حجت نفی وبدعت بنفاذ مسئلها درست و اینست ترجیح آنکه در حب انصاف پاید و قبول بکند لا آخری
که مدعی قرینه فضیلت بر شیخ یک حدیث عبد الله ابن عمر است و دیگر حکایت محمد حنفیه و دیگر قول امیر المؤمنین است که گفت خیر من بعد نبیها ابوبکر ثم عمر
پس عمر بن خطاب اند اگر حدیث عبد الله عمر از رسول علیه السلام حدیث قسم ندادی که تو در ابکر قسم به ام که من از زنان خدا قسم یا نه اگر صحیح بود ابوبکر
اینه نمیگفت که مرا شیطانیست که از راه میبرد و نمیدانم کسی که رسول خدا و اول بر مرده ادعه شیطان او در هیچ قریب نیدهد داد گو خوف بوی
از راستی داشتی سرحد حتی بر قتل عثمان جمیع اتفاق میکردند و اگر آن حکایت محمد حنفیه فرزندیکه پدر امام حسن و امام حسین بود قبیله که بپذیرید در من ابوبکر را
کشی میگفتندی که بیلا بر خلافت او چرا رفته و چرا حضرت امیر علیه السلام شش ماه از بیعت تقاعد میکرد انهم بر عکس شما و اگر نه بغایت شیعه اهل امیر المؤمنین
بیعت نکرده و تمام بلاد صلا ولیه با دیگران چرا بیعت میکردند و اگر آن قول که بر علی علیه السلام افترا کرده بدو اگر راست بود چرا در هیچ خطبه نیست که تشکایت
نباشد همان خطبه شقشقیه در حکایت او کس است و اگر آن قول قول علی علیه السلام بودی نگفتی که لولا قرب عهد الناس بالکفر لی هدمتم اگرنه آن لدی
که مراد آن قرب العهد بکفر بندها است پناه یا ایشان جهاد میکردم ولیکن میترسم که بکفر باز گردند بغیر از چیزها مدارم و اگر آن راست بودی ابوبکر چگونه گر سر بر
نگفتی که لست بخیرکم و علی فیکم چه اگر امیر المؤمنین علی اورا خیر الناس گفته باشد خود نفی خیریت از خود میکرد و لاالالات و علامت کلمه ادعوا کرده
که فتح بلاد دلیلیست که در زمان شیخان شده بسراقه شکه پیغمبر خدا صلعم خبر داده که فاسی که بعد از آن فتوحات دیگر او خواهد کرد و آن بلاد مفتوح
خواهد شد هیچ نیست هر که بیعو و سرداری هر که باشد نشد و بعد از رحلت رسول صلی الله علیه خلف حرکت نکردند و بیخ برفتند که اینان را دعوا باشد لشکر
اسلام قوت گرفته بود و از بیم تو مرده فتح شهرها بر شد و فتح میکردند شان را چه دخلی بود که آن فتوحات را از فضیلت ایشان شمرده جمع
نمودن مصحف یکی از جمله مطاعن عثمان است نه از فضایل او و بیان آن خواهد آمد و تقوی و ورع او نیز معلوم خواهد شد و نفاق در الفرشا
و مهاجرت که از عثمان نقص آمد اگر غرضش دنیا باشد برمی به دیگر برو چه فضیلتی باشد که جمیع مهاجرین با او در آن در چیز شریک بوده در خبر
که یکبار آشته با ما سلوک میکرد که هر چه دیگری از رسول صلی الله علیه دختران صاحب خدیجه بود که چنین مادرشان بنحو خدیجه بزرگ کرده لو بود فضیلتی
حیا و شرم که دعوا کرده آن نیز در بیان برکتان نقص ظاهر بیعت نه لم و اگر شما را ابو شرم و حیا بود نام حیا و شرم عثمان نمی دیدای
حیا و شرم او گرفتی نبود از سه او در بیان شدن او یا از آن بود که چنین با یهودی دعوا داشت یهودی جماعه که رسول الله راضی شد او قبول نکرده نزد
حاکم یهودان رفت که رفع میکرد یا از آن بود که زنان رسول را بر کرد و دنیا و زر بر خود کرد یهید یا از آن بود که ابوذر را از شهر اخراج کرد
و عمار را القدر زد که چهار ماه از او فوت شد یا آن بود که حکم ادعه حادثه کرد کسی که بودند و مدتی که ایشان نظر بان زنهای از او شرم میکرده
و حدیث رفتی بود او رسول را در بهشت و حدیث دیگر که با حب به بهشت میروند اجتماع کوبا بود از ده در کر احوال و ضعف آن با ضعف حق یهب

به بهشت رفته و چرا از فتنی بپرهیز نباشد در بهشت ارکان و از بیت ادعیه عمران فت او خواهد است دل خروش که بهشت
فضیلت کردی و دلیل از قران واحادیث آوردی اما اگر ترک دلیل کرده میکردی ظاهر است ترک بودی و مع ذلک کثر و بعد از آنکه
نقل واحادیث موضوعه راضی شده است از آن عالم علم احادیث سبب است که خط طرقی بیش از آن ما است که او نقل کرده ع
که از ایشان غافل مشتاق او آن روایت کرده اند که رسول الله صلعم گفت که لو نزل العذاب فما نجی منه الا عمر ابن الخطاب رکاب است
عذاب نازل کرد بهمت نیامد بغیر از عمر ابن خطاب بنا بر این اگر چنانچه عذاب نازل شدی ابابکر و عثمان هلاک شدندی و نقل
کرده اند که عمر میگفت یا لیتنی کنت شعرة فی صدر ابی بکر یعنی کاشکی من یک موی بودم در سینه ابوبکر پس ابوبکر باین درجه اولی از عمر بود دیگر
نقل کرده اند که رسول صلعم فرموده که ان الشیطان یفر من ظل عمر و شک نه خود میگویند که شیطان وسوسه کرد چنانکه در قران است
که فوسوس الیه الشیطان و وسوسه سه کرد که فدلهما بغرور ... عمل الشیطان و گویند هیچ رسولی نیامده که شیطان او را وسوسه کرده و ما ارسلنا من
قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته پس جمیع انبیا وسوسه شیطان روا نیست ... با اینکه هیچ رسولی از آن بیش
و عمر با اینکه منتهای بر آن بود که شیطان از او بگریخته اما اگر بحقیقت در نگرند این حدیث نقص است حال عمر است زیرا که با خود
اکنید فلان ... که اعراه است که ... در ... در صحیح ... در فضایل عمر نقل کرده که سعد بن وقاص گفت که از رسول خدا صلعم شنیدم
که خطاب بعمر ابن خطاب کرده گفت که والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان سالکا فجا قط الا سلک فجا غیر فجک قسم یاد کرده
بدست اوست که ملاقات نمیکند ترا شیطان در راهی که ... براه دیگر مضمون حدیث ... حکم است که هر راهی که عمر در آن
جهت رفته باشد پس اگر صحیح باشد لازم می آید که آنچه بر او گذشته است از کفر ... و ظاهر آنست که شیطان چنین از در راهی
دید براه دیگر میرفت خاطر شیطان از آن راه جمع شود و ... زمان ... که او را سرزنش مردم این راه ... به او
از او خواهد کرد و حکایتی مشهورست که شیطان بخدمت حضرت رسالت صلعم گفت آیا بگو که من توبه کنم و توبه من قبول افتد
حضرت رسالت صلعم فرمودند قبول میشود بشرط آنکه بروی و بر قبر آدم سجده کنی و بزیارت قبر او مشرف شوی شیطان عزم
جزم کرد که بزیارت قبر آدم رود با آن قصد از خدمت نبوی رخصت شد ... و استماع کرد عمر را در راه دید آنچه گذشته بود
از برای او نقل کرد پس عمر گفت وای بر تو الشیطان بار خدا آدم را با آن حسن ... سجده نکردی امروز راضی میشوی که
رسول او بر خاک سجده کنی عجب از غیرت و حمیت تو است پس شیطان پشیمان شد چو ابا کرده الحق گفت که مرا از سجده ابا کردم
از آن جهت بود که ... که شبیه تو حرامزاده از نسل او بهم رسد آمد برای که عمر از ... بود ... که ... گذشته

هست ان کان ابلیس اغوی الناس کلهم فانت عمر اغویت شیطانه یعنی اگر شیطان تمام مردمان را بضلالت انداخت و از شما
ای عمر تو شیطان را از راه برده‌ای خدا ای که بالا دست اگر چه زبر دست هر دست است اگر چه دایم کوینده که رسول خدا که حرمش
بر منبر بنازانه و گفت حق تعالی فرموده که سلام مرا به ابوبکر برسان و بگو بدرستیکه من از تو راضیم آیا تو از من راضی آن معنی نیست که حق تعالی
عالم بجمیع ناست است و اگر ابوبکر از او راضی نباشد یا نباشد میدهد و نیز اگر تقدیر رضای او کرده بود پس دوستی و چه نباشد و الا تشنیع
دو چه تعالی از جهت نرسد و نیز چه است خصم خدا مالک الملک است نشاید که در وقت ترک رضا باز گردد لکن و سخط بوی دهد و تعنیع
و از حق که حق بود چه حسن و قبح عقلی پیش ایشان اعتباری ندارد و از تجنیف روایت کرده اند که بر این نقل نموده که رسول الله از غزائی باز گشت
زنی پیش وی آمد گفت یا رسول الله من نذر کرده بودم که اگر تو بسلامت باز آئی من دف بزنم و سرود بگویم رسول گفت اگر نذر کرده بودی
بزن و الا ترک کن زن شروع کرده دف میزد و سرود میگفت ابوبکر درآمد و علی درآمد و عثمان درآمد و زن همان دف میزد
چون عمر پیدا شد زن دف پنهان کرد پس رسول گفت شیطان از تو میترسد ای عمر که این زن در حضور من و همه یاران دف میزد
چون ترا دید دف پنهان کرد جواب آنکه دف زدن طاعت نبود یا معصیت اگر طاعت بودی بایستی که بحضور عمر مردم ترک عبادت کنند
و اگر معصیت بود چون بود که رسول خدا و دیگر اصحاب راضی بمعصیت شوند یا آنکه قوت بر دفع آن داشته باشند و شیطان که از خدا نترسید و از
همه پیغمبران نترسید و هیچ بیم نداشت که دیو سیاهی کرد و از عمر بترسید آیا این مرتبه از چه جهت باشد بر رسول روا باشد و او را چه جایز باشد
و التجنیف از سعد ابن ابی وقاص روایت کرده که جمع کثیری از زنان قریش نزد رسول الله بودند و آواز بلند کشیدند و سرود میگفتند که عمر از حقیقت
طلب آمد ایشان گریختند و پنهان کردند و چون عمر داخل شد رسول خندید عمر پرسید که چه میخندی گفت عجب دارم از زنان که نزد
من بودند چون آواز تو را شنیدند پنهان شدند پس عمر گفت ای دشمنان نفس خود از من میترسید و از رسول نمیترسید پس زنان گفتند تو اغلظ
و افظی و رسول گفت نمیدانی که نفس من بدست اوست که شیطان در هیچ راهی ترا نمی بیند که راه دیگر اختیار نکند حق تعالی رسول را از غلظه
که من الله رحمت لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک در حرمت که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول یعنی بگو زنان مومنه که چشمها از
نامحرم بپوشند و آواز در حضور رسول بلند نکنند آیا این آیات بمردم نرسیده که یخفضن قول حق تعالی باز زنان بحکایت و سرود مشغول شدند
یا باران اصحاب کار رسالت را بر بیگانگی ترک نمایند و نه سیده است و نیز اگر دفع صوت زنان طاعت بود بحضور عمر عبارت بر طرف شد اگر
عصیان بود پس رسول خدا صلعم منع از آن ادا ننمود و در قرآن واقع شده که فاتقوا الله یعنی از خدا بترسید و لیکن زنان گفتند اغلظ افظ این
تعصبان حال عمر است که غلظت و فظاظت صفت منافقان است و در قرآن نه صفت مومنان و احادیث گواهی میدهد که عمر مومن بود

بر پا کرد رسول

بر پا کرد رسول صلعم گفت که المومن یألف و یؤلف و لا خیر فیمن لا یألف و لا یؤلف یعنی مومن الفت بکند و خیر نیست در کسی که الفت نگیرد و از عایشه
روایت کرده اند که روزی حبشه رقص میکردند و من سیاحت میکردم بهمه شما بود رسول خدا گرم بر خواست و نماشا میکرد و مرا نیز گفت یا عایشه
تو را بازی میل است من بر خواستم و دست بدوش مبارک نهادم و تفرج میکردم رسول اوقات گفت عایشه بس نشد کمان
میگفتم که نه و غرضم آن بود که منزلت خود نزد رسول الله بدانم ناگاه عمر درآمد و همه بر شدند و متفرق شدند و رسول گفت که
ملکم سوی شیطان جن و انس که همه از عمر میگریزند کدام عاقل روا دارد که کسی زن خود را بدید بازیگری و چشم بر مردم نگاه
بیگانه افکند و بمعصیت مشغول شود والله که اگر این نسبت بتفسیق جلی از اراذل ناس حواله کنند زشت باشد و حال آنکه رسول صلعم
فرموده که ان سعد الغیور و انا اغیر منه و الله اغیر منا و من غیرته حرم الفواحش یعنی بدرستیکه سعد غیور است و غیرت من از او بیش است
و خدا از ما غیورتر است و از غیوری اوست که همه فواحش را حرام کرده اسیا و الفضا روایت کرده اند که رسول صلعم گفت چون مرا باسمان
بردند بهر آسمانی که گذشتم نام ابوبکر نوشته دیدم بان عبارت که لما عرج بی الی السماء ما مررت بسماء الا وجدت مکتوبا لا اله
الا الله محمد رسول الله ابوبکر الصدیق اما اکسر هم دختر رسول داده بود بایستی که نام او هم نوشته باشد یا در آسمانها بایستی نام آن دو
دو دیگر نام آن و بایستی که نام عمر بجای نام ابوبکر نوشته باشند چرا که در حدیث دیگر فضیلت عمر بر ابوبکر قرار داده اند که منعی برکت
بامات بنجید عمر بود و مرتبه را ابابکر از آن ترفیع و حدیث این است که یعنی فرقه مراد از کفه گذشته است و در کفه من یار آمدم
و ابوبکر را بجای من گذاشت ظلم و بار آمد و ایشان جنین با جرم برابر نبود در کفه است نعمه نه پس بدو مرتبه از ابابکر بار است و از رسول
یک مرتبه و ابابکر بر رسول بار است و از رسول یک مرتبه و ابابکر بر رسول بار است بدو مرتبه چنین عمر از ابوبکر گران تر بود پس نام او را
اولی بود از نام ابوبکر و عمر سراج اهل جنت است و او بیت و وضع این حدیث نمیدانم چرا عثمان یا بقات بعد از این مرتبه حیطاه
احد بود که گریخته باشد و حاضر باشد بایستی او را نیز بایست وزن بکند و الا نقصان مرتبه این است که اگر آید و او جای بود و دختر
داماد بود آن واضع آیا روز قیامت جواب عثمان را چه خواهد گفت که از کسیکه ملائکه از او شرم میکنند شرم نکرد
روایت کرده اند که علی گفت من فضلنی علی ابوبکر و عمر جلدته حد المفتری یعنی اگر کسیکه مرا تفضیل دهد بر این دو او را حد زنم
آن حدیکه از برای افترا کنندگان مقرر شده است و الحق از ابن مسعود روایت کرده اند که رسول الله فرموده که من قال علی خیر البشر
من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین آدمیان است و کسیکه منکر بهتری او باشد کافر است و جامع حدیث اول از اینست که داخل
و حدیث دوم روایت از خلافت است و التصدیق خصم پس دوم صادق بود و اول کاذب و مثل آن در شان علی چندین حدیث آمده است

کرده‌اند مثل حدیث طیر و خندق که همه معارض است و دیگر آنچه موجب عدالت است اول آن را از شرع شمرده‌اند و حصر کرده‌اند تفصیل کسی را

بر کسی هیچ موجب حد نوشته‌اند و شمرده و ظاهر است نهایت آن باشد که کسی بیع کسی باید بکند که طرف نیست او تواند داشت و کفایت

که غایه از ابوبکر است چنان است که گوئی قبا به روشن‌تر از چراغ دکان بایع است یا ناقه الهی خوشتر از شکل شتر است

تو ذره نور تو چنین ماه تابان هیهات کی نور و کی این چنین این نسبت باعث نقصان مرتبه و انحطاط درجه آنحضرت است بلکه نسخ است

و استهزا از دیگر است گفته حد شعری میزنم و اتصلوا بهرام المؤمنان علی اعتذار کرده‌اند که گفته خیر انی للاته بدینها ابوبکر و عمر اگر است لدی

بکبار اسامه و بکبار عمر عاص بعد حضرت رسول بر ایشان امیر کردی و سواران بار رسته‌ای کسیکه چندین بار منسوخ الولات و عزل کرده باشد چگونه

خیر للاته تواند بود اگر دا بد خیر للامه باشد عباس بد بمرتبه اولی که هم عم رسول و هم قرشی و هم هاشمی بود که از اسباط ...

و نمیگفت منم شایسته اسلام خویش و آیا داخل در منافقان بانه علی نفر از تعقب ایشان نکرد که بغیر خیانت و ظلم نکرد هر ...

خیر بگفت و اگر خیر للامه بودندی بر خاندان رسالت و طهارت ظلم روا نداشتندی و در عیون اخبار الرضا و نقل مجلسی که مامون خلیفه

با علمای اهل سنت بحث کرده در کتاب کامل بهائی و دیگر کتب معتبره از ان احادیث موضوعه که خاص و عام و کات از ان

دیوان بر فضیلت خلفا دلیل گفته‌اند بسیار است در شأن عایشه و عثمان و طلحه و زبیر امثال ایشان که در زمان حکومت بنی امیه و بنی مروان

درهم یافته‌اند مرضی همه به زر و زرهای حرام از ایشان گرفته دین خود را به دنیا فروخته چنانچه مشهور است که ابوهریره از زر ابوبکر معاویه

حیله در آن نشسته بود بر بستری به بوار و غلامان امراه میگذشتند عایشه پرسید که این کیست گفتند ابوهریره گفت ابوهریره

که بشنه که بر آن محو کرده ابوهریره بشنید و گفت ای بی بی تندم دارکه تا چندین حدیث دروغ بر پدرت نبستم به این مال نتوانستم

شد حاصل حدیث عمر از آن مشهورتر است که حرف نوشته و جواب دادن آن قسم احادیث موضوعه گفته و از آنچه مذکور شد

قیاس حال بقیه میتوان کرد بر همان اکتفا نموده شد والسلام فصل ششم در مطاعنی که اهل سنت روایت کرده‌اند در حق خلفای ثلاثه

که منافی منصب خلافت و امامت است و نقل آنها که بان عمل کرده‌اند اولا آنکه خود را خلیفه رسول الله نام نهادند و با طراف

و جوانب نوشتند با آنکه مذهب اهل سنت آن است که پیغمبر از دنیا رفت بی وصیت و هیچکس را خلیفه نکرد و امامت را به کسی

به بیعت عمر خطاب و چهار کس دیگر بود و امامت الا عمر به وصیت ابابکر بر او بنا و امامت عثمان بحیله که عمر کرد و شوری را

نهاد پس اولی آن بود که خود را خلیفه ابابکر نام نهند و ابابکر چنین بایست نوشت که منم ابابکر خلیفه رسول الله

اما به سبب آن به او انکار کرد گفت مرا بر تو و بر دیگران امیر کرده بود نه آنکه خلیفه کرده و بعضی عذر آن کرده‌اند که امیرالمومنان

ابابکر و عمر را

ابابکر و عثمان را خلیفه رسول الله میگفتند و بان نام خطاب میکرده‌اند که دروغ گفته بدعی امیرالمؤمنان بان نام خطاب نکردی و ظلم تو گوئی

جواب آنکه خلیفه در لغت نام کسی است که در جای کسی نشیند اگر چه به غصب و تعدی نشسته و آنچه بر ... که بعد از

دیگری تصدی حکومت نمود اطلاق میکنند چنانچه عبدالله زبیر و بنی امیه و بنی عباس را میگفتند و خلیفه بان معنی دلالتی بر فضیلتی از

جانب خدا و رسول نیست و آن معنی که دلالت بر فضیلت و قرب و منزلت میکند آن است که شخصی خلیفه خدا و رسول بامر الهی

باشد چنانچه حق تعالی در شأن آدم فرموده که انی جاعل فی الارض خلیفه و در شأن داود یا داود انا جعلناک خلیفه و در شأن خلفای

رسول ما استخلفهم فی الارض و آنچه شائع و مطلب این است آنکه واقع باشد و بیشتر اهل است و حال آنکه معلوم نیست که بایشان

نام خطاب کرده است و مراد از آن خطاب اسم نفی را یا بست که بر تعقب آن بر حقایق من را مد علی که امام حق نایب رسول

من جانب الله ... را و دیگر از شعرا گفته هست و نیست نام حق اطلاق کردن بر ایشان بر کسی غیر از تو اطلاق امیرالمومنین

و افضل از مطاعنی که خلفا در سه تن از آن شه گفته خلف از جیش اسامه است پیوسته به روایت جمیع گذرد امر شد که همراه او

بغزای شام روند و از آنجمله این سه کس بوده‌اند مکرر حضرت رسالت حکم به بیرون رفتن از مدینه کرد و فرمود جهزوا جیش اسامه

لعن الله من تخلف عنه و ایشان تخلف کردند و حکم پیغمبر را شنیدند لعن گذاشتند و چنین گفته‌اند که و ما ینطق عن الهوی

ان هو الا وحی یوحی امر آنحضرت وحی است پس تخلف ایشان رد وحی شد و رد وحی کفر است پس این سه کافر باشند

و کافر لایق و قابل مرتبه خلافت و آلی و نیابت حضرت رسالت پناهی نیست و دیگر آنکه انکار آنچه دانا که پیغمبر از

بان کرده است خصوص در امر دینی کفر است باتفاق و موجب مرافق تصریح بان کرده است و ایشان تخلف

نموده امر نبی نافرمانی کردند پس کافر باشند و کافر مستحق لعن و ملامت است و دیگر آنکه رد کلام نبی و ایذا

و آزار آنحضرت است البته و ایذاء آنحضرت مستحق موجب لعن است و دلیل قول حق تعالی که ان الذین یؤذون

الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة پس هیچکدام صلاحیت امامت نداشته باشد و دیگر آنکه آنحضرت ایشان را تابع

اسامه ساخته بود بجهت اتمام حجت بر ایشان آنکه در صورت نباید ایشان تابع و محکوم حکم اسامه باید بودن و حکومت

ایشان بر اسامه مشروع نخواهد بود و هرگاه حکم بر اسامه نباشند خلافتی که حکم بر جمیع مکلفان است صورت نخواهد داشت

و دیگر آنکه ابابکر پیش از صورت بانعای ان از بر مسند خلافت نشست و طلب بیعت از اسامه نمود و رئیس

محمد ابن عبدالکریم شهرستانی در کتاب ملل و نحل که ذکر معتقدات کرده گفته است الخلاف الثانی فی مرضه

انفذوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه فقال قوم یجب علینا امتثال امره و قالت قوم قد اشتدت مرض النبی فلا یسع قلبنا لفراقه فنصبر حتی ننظر ای شی یکون

الی آخره یعنی خلاف دوم در مرض آنحضرت بود که گفت با اسامه روان شوید هر کس تخلف ورزد از رحمت الهی بی بهره گردد و تخلف کنندگان بعضی

گفتند فرمان برداری اسامه بر ما واجب است و بعضی گفتند مرض رسول الله صعب است صبر کنیم تا ببینیم حالش بکجا میکشد پس اگر مطالعه باید کرد

تا بجا برسد که شیعه از پیش خود گفته باشند یا چیزی بر آن افزوده باشند این روایت را چه از شهرت بجائی رسیده که انکار نمیتوان کرد و در توضیح

بهم نیست که بهیچ نقل رسیده و خاتم المحدثین جمال الدین محدث در کتاب روضة الاحباب تصریح نموده که هر سه در جیش اسامه داخل بودند الی

حدیثهم در قصیده کشور ریش در مدح امیر المؤمنین و تعریض ابابکر گفته ولا کان [illegible] علیه [illegible] امیر المؤمنین

در فرستادن اسامه بن زید مامور که بعد از آن ارسال شد بحکم محمد دخلافت قول رسول الله کرده باشد پس استدلال اهل سنت که میگویند ابوبکر

در جیش اسامه داخل نبود بجهت آنکه مامور بنماز شد باطل باشد بشهادت اقوال گذشته و با آنکه نقل کرده اند که بنماز نشسته که به سبب بیماری آنحضرت

بلکه برسد و با آنکه دخترش بی رخصت رسول که او را امر بنماز کرد و [illegible] چون حضرت آگاه شد بیرون رفته او را دور کرد و خود بنفسه نماز کرد

نمود از جمله مطاعن که هر سه در آن شریک اند منع کردن فدک است از فاطمه صلوات الله علیها و او را از میراث رسول محروم ساختند و حلق کلام آنکه

فدک دهی است که حضرت رسالت صلعم در وقت نزول آیه و آت ذا القربی حقه بفاطمه بخشیده بود و در ایام حیات سید کاینات متصرف شده

و نزد وفات آنحضرت در دست وکلای آن سیده نسا بود چون ابوبکر غصب حقوق مرتضوی نمود بر مسند خلافت تمکن یافت بموجب الالزام

باهتمام وکیل فاطمه را از فدک اخراج کرد و غرض آنکه اهلبیت رسالت پریشان و محتاج شوند تا مردم نزد ایشان تردد نکنند و جمعیت بهم نرسانند

باشند و چون فاطمه اظهار نمود که حضرت رسالت صلعم این را بمن بخشیده ابوبکر گفت قبول نمیتوانم مگر گواه طلبید و با آنکه امیر المؤمنین

و حسنین و ام ایمن و ام اسما گواهی دادند ابوبکر تصدیق نکرد که علی شوهر تو است و حسنین فرزندان تواند [illegible] جر نفع است و ام ایمن

نوزنند و غرض ایشان جر نفع است و گواهی دو زن کافی نیست تا چنین ازواج حضرت دعوی حجره ها کردند از ایشان گواه و بینه نخواست

و تصدیق نمود شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا ذکر کرده که ابابکر چون فدک را گرفت خالصه و صرف [illegible] بعد از

عمر بن عبد العزیز رد کرد و در کتاب طرائف از بعضی علمای مخالفین نقل کرده اند که چون فاطمه در رد فدک با ابوبکر سخن کرد گفت

پدرم از برای من بخشیده ابوبکر گفت گواه آن بیار که تو [illegible] میراث [illegible] از [illegible] که [illegible]

[illegible] صدقه [illegible] از وفات [illegible] از آن [illegible] و کاغذی نوشته بوی داد و عمر در راه رسید کاغذ را از او گرفته

پاره نمود و اگر دعوی ابوبکر راست باشد [illegible] رسالت [illegible] که [illegible]

خود حوالی خطاب با دیگر بر منبر [illegible] قربان داود [illegible] که از میراث نباشد و هر چه بماند صدقه است

تا اهلبیت بعد از او طلب چیزی کنند که بر ایشان حرام باشد بلکه ظلم بر اهلبیت کرده باشد که [illegible] جایز نیست و طلب

منع کردن بعد از آنکه با ابوبکر گفته باشد [illegible] در میان [illegible] با اهلبیت نگفته با عترت [illegible]

خیانت کرده باشد و اگر با اهلبیت گفته و ایشان قبول نکرده باشند [illegible] باشد و حال آنکه در آیه تطهیر عصمت و طهارت ایشان

گواهی داده و گویند چون منع فدک کرد فاطمه گفت یا ابن ابی قحافه اترث اباک و لا ارث ابی [illegible] از پدر

ارث نبرم [illegible] و حال آنکه خدا [illegible] در قرآن مجید [illegible]

میراث برده [illegible] و ورث سلیمان داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و از زبان زکریا [illegible] فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث

من آل یعقوب یعنی خدایا عطا کن از جانب خود کسی که میراث برد از من و از آل یعقوب و دیگر آیات داله بر این بسیار است و فاطمه

بر او حجت گرفته فایده نداد و بعد از آنکه حجت بر او تمام شد امیر المؤمنین و عباس رضی الله عنه نزد او رفته و عباس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از آن بود ابو بکر که شعر آن از بعد از من نسبته دیکر از عتاب کفر از آن کاشت تا دخل از زبیر کرد و با دیر رسید از آن هیچ بنی در زندان من
نبینه بود پس ابو بکر گفت کراهت بسیار آن غادر و فاجر را عمر گفت انجیبه رسول بکیر اکبر است تا ظالم و فاجر را رفا روضه کنند
در میان حق سیر ای حکم رساند پس دیدم که پیر بار کشت گفت نعوذ بالله من غضب الله من ظلم من یظلم بنت رسول که نبی پناه میرم
هم از از دوستی و عذاب خدا که باشد ظالمتر و فاجرتر از آنکه بر دختر رسول الله ظلم کند و از خانه بیرون رفت ابو بکر گفت پیر را بار
آن نیکی از اهل جنس المطلب بر بیرون رفته پیر را به دیدم و بان را عتاب کردند گفت بغیر از شما هیچکس دیگر را در اینجا ندیدم و ندیدم
که اهل را بیرون رفته پس ابو بکر گفت شنیدی گفت شنیدم و در وادی جن از این بیشتر و عظیمتر دیدم که شیطان لب را و فقها مردم را بجای نهاد
دران سخن که بود که شنیدیم با وزن شعر خواند یا من یجد یا مر لا یتقیه علی علی ال الیس الیاس ما من اتجعل الجهر اباب یقصد باب یکد الملواب
می باید امر صاحبی بحسب الی الله ماند رکبته لا نهی دوع ظلم الولیاج نحی انسهور و تقدر ولی علی مدرک بنت الهی و لیکدامر شهود و حقوق وقد
اخانیم وصیة للعالم لله صنع القوام بالدین لا نظلمی اخاتم ابا الحسن اذ رحم النبی پدر الوصیان من حق النبی علیها یوم کوکم با نعلم حالم
والقران والدین پس ابو بکر گفت یا با عباس حبس ما امانت است با به کم این حکایت را کسی از تو نشنود گفتم چنان کنم در این سخن بود بند
که شخصی آمد گفت امیرالمومنین عمر تو را میخواند چنین نمود تنش رفتم بطرف شی بر رفتن استوار و بخندید گفت یا ابن عباس از آن جبری یاد داری
گفتم بیاد دارم ولیکن عهد در من بسته شد که باز نگویم گفت من قصه با تو میگویم گفتم یا امیر المومنین ما کس که بود هم و از هیچکس بغیر از تو نماند
گفت آن پیر خضر بود بزدن آمد و قصه بازگفت چنانچه گذشته بود و آن شعر ما خواند پس تو وحت دوست مانا کمان گذشته شد کسی باین حکایت
نکند تم ابو بکر در مرض موت بکفه دوست میدارم که سه کار نکرده بودمی یکی آنکه بیت فاطمه نکردمی وار شد که بانه تملف نکردمی و خالد ابن ولید
بقتل مالک نویره نفرستادمی و آن حکایت در صحاح خاصه اهل بکر بنصوص است آیه است الیتی حاصل که بثبوت مخالفت خدا و رسول از روی
عناد و انکار حقیقت شریعت محمدی صلی الله علیه و آله متضمن کفر است و سبب خروج از دایره ایمان یکی آن است که در کتب و رسایل ایشان امده که مشهور است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اللهم ادر الحق مع علی حیث دار روایت دیگر آنکه الحق مع علی و علی مع الحق حیث دار و خطب خوارزمی از ابن عباس
از حضرت رسالت پناه نقل نموده که ان الله فرض علیک علی طاعته و بان خلقه فمن عرف کان مومنا و من انکره کان کافرا و من ساواه بغیره کان مشرکا و من
جعل لا بته کان فاجرا و ایضا از رسول صلی الله علیه و آله نقل فرموده که من اطاع علیا فقد اطاعنی و من انکره فقد انکرنی مضمون این ایات آنکه قول و فعل و نوشته و کرده
آنحضرت بتمامی موافق کرده حق و صدق بوده و حق را هرگز از او جدا نبوده و گفته او دستورات تا موافق رضای خدا و رسول باشد و نشر و دین نشد رسول صلی الله علیه و آله و دیده
دایره کفر داخل و هر کس او را مساوی دیگری خلایق داشت از جمله مشرکان باشد و هر کاه که گواهی او در رانفعت به تو به اخبر نفع است رد نماید
از جاده

از جاده حق و صدق دور و حق را از او دور دانسته و از اعتراض ظلم که رو گردیده باشد و او را بغیر حق سبب پر تهمت کسی که احتمال کذب
و خلاف در ماده ایشان جاری باشد جایز کرده و هر کاه او در موصوف بان قسم از امور دانند بید خدا عمر خانق کتب
سنت و خارج از دایره قائلان دانسته باشند و هم چنان او که حق نما در آیه تطهیر فاطمه و حسنین علیهم السلام مطهر و بری از الایش صوری
دانسته باید که بهیچ وجه کذب و افترا و مخالف رضای خدا و رسول بر زبان ایشان جاری نیافته و رفع خلاف ان تطهیر نکرده
را احوال و اخبار ایشان مطابق امر واقع نیافته باشد پس از فاطمه طیبه طاهره و قول حسنین در حق ان طیبه طاهره نمود که گشتگان ملکوت مذهب
الهی و اسرار خلاف واقع بعمل کردن و قدم در دایره کفر گذاشتن باشد پس ابا بکر حجت در نمع حادثه بحیث نمانند الا بجا
که بید خدا عمر نشسته او و عمر سبب بالا کردن کاغذ و آزرده کردن فاطمه زهرا و عثمان بواسطه باد رسید تقول و فعل ایشان
داخل نمیکرد دو مصرف که ایشان قرار داده بود بر حرام میکرد و دیگری که داشت این بود که حد این بدعت جرا از اشتغال و از این
ثواب از او فوت شد ای مرسه در این طعن شنیدند الحقیقه این دو طعن است یکی منع میراث و دیگری اخذ فدک که بغیر از
پیروی هوای نفس و اظهار عداوت خاندان نبوت و رسالت هیچ محرکی دیگر نداشته و بحر غرب جیب از حلو در ما زیری بر آن
مرتب نه دلیله المشهوره که امیرالمومنین علی به ابو بکر گفت که اگر جمعی که باعتقاد تو مسلمان باشند گواهی دهند که فاطمه نعوذ بالله دهند چه حکم
خواهی کرد گفت حکم میکنم با اقامت حد بر او جاری خواهم نمود حضرت فرمود در این صورت از دین خدا و رسول برگشته و تیر از
نمونه پیشینی گفت چرا فرمود بجهت آنکه حق تعالی او را از همه عیب عاری دانسته پاک و پاکیزه ساخته و خبر داده و دولت بسیار
بیناکان او را رسیده او را حد شرعی جاری نداشته او را جمیع سایر زنان عالم ظهور کرده و تکذیب خدا و تصدیق جمعی کرده
را در تجربه از دین مسلمانان بیرون رفته در زمره کفر و مشرکان داخل گشته باشی و طرفه آن است که جمعی از مومنان
دیده بر بی درگاه رب العالمین اداء شهادت بجهت آن حضرت مطهره نموده در دیوان ابا بکر و عمر اعتباری نیافت و دعوی
ابا بکر را
فاطمه زهرا و گواهی علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا نزد ایشان باطل بود و احدی از اصحاب منع نکردند و مجرد قول
بیقرینه که بصدق وی تواند بود مخالف صریح با کلام خدا و حدیث مصطفی داشت تجویز نمودند و احتمال جعل نفع و منع عوف
در عمل ابا بکر بخاری ندادند و بگفته او عمل کردند و در جزو پنجم صحیح بخاری خبر دسیم صحیح مسلم نوشته شده است که فاطمه علیها السلام بنت ابو بکر
رنجیده تا زنده بود با او حرف نزد در حالت احتضار وصیت نمود که او را در شب دفن نمایند تا ابو بکر و عمر بر او نماز نکنند و از
بوقت ادعای عمر نمونه چنین است تفحص فرموده از میراث نداده و هر چه خواسته یافته چنین نوبت خلافت به عبد العزیز رسید فدک را به اولاد فاطمه زهرا داد

منافقان که با اولاد او گفتند رد کردن فدک به اعتراض بر شیخین و طعن است بر ایشان است و ظلم گفت شما به این رسیده اید که فاطمه

که فاطمه دختر رسول خدا است دروغ بر او روا نبود فدک در دست او بود و حسنین را مع ام ایمن و ام سلمه که همه راست گو بودند گواهی دادند و فاطمه

در هر چه دعوی کند صادق القول است هر چند گواه نداشته باشد فدک به اولاد او رد میکنم و باید تقرب بجویم بخدا و رسول و امید دارم که در قیامت

شفاعت میکنند و بعضی گفته اند چون فدک به امام محمد باقر رسید از محمود بن لبید گفته طعنت علی الشیخین بیعه طعن کردی بر ابو الحسن رد کردن فدک بر شیخین

در جواب گفت ما طعنا علیهما نقض ایشان نمودی در غصب کردن فدک از فاطمه بجهة مروت و آدمیت بگیرند هر گاه ایشان بنفع برسد که بهمانی

خلافت فدک به فاطمه خود سازند چه بشنید که از ردی مروت و احسان و از باید گذاشتند خواهر شاهی از زند حجت کو مروت بود که

اگر داری از حب صلح کمی با فاطمه همراه میبود و دیدند که در واقعه بدر که همه خدا مصطفی که زینب به قرار است زینب ام بجهت خدا همی شود

خواهرش ابو العاص سرور ارید با اموال دیگر امر آن کرده فرستاده بود و بتعلق خدیجه این عقد رد زینب خلاص بود چون حضرت رسول صلعم چشم

بر آن افتاد متاثر شد و در نفسش آن التماس کرده از ما دریس فرستادند با اینکه اول اسلام بود در کمال رغبت آن بمیت بود برادر که بود و در این

خاص مرا زینب شاد شد ایشان هم نسبت بحق عمل کنند و این مرد رای آزار و ایشان که رد بر دل قیامت که خدا حاکم فاطمه بلبه پدرش

هم خصم بسته بینداز و مدد سلاطین است راجع سخن صدرا اریدی ابابکر بر آن داشته که گفته اگر فاطمه را در فدک حقی بود چرا امیر المومنین

در ایام خلافت بر از نصرف ننمود و در چند این جواب و نکات ظاهر است سابقا و ثانیا رفع تهمت نیز و علمای روشن کرد که گواهی او از

بر آن حق تبعیه چنانچه شیخین فرمان داده اند و بر آنکه از اهلیت مشهور است که در چند این دو گفته اند که چیزی که از ما ظلم گرفته باشند

ما عصبان حوعی نیست ستم بیت سیم اکثر است که جزئیه بجنس و از ذکر فاطمه تا سبب خونشان و سرور او لاد او که چهارم اند در ایام خلافت

امیر المومنین اکثر مردم سیرت شیخین را معتقد بوده اند و گفتند نیز موافق حق پیدا شدند و کردن کاری که دلالت بر فساد

ایشان داشته باشد از پیش نمیرفت حجت عهده در است که مردم را از نماز تراویح منع نمودی که بدعت است و ایشان فریاد میکردند و اعراه

و اعراه ما عمر از نماز منع میکنند در مدت همیشه بعضی بدعت ما نشان و قاسطان و مارقان که همه معتقد به سیرت خلفای ثلاثه بوده اند

گرفتار بود همیشه از کمی عون و انصار شکایت نمود بخهم بنیه مشهور است که عقیل ابن ابی طالب نزد رسول الله لعوب فروخته بود

چنانکه هیچ کسی با حضرت نگفت اهلبیت خانه خود نزول فرماید آنحضرت بار فرمود که عقیل خانه بجهت ما گذاشته است ما از آن

اهلبیت که بمال که بظلم و غصب از ما گرفتند دیگر باز رجوع نمیکنیم و علی هم تو چنین هم مو افقت با ما هم در مقام جواب سابقا گفته ام که اگر اینجا رسید

که بمجرد گواهی یکمرد و یکزن اگر چه مدعی معصوم باشد حکم کند اگر چه گواه نباشد بعلم خود حکم میکند جواب سوم آنکه ابوبکر از جهت حسن و حسین نیز امراه بیم

بگیرند شهود و بلکه ام ایمن و ام سلمه هر دو بوده که چنانچه در مواقف مذکور است که یک گواه دیگر بوکند حال ثابت نشود فدک

مالی بود که خبر اینست متصرف آن بود و منازعی نداشت پس سوال آن غصب و گواه از او طلبیدن و قبول نکردن شهادت بعد از دیگران

خلاف حق و محض ستم باشد و توجیه کفتن حاکم بعلم خود حکم میتواند کرد با آنکه علم یقینی داشت که مدعی راست میگوید و گمله ملتفت

از حکایت مشهور است شنیدی که روزی حضرت رسالت بر اعرابی دعوای اسبی بگرد او انکار بود حذیفه گواهی داد چنین و پرسید که علم

بگواهی چنین یافتی و در آن وقت حاضر نبودی گفت الحمد الله که او از جه ادعا نداشت دستان خبر بر ساند ما تصدیق کنیم بجهت آنکه علم

تو صحت او داریم بهمان علم گواهی دادم از بجهة او بدین شهادت تو را ماستی شد و بر لیوسان و حسنان و فاطمه منقصت ای آیه

تطهیر و غیره آن از آیه کودتر مع انصار حال که بنعلق و غیر آن نازل در شان ایشان ثابت میشوند و در احادیث از قول صادق

و منزلت ایشان در گواهی و رسالت او نیز هم حذیفه نکو است چو کسی با قی ماند میخالف با الاعتبار و مکابره و سیم کسی که انکار میکند

ای بفقه بیقلبون قیامت کرچه دیر آید بیاید و هر کس نجمی را که کاشته بدرود است الله دار جمله مطاعن که حق بر سه در اینجا میکند

فرار او زحجت است و محتوم است قول خدا و عهد رسول خدا بود و چه حق جمع است که در روز مکه بود که و حیا بعد ورف اله حق جهاد است

ای سوال کافر و ای مت محمد جهاد کنید در بلاد مکه چنانچه حق جهاد است از ثبات قدم و ترسیدن و مکر که در آیه دیگر

منافقانه که و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الادبار و کان عهد الله مسئولا کنیه برسند بعد از اجابت که عهد کرده بودند با خدا

حق ذکر به پیش از آنکه در جنگ نشسته باشند و مکر بر ابی داشت عهد خدا هاب پرستش ایشان از آن که کمال نماند در نقض آن وعده آن

باید جزا خواهد داد و خلفای ثلاثه در احد و حنین و خیبر با وجه که تمام گریز بوده اند بان رسوائی که بکنند گریختن از آن مذکور شد

به خیبر و رات سالاری که سه واری نشد داشتند هم مخفی نیست که بجه سبب گریختند و ابن ابی حدید در بیتی از قصاید خود مذکور است

دلالت میت ابن ابیت و لیس نکر حنین فراره و در احد فه فرحون و خیبر زیبنه تعیب نیست اگر در حنین ابابکر گریخت کرده

و خیبر گرفته بود و در احد فقط علی بحیه ترارکی تن اهمکر ایشان است که چنین ثابت لشکر اسلام را قوی دیدند شیطان ندای ان محمد

قد مات در داد ابابکر و عمر فرار کردند که رو بشت رسید و بیند که چه بشنود از الله به رضا به عبد الله ابن ابی سلول منافق رفته

بدست دیای او قیاس دادند که شفاعت ایشان نزد ابو سفیان بکند و عذر کند ظاهری ایشان نیز هم الله و ابو سفیان ضامن شود که از ملکه

کفار را ایشان کاری نباشد و بعض عثمان را نوشته در آن قصه در صلح بیدا شد و بعضی میگویند که چنین او بعد از سه روز پیدا شد در اهل مدینه

المنافقین امر آنها بود و منع جمع شد دار جمله مطاعن که بر سه در آن نتوانند منکر شد آنکه در وقت خلافت عمر و غیره وفات رسول الله فاطمه

نبوده و منع خمس نموده‌اند که گذشته رفتند بسقیفهٔ بنی ساعده که امر خلافت و جانشینی را صورت دهند که لهم طمع بان برابر نتوانند که در جمیع
روزها سپاهی و وقت بدر و هنگام تهیهٔ زره اصحاب غسل و دفن سید اولین و آخرین بوده که واجب عینی بر همه لازم رسوم شریعت اولاد
رسول که از اهم امور معتبره بود معطل گذارند و در سقیفهٔ بنی ساعده جمع شوند که خلافت ابوبکر را صورت دهند و آن غرض از
عداوت اهل بیت و دوری او از نص و حب جاه و منصب جمعی دیگر نداشتند و این که یکبار بعد بعطا من نشسته که بهم بار انتقال خمس از اهل بیت
ظاهر است و چون ابوبکر خلیفه شد بعد از عمر ابن خطاب آنچه از برای عایشه و حفصه مقرر بود و چندان که خوشنود و آنچه از برای حسنین
و سایر اهل بیت مقرر بود قطع کرده‌اند که در وجه لشکر و سپاه که بکار باید در ستاره مقرر است و محمد نعمانی کرده است و خدا انسته گفته
که علما گفتند ... و لکن ... الله ... و الرسول و لذی القربی ... روز بیت المال از جهت خرج خود مقرر شده و عمر روزی
هشتاد هزار درهم از بیت المال در کردن بود و حاصل بیت المال از خمس غنایم و خمس در زکوة و جزیه و غنایم و میراث کسی که وارث
باشد خمس حق بنی هاشم بود ابوبکر و عمر در زکوة سوره صنف حقیقت فان کفته و ایشان از که لم بخوبند و جزیه بیت المال شیعه حق اسماعیل
زکوة است و در غیر ایشان حرام و غنایم بعد از اخراج خمس حق مجاهدان و میراث کسی که وارث ندارد حق فقرا و مساکین
عالم است ایشان از که ام یک خود نه که مال بیت المال بتصرف خود درآورند که خلیفه بوده‌اند و همی در کار دین میکردند و حق اسلام بکار
یا اجرت از بیت المال و دو کتاب آن رسالت که اهیچ کس دار داشت بر اینکه خلیفه را اجرتی باید داد چنانچه اجرت از
سلاطین میکرد پس اجر و مرد و ایشان نه امام و خلیفه چنانچه در کتاب سنت اجرتی معین نیست و ایشان بجهت خود اجرت معین کردند
پس بدعتی کرده باشند و سنتی وضع نموده و خود نقل میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که من سن فی الاسلام سنة سیئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم
القیامة من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء و هر که بدعتی ابداع کند و سنتی قرار دهد که پیشتر از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده باشد
پس برده است وزرهای آن بدعت را و گناه هر که آن سنت را بجا آورد تا روز قیامت و علی کل حال آن در ده از وزر آن کم نتوان کرد
چنین اگر به دران بدعت نشر کند پس از معاش ... و بعضی از معاندان جواب گفته‌اند که از جانب ابوبکر و عمر که در زمان ایشان
غنیمت بسیار شده و تمام مقرر شمردن کردن جایز بوده چیزی بر بیت المال افزودند و لام را جایز است که تا نه کنند تا اگر آخر آمد
و معاش ... کشیدن او خورش و پوشش ... پنج سطر سلوم ... هشتاد هزار درهم خرج کردند و در کردن ماند و در بلکه در
مصلحتی خرج کرده باشند جواب الجواب آن است که بنو منذر ... خرج روز بروز هر یکی لم بود سوای حاجت ایشان مقرر کرده بود
نه او برخرج ایشان چیزی بیفزود و ابراه بر آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده صرف کردن خلاف امراد خواهد بود و آن مشروع نیست دلالت بر آنکه

لامرا جایز بود زیاده کردن در وقتی است که سببی داشته باشد مثل جهاد نمودن نه آن که زیادت کردند و میان هر دو باید فرق
دانسته باشد غیر زیادتی نفقه و در دنیا بیکند زیاده حق است چنانچه گفته‌اند ترک الدنیا للدنیا عیش و عیش فقر اهل الرفاهیه
مالی دنیا نه آنهای خوردن و پوشیدن است که آن جهت احتیاط ملکهای بواسطهٔ اهل و عیال و کارهای جهت اغراض دیگر
جمع میکنند و نگه میدارند و اگر بجهت مصلحت خلافت خرج کرده بودی در زیادتی نمی‌ماند و عجب آن است که حمس اهل بیت را قطع
میکنند که از آن واجب‌تر است و از عایشه و حفصه زر بار میکنند به عطیت بسیار بود تا حدی که در سالی هر یکی از این دو زن
ده هزار درهم میدادند و حال آنکه جمیع غنایم و خراج قسمت میکردند از ازواج طاهرات سید توقع بود که از آن چیزی بایشان به هدیه داده
برکسوه و نفقه و آیه آمده که یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحا جمیلا یعنی
ای نبی بگو زنان را که اگر متنعم و آرایش دنیا و جامه‌های فاخر و پیرایه میگویید بیایید که به هر شما متعه طلاق چنانچه مطلقه را
دهند و بگشایم بر غبت راه کنم به برائت و چنانچه مشخص است که متعه دارد بغیر از مهر بایشان چیزی میدهند و در رخصت میکند چیز بایشان
آنچنان بکنم خدا تعالی رسول را بغیر از کسوه و نفقه رخصت نمیداد که بر زنان چیزی دهند و ایشان ده هزار درهم میدادند به معقول
هم میگوید خدا انصاف ان در باب چنانچه خمسی که از برای اهل بیت قرار داده است برطرف میکنند و چشم تعاقت در رسول ازید
دار بجه مطاعن که جمعی از صحابه دران شرکت کنند نه مخالفت امر رسول صلی الله علیه و آله عمر و ابابکر بیشتر از دیگران کردند و سبب گمراهی هر که گمراه شده
شدند آنکه ابوبکر و عمر این بود بیشتر از دوازده تفسیر اهل سنت مستخرج است که از انس مالک نقل کرده‌اند که گفت در خدمت
رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم شخصی در میان آمد که نماز روزه و زکوة و صدق بسیار از او نقل می‌آید حضرت رسول فرمودند
او را نمیشناسم که دیدیم آمد در آید شخص بلطف رفت و یاران گفتند یا رسول الله این است که حرف او گفته‌اند پس چون چشم حضرت بر او افتاد
بایشان گفت این شخص را بکرد و روانید در این که از شکر شیطان است پس ابوبکر رفته بعد از لمحه باز آمد گفت یا رسول الله او را دیدم
که در قیام بود با خود گفتم هرگز او را نکشم ازین که او بنماز مشغول است پس آنحضرت با عمر کرده فرمودند که تو شمشیر بکیر و برو او را بکش
که اراده بهر سه عمر شمشیر بر گرفته بعد از ساعتی باز آمد که یا رسول الله او را دیدم در سجود با خود گفتم والله نکشم کسی که در سجود باشد
پس رو بحضرت امیر المؤمنین علی کرده فرمودند یا علی برخیز که او را در یابی خواهی کشت و اگر او را کشتی بعد از من خلاف نخواهد بود ... امیر المؤمنین علیه السلام
چون رفت او را نیافت بازگشت گفت یا رسول الله او را ندیدم گفت یا ابا الحسن بدرستیکه ... بعد از او هفتاد و سه فرقه شدند یکی از آنها ناجی باشند
و باقی در آتش خواهند بود ... بعد از او هفتاد و دو گروه شدند یکی ناجی بود و باقی ... انتهی آن شخص هفتاد و سه گروه شدند ...

یکی از انها صاحب نمی‌شند جای گرفت عذاب پس آیه سلونی پرسید که یا رسول الله ما [illegible] که اسم [illegible] انحضرت فرمود
که [illegible] بایات علیه السلام [illegible] که [illegible] طریق [illegible] نور داشته باشند در حق جبرئیل ع [illegible] ان آیت که [illegible]
عطفه لیضل عن سبیل الله له فی الدنیا خزی در حق انان که هر چه ناگراه کرده‌اند مردم را [illegible] در حق کفت و ذلک الله به مشهور است در شان او است
که له فی الدنیا خزی یعنی او را است خواری دان کشته شدن است و نذیقه یوم القیمة عذاب الحریق یعنی بچشانیم او را در روز قیامت عذاب
سوزان بجهت انکه [illegible] حرب کرد و از جمله خوارج صفین است حاصل که از [illegible] خدا میشنوند که اگر [illegible] مرا الضلالت می‌گفتند
[illegible] نزد او [illegible] و از او شنیدند که [illegible] گفته خدا است و از قرآن و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی غافل بوده می‌بودند
[illegible] که در سجود و [illegible] مخالفت قول رسول ع تجویز نمی‌نمایند و کشتن این قسم [illegible] تجویز نمی‌کند هر چند ابا بکر هم این غلط
کرده [illegible] در مخالفت عترت [illegible] دو بار از منبر شنود و همان عذر را ابو بکر [illegible] رسول عذر ساز د و از عذر شرم نکند و اینکه
زنش یاری نداد که [illegible] منقول است که [illegible] هم [illegible] باشد [illegible] بارزوج
[illegible] است [illegible] و از کردیکری هم [illegible] که آزرده شید [illegible] در فکر بدعت و ضلالت بوده آن مرد خود سر کرده اهل
بدعت [illegible] که اهل [illegible] هم ان مخالفت ع روایت کرده‌اند و [illegible] نقل کرده‌اند و چنین عثمان هم روایت
دوازده سال خلافت [illegible] است که اکثر آن [illegible] و [illegible] دنیا [illegible] قدم بر قدم شیخین دارد و [illegible]
[illegible] مخالفت رسول ع از ایشان [illegible] این طور [illegible] مطاعن او هم [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] در ضمن آنکه رسول ع فرموده لکل صاحب ذنب توبة الا صاحب البدعة انا بریء منهم و هم بریء
[illegible] هر گنه کاری را توبه است مگر ارکسانی که بدعت در دین پیدا کنند [illegible] از ایشان [illegible] ایشان از من و توبه صاحب بدعت در ضمن قبول
نمی‌باید و چنانچه مشهور است که در بنی اسرائیل [illegible] شیطان او را وسوسه کرد بدعتی چند [illegible] بسبب جمع کثیری باو
[illegible] و صاحب [illegible] پشیمان شد و وحی به پیغمبر آن زمان رسید که [illegible] تا [illegible] و آن مردم را
براه راست دعوت نماید توبه او قبول [illegible] پس [illegible] و [illegible] را بحق دعوت کرد هر چند گفت که آنچه [illegible] ازان گفتم [illegible]
باطل بود کسی حرف او را نشنیدند و همه گفتند که [illegible] درست است و ما ازان [illegible] و چندان تضرع و زاری کرد که [illegible]
[illegible] در قیامت عقوبت آن ضلالت را خواهد یافت و هر یک [illegible] بدعتها [illegible]
[illegible] در مطاعن [illegible] که [illegible] هر سه باهم [illegible] کردند که [illegible]

برآمده که او را سیف الله میگفتند و [illegible] پیدا شد از ایشان [illegible] شد [illegible] قصه مشهور است احتیاج به بیان
نیست و از جمله مطاعن که هر سه در آن شریکند اینکه [illegible] فاطمه ع ظلم کرده‌اند [illegible] هم [illegible]
و از مطاعن که هر سه شریکند اینکه اصحاب کبار چون ابوذر و سلمان و عمار و مقداد و غیرهم و بنو هاشم کلهم [illegible] بیعت نکردند و سعد بن
عباده و [illegible] قیس که از اکابر انصار بوده‌اند به بیعت ایشان فرو نیاوردند و از [illegible] در پای مسجد رسول الله [illegible]
[illegible] خلیفه شده‌اند [illegible] و مخالفت خدا و رسول ع [illegible]
[illegible] اندیشه نکردند بلکه [illegible] انتقام کشیدن [illegible] کردند و با علی [illegible] نمودند که [illegible]
[illegible] و چنانچه [illegible] طبیعت است که هر سه در آن شریکند در ریاست [illegible] هم طبیعی بود که هر سه در آن
شریکند [illegible] مستحق طعن [illegible] و از مطاعن که هر سه شریک دارند عبادت لات و عزی است
که هر کدام سی سال و چهل سال [illegible] بت مشغول بوده‌اند [illegible]
چنانچه گفته‌اند جیم جهل و [illegible] و لام لجاج [illegible] در نام تو جمعند [illegible] دیگر پرورش و تربیت ایشان از
از شراب و گوشت خوک بوده و غذای صبح و شام ایشان چهل سال [illegible]
دیگر آنکه عقد و نکاح مادران ایشان در زمان [illegible] بطریق کفر [illegible]
دیگر آنکه مدتی مدید که در مکه [illegible] مسلمان [illegible] و کفار [illegible] همراه رسول ع
بشعب نرفتند و نه با جعفر و دیگر یاران بحبشه رفتند [illegible] که اهل اسلام [illegible]
از اهل اسلام کردند و همان نفاق جبلی و طبیعی [illegible] که در مدینه هم [illegible] چنانچه بعضی ازان رقم زده کلک بیان
خواهد شد [illegible] دیگر آنکه از سلاح و میراث رسول الله [illegible] نزد ایشان [illegible] دیگر آنکه [illegible] ایشان اتفاق [illegible] اسلام
بایشان داشتند و بعضی [illegible] و ایمان ایشان [illegible] دیگر آنکه هیچگونه قرابتی [illegible] برسول الله نه داشتند [illegible] دیگر آنکه
[illegible] موکد است [illegible] جبرئیل از جانب الله [illegible]
[illegible] کم نکردند [illegible] عنقریب [illegible] دیگر آنکه دست بر سینه [illegible] وقت نماز
[illegible] یهود [illegible] در میان ان [illegible] یهودان [illegible] رسول الله [illegible]
دیگر آنکه [illegible] از سنتهای موکده [illegible] کردند [illegible] محروم [illegible] و انچه [illegible]

هر سه در همه شرکت کنند و با شورا یکدیگر کرده باشند یا کرده در دو و دیگر بآن رضا داده بود و انکار نکرده در الزام خلافت او رسیده بود در هیچ یک از

از چهار مذهب منکر آن نیست از زبان ایشان اثر در جمع کتب خود نقل کرده باشد و کسی منکر این نیست بلکه اکثری در روایات و بآن عمل کنند

دیگر بعد از این مذکور مطاعنی است که هر یک بآن مخصوص شد و هر یک سعی بآن عرض نقل کرده که حکم بآن کرد یا مصلحت دینی بجهت او در آن

میدیدند بعضی از مطاعن که اهل سنت نقل کرده اند در باب خلیفه اول اول آنکه از متفق علیه بین الفریقین است و کسی منکر آن نیست که او بر منبر

میگفت ان لی شیطانا یعتریني فان استقمت فاعینوني وان زغت فقوموني یعنی بدرستیکه مرا شیطانی است که بر من میرسد و اگر در کارها راه

راست روم مرا اعانت کنید و اگر براه کج و غلط روم مرا براه راست آرید چگونه لایق امامت و پیشوائی تواند بود کسیکه خدا هدایت و ارشاد جمیع

مردم باشد و از ایشان راه راست طلبد و مرد جریده گوید که شیطان مرا بغلط میدارد پس او در این گفتن سخن یا صادق است یا کاذب و بر تقدیر صدق

لایق امامت نباشد و بتقدیر کذب [illegible] گفته است که این گفتن از باب تواضع بود و هضم نفس و این غلط است چه او اعتراف کرده باعتراء شیطان

و در اعتراء تحقق [illegible] در معصیت [illegible] و آن اعمال او را در گناه و همه احوال شیطان را زاو و تسلط بود شیطان بر او [illegible] در جمیع

دیگر مطاعن او این است که مکرر بر منبر میگفت اقیلوني فلست بخیرکم وعلی فیکم یعنی مرا اقاله کنید و فسخ بیعت کنید که نیستم بهتر از شما

و حال آنکه علی در میان شماست و در این گفتن یا راست گو است یا دروغگو و بر تقدیر قابل امامت نیست و بلکه [illegible] این گفتن بود از

تواضع و هضم نفس است چه اگر مردمان با و میگفتند که تو لایق امامت نیستی پس اگر غرض او هضم نفس و تواضع بود [illegible]

هر یک از شما بهتر از منید و تخصیص حضرت [illegible] نکند [illegible] مردم [illegible] چنانچه عمر گفت همه زنان فقیه تر از عمرند و اگرچه او هم [illegible] میگفت

دیگر مطاعن او آن است که در وقت مردن میگفت لیتني سألت رسول الله هل للانصار فی هذا الامر شیء یعنی کاشکی از رسول خدا

پرسیده بودم که آیا انصار را در این امر شرکتی هست یا نه و معنی این گفتن این است که شک دارم از اینکه شما در امامت که آیا صحیح است

یا باطل و این شک او از آن ناشی شد که در روز سقیفه انصار گفتند منا امیر ومنکم امیر و او ایشان را بحدیث الزام داد که الائمة من قریش

الائمة من قریش و اگر این حدیث راست او بود و حقیقتش [illegible] چرا او از شک بهم رسید و لکن [illegible] حکم [illegible] باید

[illegible] رسد و [illegible] رحمة الله [illegible] فائده [illegible] که قول ابو بکر صریح است در اینکه احتمال بطلان خلافت [illegible]

استحقاق خلافت [illegible] در آن [illegible] پس مرتکب خلافت شده [illegible] چنانچه عمر گفته از [illegible] بد [illegible] استحقاق [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible] که انصار دعوی خلافت میکردند بلکه [illegible] امارت [illegible] از قوم [illegible] میگفتند [illegible]

پس شک دو در اینکه آیا انصار را حقی در خلافت بود یا نه [illegible] گمان دارم که [illegible] که در حق انصار کرده [illegible] نیست که [illegible]

مردمان اند [illegible] جزم [illegible] در آن حقی نیست و هیچ نصیبی ایشان ندارد چیزی که مانده در شک [illegible] در آن هست انصار اند که

آیا حقی دارند یا نه و [illegible] در دست [illegible] او [illegible] دو نیست کسی منکر گرده دیگر مطاعن او اینکه در وقت مردن میگفت که

لیتني ترکت بیت فاطمة لم اکشفه ولیتني فی ظلة بنی ساعدة ضربت یدی علی ید احد الرجلین فکان هو الامیر وکنت الوزیر یعنی کاشکی

بودمی که ترک کرده بودم خانه فاطمه را و کشف آن نمیکردم و در خانه او را باز نمیکردم و ای کاشکی [illegible] در روز سقیفه

بودمی که دست بر دست یکی از آن دو کس نهاده بودم و او امیر بودی و من وزیر [illegible] و ابن ابی الحدید در شرح نهج

و دیگران [illegible] ذکر کرده اند و مراد از آن دو کس عمر خطاب و ابو عبیده جراح [illegible] ظاهر است که [illegible] آن بوده باشد که متصدی خلافت

غیر از این دو کس نیست و اول بار [illegible] که متصدی خلافت شده [illegible] پشیمان است [illegible]

میگفت کاشکی متصدی خلافت نمیشدم [illegible] وزارت کردمی [illegible] دال است بر آنکه [illegible]

[illegible]

در خانه فاطمه [illegible] کاشکی این کار نمیکردم [illegible] دیگر مطاعن او [illegible] که عمر خطاب

[illegible] خانه [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] ترک بیعت [illegible] در فصل [illegible] و طبری در تاریخ خود [illegible] که عمر میگفت والله لاحرقن

علیکم او لتخرجن للبیعة [illegible] که خانه [illegible] بجهت بیعت [illegible] که از جمله رفقای [illegible]

[illegible] که میگفت [illegible] و ابن عبد ربه که از اعیان اهل سنت [illegible] علی و عباس

در خانه فاطمه نشسته بودند و ابو بکر عمر را گفت [illegible] اگر [illegible] با ایشان مقاتله کن پس [illegible] آوردند در خانه

فاطمه زدند و فاطمه گفت یا ابن الخطاب اجئت لتحرق دارنا [illegible] یا ابنة رسول الله [illegible]

[illegible] جواب [illegible] ابن عبد ربه است که [illegible] کتاب [illegible] نقل کرده اند

و این خانه که قصد سوختن کردند خانه [illegible] که [illegible] و این [illegible] که میگفت [illegible]

[illegible] نقل کرده اند که روزی بر منبر بود [illegible] که در پای منبر [illegible] خطبه

تمام [illegible] که [illegible] در خانه [illegible] عباس [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] و [illegible] که فاطمه [illegible]

ازاحادیثی است که خود ناقل آنند و دیگر نا ... که مذکور شد حرق آن در نقل حکایت ستر زینت مشهورست انظام معتزلی نقل کرده
و محمد ابن جریر طبری و صاحب تاریخ کبیر و نووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات و محمد ابن حمید رازی و بخاری و مسلم در صحاح
و حافظ ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد نوشته اند از آن فضلا شنوند و بعضی از ایشان گفته اند که خانه با خانه پیغمبر و مسجد آنحضرت
و خانهای ازواج همه بهم متصل بوده همه از چوب و علف که اگر آتش بر زدند همه بهم بسوخت و چنین شد که اصحاب ... وجه دوم
آن ندانسته باشند که همه خواهد سوخت و مسجد و قبر پیغمبر در آن میان باشد وجه سوم آنکه آتش افروختن بنی هاشم و اعیان قریش بالا بوده و اکثری از وقت
در آن خانه بوده چون ... که شیخین نکنند و جمع بوده اند وجه چهارم آنکه مهاجر و انصار چنین ساکت و ساکن شده اند و هیچ نگفته باشند با آن اقتدار
و حقی که با رسول الله و اهلبیت آنحضرت داشته وجه پنجم آنکه این دلالت بر کمال عجز علی علیه السلام نکنند و هرگاه کسی در امری عاجز باشد که خانه او
و خانه زن او و فرزند او را خواهند بسوزانند و او بر دفع آن نباشد لاجرم و صحیح نخواهد بود و اگر قادر بود دفع نکرده از نقص و اهانت
پس ترک واجب کرده باشد وجه ششم آنکه ابن قتیبه که از ... عثمان و واقعه کربلا ... نوشته باشند
و در شهرت همچو اینها باشند وجه هفتم آنکه فاطمه در قید حیات بود بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکردند و ابوبکر ایشان را تکلیف نکرد و در مجلس او آمد و شد
نمیکردند بعد از فوت فاطمه علیها السلام ایشان با ابوبکر آمده بیعت کردند چنانچه در اخبار واقع است پس این خبر راجح نباشد جواب
از این حرفها اول آنکه خانه فاطمه در میان خانها بوده و آن قسم اتصال که از سوختن آن سوختن اینها لازم آید نداشت و چنانچه گفته اند
و شاید که آن ندانسته باشند و کسانی که گمان داشته اگر کار با اینجا رسد آتش دفع نکنند با آنکه کسانی که او را بعد از رسول الله
... و در هر جای جگر رسول بوده خود از او تشنیع و دیوار برداشته و بالک از سوختن ندارند و از سوختن قبر و مسجد او چه پروا داشتند
و واقعه پامال کردن کلام الله ... و نسخ آن کمتر از این بود با آنکه ما گفتیم که طبری در ارشاد آورده و اشراف بنی هاشم در آن
و در ... و اکثر ... مگر در ... نقصیر نکردند و لیکن ایشان را امر وقوع به صبر امر داده ... که کار بجای رسید
تقصیر از جهت رضای ... و مهاجر و انصار بعضی ... داشتند و بعضی ... و بعضی دین به دنیا فروختند و بعضی با رسول الله
بیعت و اظهار رغبت میکردند از دل برده ... انصار از روز اول ... و سعد ابن عباده که رئیس ایشان بود
بیعت نکرده تا کشته شد و حق ... و حضرت امیر علیه السلام ... و لیکن ... و وصیت رسول الله
... چنانچه مفصلا خواهد آمد ان شاء الله و شهرت ... در مرتبه اینها نیست و جهت آن این است که واقع نشده و الا این همه ...
میکرد و بعضی این اراده مذکور شد که بسیاری از اهل سنت هم نقل کرده اند و آنکه بنو هاشم بعد از فاطمه بیعت کردند تکلیف بیعت ...

ابوبکر و مرید ایشان بمجلس او و بیعت با او نبودند فاطمه ابنها بالخصوص دعوی است غیر صحیح علیه فریقان است و نه در کتابهای صحیح
ایشان مذکور و آنچه جمیع علیه فریقان است انشاء الله عنقریب مذکور خواهد شد از جمله مطاعن ابوبکر که موجب طعن بر عمر نیز
تواند شد آنست که اوصیت کرده که او را در حجره مطهره نبویه دفن کنند و عمر نیز چنین ... بعد از او بسبب آن
... و بیرون ... و ابوبکر علیه ... از خدا و رسول شرم نکرده اند ... مطلق آیه
و آیه یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم را فراموش کردند و مریدان و معتقدان ایشان این عمل ایشان را دلیل
آن فکر نکردند که آن حجره یا در ملکیت آنحضرت صلوات الله علیه باقی بود تا به ورثه انتقال یافته باشد یا داخل صدقات متعلق با اهل اسلام
و بر تقدیر اول چنین حجره مطهره در میان ورثه مشترک بوده و بی اذن ایشان بلکه بی اذن جمیعا در آن تصرف کرده و دفن شدن
بجز آنکه مخالف دین بیان نمودیست در وجه اباحت تصرف ملک غیر شان عاید زنند و مخالف امر خدا و رسول شده اند
شق ثانی که میانه اهل اسلام مشترک بوده بناء همان فعل اول در همه صورت نیز حاصل است و بعضی از علمای مخالفین از روی جهل گفته اند
که چون عایشه و حفصه در آن حجره شریک بوده اند از حصه که بعایشه و حفصه میرسید دفن کرده اند و نمیدانند که ... تا ...
که این دعوی اولا مخالف آن دعواست که ابوبکر کرده و میراث فدک را از فاطمه منع کرد که پیغمبر را میراث نباشد و حدیث نقل
و حقوق غصب ... را بایشان صورت داد بنا بر آنکه ملکیت و وارث ثابت باشد و ثانی میراث از آنحضرت به زنان و فاطمه
بحسب اعذار ... حصه هر یکی از ایشان از این حجره بقدری نمیشد که مساوی محل دفن ایشان باشد چه زنان در آن ... و مجموع
حجره چهار گز در چهار گز بیش نبود پس همان فعل باطل ثابت در ملک غیر بی اذن و بی رضای مالک از سلاطین غصب و قهر و غلبه و ...
مدفون شدن باشند و ... رسول خدا خاصه ... گورستان ساخته تا چنانچه در حال حیات او در ... بیشتر اند
در حال ممات هم از ایشان در رنج ... پیغمبر رحمت او بیانه رود و ... میکنند و منبر را که حق ... در حضور او ... آواز ... کنند
که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ... بزرگ ... از ایشان ... و انواع بیادبی بعمل آورند از خدا و رسول شرم
نکنند و بر تقدیر خصوصیت اهلبیت ... ظاهر یا علی با آن محمد ابوبکر و عمر را در آن مکان ... پیغمبر خدا و رسول جای دادند
... سرکار ... و فرزند فاطمه زهرا امام حسن مجتبی را از محل ... صوری و معنوی و ظاهری و باطنی ممنوع ساختند
... کینه ... و حکم در روز ... عذاب ابدی را مستحق گشتند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون و از جمله مطاعن کشتن مالک نویره است که یکی از بزرگان قبیلهای عرب ... نقض ... که چون ابوبکر خلیفه شد ... بیعت

ابو ...

با بی بکر نکرد و بخلافت او راضی نبود و در روز جمعه که ابوبکر بر منبر رسول خدا صلعم بخطبه خواندن مشغول بود مالک خطاب با بی بکر نمود که خدا و رسول
دیگری را جانشین کرده بود و در این کار تابع بیعت کرد ابو بکر او را از درت گفت و او دیگر سخن با قوم و قبیله خود از مدینه بیرون رفته
در صحرا ها از حی اقامت انداختند ابو بکر و عمر در باب او مشورتها نمودند و تدبیرها اندیشیدند تا بنگه کسی را تعیین کرده فرستادند که از
او و قوم او زکاة بگیرند و ایشان گفتند ما بنوعی که در زمان رسول الله صلعم زکاة میدادیم از عهدهٔ آن بیرون می آییم و اگر گویند که ما خود زکاة به
مستحق میرسانیم و کسی باید داد زکاة خود را بخدمت علی ابن ابیطالب علیه السلام میبریم که وصی رسول و امام مسلمانان چنانچه ما از رسول خدا صلعم شنیده ایم او است
تا بهر که باید داد بدهد و ایشان با ما گفتند اینک سلاح انتقام بدست ما افتاد زکاة ندادن ایشان را بهانه ای روشن شهرت دادند که مالک و قبیله او مانع
زکاة شده و مرتد شدند و خالد ولید را که بید استنشد با او از اول دشمن است با جمعی ازیشان فرستادند که مالک را بکشد و قبیله او را غارت
کند چون مالک و قبیله ایشان رسید از خانهای خود برآمدند اظهار اسلام کردند و بانگ نماز گفته جماعت نماز کردند و هر سواری که با خالد بود شاهد چنین
شب را آنجا بودند که خالد متوجه بود هر کس بود از خود را بکشد کشتند زن و فرزند او را اسیر کرده او دید زنی بر زمانه خالد آن مالک بود
در همان شب بفرش خود آورده با وی مقاربت کرد و تمام دختران و زنان ایشان را اسیر کردند و چنین این قسم [illegible] در هیچ [illegible]
کافری مسلمانی وقوع نیافته بود با وجود غلظت عمر ابوبکر را سرزنش میکرد که پاس ظاهر شرع باید داشت و قصاص خالد لازم باید نمود ابوبکر
میگفت خالد سیف الله است او را قصاص نمیکنم و در تاریخ اعثم کوفی مسطور است که چون طایفه مالک را کشته نزد خالد آوردند جمعی
فریاد کردند که ما مسلمانیم و کشتن ما در این اسلام جایز نیست خالد میگفت مرا مصلحت خلیفه اول در کشتن شما است و ابو قتاده که از جمله رفقای خالد
بود میگفت که بترس از خدا که این جماعت قوم مسلمانان بودند چه در وقتیکه ما در حوالی ایشان فرود آمدیم اظهار اسلام نمودند و با ما نماز کردند و ابو قتاده
گوید هرچند او را منع کردم که کشتن اهل قبیله به هیچ صورت شرعی ندارد او را فایده نکرد و شعرای عرب در بیان قبایح کار او از خالد [illegible]
او با زن مالک که بحسن و جمال مشهور بود قصیده ها گفته اند و در اظهار کفر خالد و بیرون رفتن او از اهل اسلام مبالغه نموده اند و در تاریخ طبری
مذکور است که همیشه عمر از کشتن خالد در خاطر داشت تا خلیفه شد و روزی با او گفت یا خالد تو آنی که مالک را کشتی و با زن او نکاح کردی
گفت یا امیر واحد او نه بدی بود او را بجهت نفس خود کشتم بلکه بجهت رضای تو سعد ابن عباده را کشتم و عمر از تقصیر او گذشت
گفت این سیف الله اگر رغبت بود با رسانیدی در قتل مالک اما مرا هم بهاری در قتل سعد و لیکن چنین بود و او را نوازش نمود تا سعد را چنانچه
مذکور خواهد شد بشهادت رسانید و بعد از آن سیف الله لقب خالد شده و بعضی گویند ابوبکر او را بدین لقب مشرف ساخت و بهر تقدیر خالد این لقب
بسبب قتل مومنان یافته و در بعضی از تواریخ مذکور است که چنین بود که حکومت بعد رسیده زنان قبیله مالک را بعد شوهران ایشان [illegible] کرد

وازنی

دیگری حادثه بود و چون معارضه بیعت به پیروی نفس بود هر کدام هر چه خواهش نفس بود میکردند دین و ملت را نمیخواستند و در جمله ایشان بنی حنیفه
با در بنی حنیفه که او را صحبت با پیران رسید بمسجد رسول الله صلعم آوردند چنین شنیدم [illegible] آنحضرت [illegible] دخل کرد شرایط زکات
بجا آورده گفت یا رسول الله ما ایمان بخدا و رسول او آورده ایم و محبت اهلبیت تو را با خاک و آب سرشته ایم و بطریق [illegible] کافر
[illegible] ما را اسیر کنند ما را اسیر کردند و در روز قیامت دادخواهی [illegible] خواهیم پس حضار مجلس خلیفه را بر اعطای به گفتند و با او خطاب
کردند که ما نیز از شهرهای که تکلف امور ایشان بشما نسبت با جا نیست تو هم از آن کسی [illegible] ای حنیفه گفت شوهر [illegible]
که از وقت وفات [illegible] در آن وقت بر بالای منبر رفته و بر سر منبر گوسفند جمع کرده بود و یاران گفتگوی او را حمل بر هذیان کرده هر کسی
چیزی میگفت که در این تنها حضرت امیر المومنین که عالم امور غیب بود رسید یاران [illegible] گفتگوی او را به بسته حضرت عرض نمود آنحضرت
گفت ای حنیفه چنین مادرت در روز [illegible] گفت بار الها [illegible] این مولود را در زمین [illegible] گردان اگر خواهی [illegible]
و اگر خواهی هلاک کن و چون متولد شدی در ساعت زبان بادای کلمه شهادتین گشودی و [illegible]
و [illegible] اینکه عنقریب رسد ولد آدم [illegible] به نکاح خود در خواهد آورد و از او پسری حاصل خواهد شد مادرت چنین کلمات بلوح
نوشته [illegible] قطعه [illegible] در این زمان [illegible] که تو را اسیر میکردند [illegible]
لوح که ضبط قطعه [illegible] بر بازوی [illegible] مبالغه [illegible] و جمعی از حضار آن قطعه را از بازوی او گشادند
ملاحظه نمودند همان عبارت که آنحضرت نقل فرموده بود قطعه را منقوش دیدند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام [illegible]
فرستاد تا برادرش [illegible] آمد او را [illegible] حنیفه را بحبالهٔ نکاح در آورده در میدان ابابکر [illegible]
شجاعت او [illegible] در روز قیامت هر کسی بجزای خود خواهد رسید آن [illegible]
از جمله مطاعن او اینکه پدرش ابی قحافه بر او بیعت نکرد که در طایف بود چنین با او نوشت که از خلیفه رسول الله ابوبکر بپدر ابی قحافه [illegible]
مردمان برا بیعت کرده بخلافت برداشتند تو نیز بموافقت قوم در بیعت [illegible] که من امروز خلیفه خدایم هر چند [illegible] باشد
داد در جواب نوشت که تو نوشته که خلیفه رسول الله ام [illegible] پس من خلیفه خدا ام پس تو خلیفه [illegible]
رسول الله و نه خلیفه خدا و اگر تو را بجهت [illegible] خلیفه کرده [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] دیده ام که این امر غیر حق است و [illegible] صاحب حق [illegible] ابیطالب است و اگذاری بهتر باشد [illegible]
است و تو را از این امر [illegible] رسول [illegible]

اورا تبش حوز نهید و این طعنی است که از راه طعن حساب توان کرد بیعت نکردن پدر او با او و امیر شدن او به پدر رو حقی

نامه پدر تبش و اگر خواهی بیا حساب کن و اگر خواهی بسنا و اگر خواهی بیچ تا که دو دیگر بیابی بد صفیه رحل تو شان باشد دیگر از دروغ بر

رسول خدا او بستن و الله و رسوله اعلم از جمله مطاعن ابی بکر آنکه عمر در وقت خلافت مکرر میگفته کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین

شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت کردن ابا بکر چیزی ناگهانی بود از روی سهو و خطا نه بتدبیر و فکر در ان کرده باشند خدا شر

حق تعالی بکرم خود مسلمانان را از شر او نگاه داشت پس اگر از این کسی برگردد بچیزی که مثل این باشد آن بیعت سیاست بکشید ایشان را [illegible]

در صحیح مسلم و بخاری مسطور است و از جمله احادیث متفق علیه است همین کلام که خلیفه دویم گفته لازم می آید خطای او یا خطای

ابی بکر چه ترک شدن یکی از این دو بر کسی چیزی را که موجب قتل است و از جمله مصحفات است تاویل که علاء الدین قوشچی کلام عمر را کرده است

و گفته مراد عمر آن است که نکه حق مسلمانان را از شر خلافت که نزد خلافت [illegible] ظاهر [illegible] اگر کسی بر کشوی این نوع

مخالفی کرده [illegible] است او را بکشید و این نحو تاویل مگر همان اوتواند کرد یا محدی از محدثان الموت و از جمله مطاعن او هنیه

مخفی نیست بعمر و جمعی دیگر که عمر دین میخوردند فکر کردند که چنین بود که حی علی خیر العمل مکرر بود در نماز را بجا برسد که نماز بهترین

عبادات است همه کار ها را ترک کرده ادای نماز می آورند بار ها در تکرار رفتند که نماز بهتر است پس این لفظ را از اذان انداختند و بعوض

آن در نماز صبح گفتند که الصلوة خیر من النوم و این نیست در زمان حضرت رسالت و تو اینش بروح ایشان میرسد و بحدیث سه

چیزی در جمع بین الصحاح ذکر کرده و غیر او نیز در غیر آن ذکر کرده و دیگر در زمان خلافت گفت بر غسل پا ها مسح کون و مسح کردن حج

می آید عمر هم تصدیق نکرده حکم کرد که بجای مسح پا ها را بشویند و بجای مسح بر سر و کردن مسح بر پا ها چنانچه عادت اهل سنت است از او باقی مانده از مطاعن

مسح بر خفین نیز از بدعتهای او است و بعضی از علمای سنت نسبت بعمر داده اند و قیاسی آن لطیفه که بر بار از پیمان در ثواب و همچنین

ساخته بود و تو است این طعن فهمیدم بکدام سبب راجع میشود و هر کدام که بر سد آن دیگر محروم کواهد بود از جمله مطاعن شیخ ابی بکر است در زمان او آن نیز

پس چنین کار خلافت بر ایشان منور شد روزی بالای منبر گفت مارا این گمان بود که بی علم مطالعه آید و او چنین محروم تجربه ایشان چون راست شد

تا قرآن در دست او است و اهل علم قرآن پسندید که هی باید کرد که از حقیقت قرآن معرفه خود و بر ما یار نیست نه شد پس منادی کرد تا که هر

که آیتی یا سورتی دارد باید که حاضر کند و دو گواه بیاورد که بچه وجه آن را از پیغمبر شنیده است مردم آیه و سوره ها می آوردند و سوگند میخوردند

یا گواه میگذرانیدند و آیه انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون را فراموش کرده بود و آیه قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا

که حق تعالی انسان را شاهد بر این مرتبه از جمله خلافت نکارهی آید و از جمله مطاعن او آنکه چنین حیض نزدیک شده بود مانند که میر دخترت بار کشید خود را بسر کردند

عمر را نبود اند و خلافت را با و تفویض نموده چنین روحی را و چرا به بیعت او اثر نمود و صحابه اخبار چند از روی طعن با گفتند که تو حاقی

و ما واجب در این کار شروع کردی بر تو گذشت اکنون این ظلم را از داماد که ایشان کار دنیا را دوستی ما ن سلطنت که

اسلام وقت توبه و استغفار است بعجب قبول کرد و گفت ذراً نابالحمیم کنیز دامن الحجرة و الله لس عن بعد یکر از جمله مطاعن او است آنکه نفاق

نماز بی تشهد صحیح نیست و باتفاق جمیع سلام دادن نماز آخر نماز شدند آن تشهد را باهم این عبارت رسیده که السلام علیک ایها النبی

و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ما مردمان نماز را بی تشهد ادا میکرده

باشند چنانچه آیات را در آخر الحمد بیست ساله تا لفظی که از نماز نباشد در نماز کرده باشند و غرض ایشان همه این بود که هر چیزی که

در شریعت تو بنهند کرده و آنچه تو نهند در آن تقصیری نرفت از مطاعن او آنکه حق تعالی بی که در رحمت او فائده نقل کرده اند که گفت

ابو بکر در منبر میگفت اطیعونی ما اطعت الله فیکم فان عصیت فلا طاعة لی علیکم فان عدلت فاعینونی و ان ملت فقوّمونی

یعنی فرمان برداری شما مرا بجهت فرمان برداری من است خدا را پس اگر گناه کنم و اطاعت حق تعالی نکنم شما نیز اطاعت من مکنید

و اگر دیدید که براه راست میل کنم و براه کج نیفتم ز من کمان کشید اطاعت جواز عصیان کجه کرد و رعیت را در میان میرساند از

میروی کجه بر نیج و پس الطلاق او در بعضی اوقات واجب لا تباع است و بعضی اوقات جائز بودن خطا و معصیت از

نسبت بکد کریکی که از پیرو کند و او چه گوید همه خطا و معصیت باشد پس چگونه رعیت بعضی تابع وی باشد چنین کسی باشد از قابلیت امامت

دا قوال او بطی کرد که کسی خود بهتر ست نیست از مطاعن او در معزول شدن از بردن سوره برآءت چنانچه مذکور شد و در گاه بجهت

وحی الهی او در صلاحیت آن نباشد که سوره یا آیه ای از سوره ای الحی رسد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را از آن عزل کند

چگونه لایق امامت عامه باشد که متضمن ادای احکام شرعیه است بر جمیع امت از انصاف باید گذشت از مطاعن او آنکه

حضرت رسالت هرگز در ایام حیات خود او را والی نکرد بخلاف علی با و رجوع شد و عمر عاص سرکرده او بود در غیر عمر و الی کرد

تا آنکه شبه بر ایشان هر سه مستحق امامت نیستند بلکه بر فقیه بودن اولا انداز و اله عمر عاص بعد از او والی بکرده اند و در آن

طعن نبوده و رسه نیز کنید از مطاعن او معین نکردن بلال است برای او هر چند تهدید کرد فایده نداد هر چند او بلال را کرد و التماس نمود که یک

نماز بکو نکفت از مطاعن او آنکه خالد بن ولید که در تیغ مردی از ایل کشته در لشکر کفر را رها نمی شد و خالد ولید او را در حبال

بلکه زنی را نزد ابو بکر در ستاره و شیخ صاحب شرع مستحق حد قتل بود با خود نگه داشت اگر شنید در کار عرب است داد و بید

دوراه چنین ما چندین خدمتکار بشود اجرای حد شرع بر او نکرد و خواهر خود را بزنی با هو داد و گفت اگر در جا نب کوی این محکم

سیر شده بود و از جمله قصه‌ها در این باب که گفته‌اند یک بیت این است شعر کان ثواب الشیخ [illegible] وکان ثواب الکفر زوجه

نیست بجزای مرتد شد او را از راه گذشتی و بجزای کافر گشتی خود ابوبکر را با وجود آنکه امام وقت و خلیفه رسول خدا بود از جمله مطاعن او

آنکه کرد فجائه [illegible] را که دعوی اسلام نموده بود بعد از آنکه حکم کرد آن مردم را در آتش انداختند و او در میان آتش کلمه توحید تکرار میکرد و خدا

و رسول را یاد میکرد تا بمرد چنانکه روایت رسیده و حال آنکه از رسول الله شنیده بود که ما یعذب بالنار الا رب النار یعنی سزاوار نیست که کسی

عذاب کند باتش کسی را بغیر از حق تعالی که صاحب آتش است از جمله مطاعن او آنکه در کتاب حلیة الاولیا مسطور است که محمد ابن ابی بکر گفت پدرم

در وقت نزع در حضور من و خواهرم عایشه و برادرم عبد الرحمن و عمر ابن خطاب میگفت محمد و علی در اینجا حاضرند و مرا بدوزخ نوید

میدهند و صحیفه در دست محمد است و عهدهای ما در آن ثبت است [illegible] میخوانند و میگویند مرجع تو و عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم

مولای حذیفه و ابوعبیده جراح دوزخ است عمر گفت [illegible] این راز را کسی مگوید تا اهل بیت تو شماتت نکنند [illegible] باز کرده گفت

ای عمر [illegible] هذیان می گویم نه بخدا در غار با محمد بودم و او گفت در حبشه سفینه جعفر را می بینم که در دریا جاری است و من گفتم یا رسول الله

من نیز ببینم [illegible] دست بچشم من مالید من نیز دیدم بعد از آن در مدینه [illegible] گفتم تو [illegible] ساحر است چنانچه [illegible]

لا اکنون [illegible] که بسبب آن اعتقاد فاسد و ظلمی که بر اهل بیت او کردم معذب و معاقب خواهم بود و بعد [illegible]

بخندید و گفت هذیان میگوید و برخواست با برادرم از خانه بیرون رفت بعد از رفتن ایشان [illegible] گفتم ای پدر بگو لا اله الا الله گفت نمی گویم

و نمی توانم گفت که در دوزخ و تابوت [illegible] گفتم چه تابوت گفت [illegible] تابوت است در زیر همه طبقهای دوزخ دوازده کس در آن

میباشیم یکی من و دیگری عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم مولای حذیفه و ابوعبیده جراح و شش تن دیگر و جای آن [illegible] است و از شدت حرارت

آن دوزخ [illegible] گفتم یا ابه تهذی ای پدر مگر هذیان میگوئی والله ما اهذی لعن الله ابن صهاک الحبشیة هو الذی صدنی عن الذکر بعد اذ

جائنی بئس القرین [illegible] هذیان میگویم لعنت خدای بر پسر صهاک حبشیه که او باز داشت مرا از ذکر بعد از آنکه با من آمده بود از قرآن و ایمان

او را [illegible] پس روی بر زمین نهاد [illegible] گرد [illegible] تا تسلیم شد عمر و عبد الرحمن [illegible] رسیدند [illegible]

ما چه گفت [illegible] گفتم عمر گفت [illegible] لا [illegible] مجلس [illegible] از مطاعن [illegible]

روایت کرده است که محمد ابن ابی بکر گفت در وقت نزع پدر مرا [illegible] دیدم گفتمش ای پدر [illegible] گفت ای پسر کسی

[illegible] گفتم آن مرگ [illegible] ابن ابی طالب گفتم [illegible] گفت [illegible]

نیز [illegible] گفتم [illegible] که [illegible] کرده و حقی که [illegible] ازو [illegible]

ازحضرت نو [illegible] که از او راهی کنی [illegible] یا محمد لا یمیدت [illegible] مردم [illegible] ان امت حق او [illegible] نزاع نمود

تا من او را [illegible] پس [illegible] دیدم [illegible] گفتم گفت که [illegible] بگویم مردم تا روز قیامت بر من لعنت بکنند و آن آیه نخواند وجاءت سکرات

الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید الیس آن اکشیدند گفت کاشکی بانی [illegible] او را کاری [illegible] و کاشکی [illegible] زنان [illegible]

بودمی و کاشکی خود را [illegible] اشعث بن قیس نداده بودمی پس وی [illegible] تا جان تسلیم نمود از مطاعن او آنکه مطلقا علم باحکام شریعت

نداشت چنانچه حکم کرد [illegible] دست چپ کسی که چیزی دزدیده بود و از او [illegible] کلاله چیست نداست که کلاله وارث است

که او را پدر و پسر نباشد و حال او [illegible] که [illegible] گفت [illegible] در کلام خدا و سنت رسول که تو را حقی

باشد تا آنکه مغیره و محمد ابن مسلمه [illegible] گفتند رسول الله جده را سدس میداد و هر بار که غلطی میکرد میگفت ان لی شیطانا یعترینی

خطاء [illegible] اگر در حکمی [illegible] نه کردم درست گفتم از جانب الله و اگر خطا کردم از شیطان است [illegible]

دارید و هم چنان در بسیاری از احکام خطا کرد و صحابه او را خبر کردند چنانچه [illegible] است [illegible]

[illegible] از مطاعن او آنکه مخالفت رسول الله [illegible] در نصب خلیفه [illegible] و رسول خدا [illegible]

[illegible] صلوات الله علیه و آله [illegible] بود که [illegible]

[illegible] خلیفه میکرد [illegible] ابوبکر خلیفه کرد [illegible] خلاف کرده رسول [illegible] از مطاعن او آنکه

خلاف رسول الله کرد [illegible] که رسول او را عزل کرده بود [illegible] عمر را [illegible] رسول [illegible]

داد و معزول [illegible] خلیفه [illegible] او [illegible]

خلافت [illegible] خلاف رسول [illegible] از مطاعن او آنکه [illegible] رسول [illegible]

و گفتند [illegible] در این مقام [illegible]

از مطاعن او آنکه [illegible] از آن [illegible]

نیست [illegible] از مطاعن او آنکه [illegible]

از مطاعن او که [illegible] فاطمه [illegible] حکم [illegible]

عمر [illegible] فاطمه [illegible]

از آن [illegible] و السلام فصل ششم در مطاعن عمر که

که خلیفهٔ دوم عمر ابن الخطاب بآن مخصوص است و جمیع علیه ... است در جمیع کتب ... مذکور و ... هیچکس را در آن شبهه
نیست اگرچه ... از ذکر ... تقریر میبرده است آنچه مذکور شد ... و از سیاق اینکه ... اول جمیع علیه ... است
و هیچکس در آن شک نیست در صحاح سته مذکور در جمیع ... است که جمیع ... الکرام ... جمع کثیری از جمله
انحضرت ... از آنجمله عمر خطاب بود حضرت رسالت ... فرمود ... بیاورید دوات و ... تا بنویسم ... دوات و کاغذ ... بیاورید
تا از برای شما بنویسم چیزی که بسبب آن بعد از من گمراه نشوید ... از ... که ... بر ... و در ... وعظ
در باب اهمیت و ... و ... و مراعات ... و ... که ... تاکید ...
... که نوشته ... آن وعظ و نصیحت نخواهد بود بلکه تصریح و تاکید امر مذکور است
مانع شد و گفت ... حسبنا کتاب الله ... میگوید کتاب خدا ما را بس است
مروی است که بعضی از صحابه اراده نمودند که دوات و قلم بیاورند و میان ایشان نزاع شد بعضی گفتند ... عمر ... گرد
و حاصل کلام که نزاع بجائی رسید که آواز ما بلند شد و حضرت اعتراض فرمود روی مبارک از ایشان گردانیده گفت ... برخیزید
که نزاع نزد من ... و هم ... که ... و قاضی ... در شرح دیوان گفته اول فتنه که در اسلام واقع شد
این بود ... که حضرت ... کلم ... تا ... و عمر مانع شد ... تا آنحضرت ...
... که حضرت ... بیاورید دوات و ... و ... شکل ... بعدی ...
... کاغذ ... تا بنویسم چیزی که ... که ... خلافت بعد از من ... و عمر گفت ... حسبنا کتاب الله
و بعضی ... اراده آوردن دوات و کاغذ کردند و نزاع ... آوازها
بلند کردند تا آنحضرت فرمود ... که ابن عباس ... و این ... نمودی ...
و گفتی ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب ... که ... بود که مانع و حایل بود میان
حضرت رسول الله و میان نوشتن آن کتاب حاصل کلام آنکه طعن بر عمر در این باب از وجوه متعدده ثابت است که ... اول آنکه موجب
ترک ... ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی شک نیست که اراده نبوی مسبوق باراده الهی ... اراده ... ارادهٔ الهی
... ملکه ... الله ... خواه ... خواه مباح ...
مانع حضرت رسالت ... و ... مذکور شد که ... ابن عباس رضی الله عنه

ادبی

...

روایت کرده‌اند که از حضرت رسالت صلعم روایت نموده که آنحضرت گفت ... اهل البیت ... الله ...
و مذکور شد که از آن نزاع آنحضرت غضبناک شد ... گفت ... برخیزید ...
و ... حدیث ... کفر است چهارم آنکه نسبت هذیان ... بشخصی که ... الله ... امانت ... حضرت ...
پس بحضرت رسالت صلعم ... که ... نفاق است و محض کفر ششم آنکه ... که ... کاغذ ... عمر ... آن
هذیان ... کتاب خدا ... بعد ... بود پس ... ابوبکر ... رسول ... و این ...
کم ... نفاق ... که ... گفته است ... که ...
... اوصی ابوبکر ... اوصی ... هفتم آنکه ... بیماری ... مستلزم نفی ...
آنحضرت است ... آنحضرت ... بنبوت ... و بیماری ... است ...
و ... نبوت ... بیماری ... کفر ... ظاهر شد
و ... کلام آنحضرت ... بیماری هذیان ... که ... دوات و کاغذ طلبید
و ... حضرت رسالت صلعم ... چیز ... بیرون کردن ...
... کتاب الله ... کتاب ...
در ... تا ... عصر ... تاکید ... محکم ... ظاهر ... مجمل ...
... ناسخ و منسوخ ... استنباط حقایق احکام الهی است ... کشف دقایق آن ... که عمر ...
... کتاب خدا ... بس است ... الله ...
... از ... که راه ... نتوان رفت ... کتاب الله و سنت رسول ...
... است ... که ... طبیب ...
خطاب ... فهم کتاب ... استنباط از آن ...
که ولو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی ...
آیات ... امیرالمؤمنین علیه السلام ... که انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت